



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

فلسفه ولایت

در دعای ندبه

میرزا محمد حسرت آیت الله العظمی
آقای حاج شیخ محمد صالح آیت الله العظمی گلپایگانی مد ظله العالی

ویراست جدید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فروع ولايت در دعای ندبه

نویسنده:

آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی^س

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	فروغ ولایت در دعای ندبه : سلسله مباحث امامت و مهدویت (۲)
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	فهرست مطالب
۱۶	پیشگفتار
۲۰	دعای ندبه
۲۲	مقدمه
۲۲	امام صادق علیه السلام و ندبه بر حضرت مهدی علیه السلام
۲۶	فرمایش سید بن طاووس
۲۷	پرسش هایی که پیرامون دعای ندبه می شود
۳۵	تذکر مهم
۳۷	پاسخ به چهارده پرسش پیرامون دعای ندبه
۳۹	۱- اعتبار سند دعای ندبه
۳۹	اشاره
۴۸	اخبار «مَنْ بَلَغَ» و تسامح در ادله سنن
۵۰	۲- ارتباط امام علیه السلام با ذی طوی و رضوی
۵۰	اشاره
۵۳	ارتباط امام علیه السلام با ذی طوی و رضوی
۵۸	نکته قابل توجه
۵۹	۳- دعای ندبه و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام
۵۹	اشاره
۶۲	توضیح دیگر
۶۳	۴- دعای ندبه و معراج جسمانی

- ۶۳ اشاره
- ۶۵ کلام تحقیقی یکی از اساتید بزرگ علم و ادب
- ۶۹ ۵- دعای ندبه و امکان انتساب آن به ائمه علیهم السلام
- ۷۵ ۶- دعای ندبه و بدعت
- ۸۳ ۷- دعای ندبه و آیه: ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾
- ۸۸ ۸- قرآن مجید و جمله: «وَأَوْطَأْتُهُ مَسَارِفَكَ وَمَعَارِبَكَ»
- ۸۸ اشاره
- ۹۱ یک نکته راجع به قرآن
- ۹۳ ۹- دعای ندبه و علم پیغمبر و امام
- ۹۳ اشاره
- ۹۹ آیات دسته اول
- ۱۰۹ آیات دسته دوم
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۱۶ تحقیق درباره یک حدیث
- ۱۲۰ پرسش از حکمت:
- ۱۲۴ ۱۰- دعای ندبه و آیه مودت
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۷ ۱. مکان نزول آیه مودت
- ۱۳۱ ۲. تفسیر آیه مودت
- ۱۳۱ اشاره
- ۱۳۳ تفسیر اهل بیت علیهم السلام درباره آیه مودت
- ۱۳۴ ۳. ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر
- ۱۳۷ ۴. روایات اهل سنت در تفسیر آیه مودت
- ۱۵۰ ۱۱- دعای ندبه و عقل
- ۱۵۹ ۱۲- بررسی جمله: «يَا ابْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ»
- ۱۶۲ ۱۳- دعای ندبه، و کفر و شرک

۱۷۵ ----- ۱۴- دعای ندبه و رکود فعالیت های اسلامی

۱۸۳ ----- کتاب نامه

۱۹۳ ----- درباره مرکز

فروغ ولایت در دعای ندبه : سلسله مباحث امامت و مهدویت (2)

مشخصات کتاب

سرشناسه: صافی گلپایگانی، لطف الله، 1298-1400.

عنوان قراردادی: دعای ندبه . شرح

عنوان و نام پدیدآور: فروغ ولایت در دعای ندبه/ صافی گلپایگانی.

وضعیت ویراست: [ویراست 2].

مشخصات نشر: قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، 1392.

مشخصات ظاهری: 184 ص.

فروست: سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ 2.

شابک: 50000 ریال 978-600-5105-84-1

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

یادداشت: کتابنامه: ص. [175] - 184؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: دعای ندبه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

رده بندی کنگره: BP269/70422/ص 2 1392

رده بندی دیویی: 297/774

شماره کتابشناسی ملی: 3407454

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

سلسله مباحث امامت و مهدویت (2)

فروغ ولایت در دعای ندبه

حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی

ص: 4

فهرست مطالب

پیشگفتار... 9

دعای ندبه... 13

مقدمه... 15

امام صادق علیه السلام و ندبه بر حضرت مهدی علیه السلام... 15

فرمایش سید بن طاووس... 19

پرسش هایی که پیرامون دعای ندبه می شود... 20

تذکر مهم... 27

پاسخ به چهارده پرسش پیرامون دعای ندبه... 29

1. اعتبار سند دعای ندبه... 31

اخبار «مَنْ بَلَّغَ» و تسامح در ادله سنن... 40

2. ارتباط امام علیه السلام با ذی طوی و رضوی... 42

اما پاسخ...: 43

ارتباط امام علیه السلام با ذی طوی و رضوی... 45

نکته قابل توجه... 50

ص: 5

3. دعای ندبه و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام... 51

توضیح دیگر... 54

4. دعای ندبه و معراج جسمانی.. 55

کلام تحقیقی یکی از اساتید بزرگ علم و ادب.. 57

5. دعای ندبه و امکان انتساب آن به ائمه علیهم السلام... 61

6. دعای ندبه و بدعت... 67

7. دعای ندبه و آیه: (وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ)... 75

8. قرآن مجید و جمله: «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ»... 80

یک نکته راجع به قرآن... 83

9. دعای ندبه و علم پیغمبر و امام... 85

آیات دسته اول... 91

آیات دسته دوم... 101

تحقیق درباره یک حدیث.. 108

پرسش از حکمت:.... 112

10. دعای ندبه و آیه مودت.. 116

1. مکان نزول آیه مودت... 119

2. تفسیر آیه مودت.. 123

تفسیر اهل بیت علیهم السلام درباره آیه مودت.. 125

3. ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر... 126

4. روایات اهل سنت در تفسیر آیه موَدّت.. 129

11. دعای ندبه و عقل.. 142

12. بررسی جمله: «يَا اِبْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ»... 151

13. دعای ندبه، و کفر و شرك.. 154

14. دعای ندبه و رکود فعالیت های اسلامی.. 167

کتاب نامه... 175

آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه... 185

ص: 7

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا.

«اللَّهُمَّ وَنَحْنُ عِبِيدُكَ التَّائِقُونَ إِلَىٰ وَليِّكَ الْمَذْكُورِ بِكَ وَبِنَبِيِّكَ، خَلَقْتَهُ لَنَا عَصَمَةً وَمَلَاذًا، وَأَقَمْتَهُ لَنَا قِوَامًا وَمَعَاذًا، وَجَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَّا إِمَامًا، فَبَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَامًا، وَزِدْنَا بِذَلِكَ يَا رَبِّ إِكْرَامًا»؛ (1)

«بارالها! ما بندگان ناتوان تویم که به ولیّ تو که (دیدار و یادش) تو را و پیغمبرت را به یاد آرد، پناهنده و مشتاقیم، تو او را برای ما پناهگاه و تکیه گاه آفریدی و وی را برای بقای ما ملجأ و نگهدار، و برای مؤمنین از ما، پیشوای مفترض الطاعه قرار دادی، پس از ما به حضرت او درود و سلامی فرست و مهربانی و نوازش خود را به ما بدین وسیله افزون فرمای.»

«قسمتی از دعای ندبه»

ص: 8

1- مشهدی، المزار، ص 583؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 1، ص 512.

(وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...؛ (1))

«و گفت پروردگار شما که بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را...».

یکی از احساسات اصیل و حقیقی بشر که ریشه فطری دارد، توجه به دعا و ارتباط یافتن با عالم غیب و مبدأ آفرینش و قدرت ازلی الهی است.

حاجت به دعا در ذات بشر موجود است، و در هنگام اضطراب و ناامیدی از وسایل متعارف و اسباب و قوای مادی آشکارتر می شود و انسان بی اختیار، با جان و دل به سوی خداوند کریم کارساز روی می آورد و از او یاری و مدد می طلبد.

دعا بهترین غذای روح و نشاط بخش روان است، و هیچ وسیله ای برای اقناع روح وسیع بشر از آن مؤثرتر نیست.

ص: 9

دعا سلاح مؤمن است، خستگی ها را می برد و فشار مصائب و آلام را سبک می سازد.

انوار دعا، ضمائر را روشن و تیرگی قلوب را برطرف می نماید.

چه احساسی از احساس احتیاج به دعا بهتر، و برای کمال نفس مفیدتر است؟!

دعاکننده ضعیف و فقر و نیاز و حاجت خود را، که تمام هویت هر ممکن است، درک می کند، و به قدرت و توانایی و بی نیازی مطلق خدای جهان پناه می برد، و با منبع واقعی تمام قدرت ها و بی نیازی ها و کمالات، ارتباط برقرار می کند و ضعیف و فقر و حاجت خود را با آن جبران می نماید، و با اطمینان و اعتماد، به سوی آینده هرچه بهتر گام برمی دارد.

اگر دعا نباشد و اگر بشر خدا را نخواند، چگونه می تواند بر حوادث پیروز شود؟ و در سختی ها و شداید، چه پناه گاهی دارد؟

فواید نفسی و روحی و تربیتی دعا، و حتی تأثیر آن در ترقی فکر و معالجه بیماری های روانی ثابت شده است و بشر عصر فضا، به این فواید بیشتر از گذشته نیاز دارد.

چون دعا برای انسان يك امر فطری است و شعور هرکس به آن مسلّم است، پیشرفت علم و صنعت، بشر را از آن بی نیاز نساخته؛ بلکه دعا يك امر لازم و ضروری زندگی انسان شناخته شده، و در

اجتماعات به اصطلاح پیشرفته، توجه به مظاهر دعا روبه افزایش است.

در روش دعا نیز، مثل نواحی دیگر، انسان محتاج به هدایت های صحیح و معقول است که این احساس فطری و ضرورت روحی، سبب گمراهی و سقوط او نشود، و وسیله ای برای افراد سودجو و منحرف نگردد.

مظاهر دعا در جاهلیت و میان ملل قبل از اسلام و ملل غیرمسلمان معاصر، مظاهری بود که به انحطاط فکری و اخلاقی و خرافه پرستی (1) کمک می کرد، و تبهکاری ها را زیاد و اعمال غیرانسانی و وحشیانه را ترویج می نمود.

ص: 11

1- اگر بعضی گمان کنند ملل به اصطلاح پیشرفته عصر ما، از خرافات و اندیشه های بی اصل و باورهایی که حاکی از عدم رشد و علیل بودن قوای فکری است، آزاد شده اند، اشتباه می نمایند. آنها با همه ادعاهایی که دارند، چنان گرفتار خرافات هستند که واقعاً عجیب است. آمارهایی که گاهی در مجلات و روزنامه ها می خوانیم، معلوم می سازد که این صاحب اختیار آن جوامع انسانی محروم، در هر رشته از مظاهر زندگی تا چه حد گرفتار خرافات و روش های ناپسند هستند که اگر يك صدم آن از يك جامعه شرقی ظاهر شود، از هر سو چماق ارتجاع و عقب ماندگی را بر سرش می کوبند. هم اکنون در کشورهای غربی، مردم اعتقاد عجیبی به فال گیرها دارند که متأسفانه غرب زدگی، بعضی جرایم ما را نیز مشوق آن ساخته است. تنها فرانسه طبق يك خبر رسمی (روزنامه اطلاعات، شماره 11460) در يك سال، بیش از سیصد میلیارد فرانک به فال گیرها پرداخته است. در سایر رشته ها نیز زندگی این جوامع، پُر است از تضاد و ضعف قوای عقلانی و اعمال خلاف شرف و فضیلت. باز در همین روزنامه (اطلاعات، شماره 13823، ص 6) مقاله «در قلب آمریکای متمدن» را بخوانید تا از انحطاط قوای فکری و معنوی به اصطلاح پیشرفته و مافوق بشر مطلع شوید.

وقتی آفتاب جهان تاب اسلام در جهان تابید، و پرده های خرافات را درید، چنانچه می دانیم انقلاب عظیم آن، همه شئون زندگی اجتماعی، معنوی، اخلاقی، فکری و سیاسی را فراگرفت، و در همه نواحی وارد شد و تاریکی ها را برطرف کرد.

دعا نیز از اموری بود که طبعاً در درجه نخست، مستقیم و غیرمستقیم مشمول این انقلاب گشت و برنامه آن، طوری ریخته شد که شایسته شأن هر بشر آزاد و مترقی و فهمیده، و برای همه طبقات و تربیت عموم، مفید و مدرسه آموزش و پرورش باشد.

اسلام برنامه های آزادی بخش دعا را اجرا کرد، و شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیای آن حضرت علیهم السلام برنامه های دعا را به مسلمانان آموختند، و بسیاری از اهداف عالی اسلام را درضمن دعا به مردم تعلیم و در دسترس جامعه گذاردند.

یکی از ذخایر بزرگ علمی و تربیتی اسلام را باید دعا شمرد؛ زیرا مسائل توحید و الهیات و نبوت و نظام حکومت و زمامداری و اخلاق و حقوق مدنی و احکام و آداب مختلف، همه در دعاهایی که از اهل بیت رسالت علیهم السلام رسیده، مطرح شده و به طور تحقیق، مدرسه دعای اهل بیت علیهم السلام، یکی از مدارس عالی است که در رشد فکری و ترقی روحی و اجتماعی مسلمانان - اگر از آن استفاده شود - اثر عظیم دارد و تا مسلمان این مدرسه را نبیند، شخصیت اسلامی او کامل نمی شود؛ مدرسه ای است

که درب آن همواره شب و روز به روی همگان باز، و تکرار درس های آن، شخص را علی الدوام از درجه ای به درجه بالاتر صعود می دهد.

ما در اینجا نمی خواهیم فلسفه و اسرار دعا و ارزش ادعیه مأثوره از اهل بیت علیهم السلام؛ مانند صحیفه سجادیه و نقش دعا را در ساختن شخصیت بیان کنیم و نمونه هایی از جمله های ادعیه و مضامین بلند آنها را در هر موضوع بیاوریم، (1) تا معلوم شود دین ما در هر ناحیه تا چه حد غنی است و چه سرمایه های باارزش و وسایل سعادت و نیک بختی در دسترس ما قرار دارد و از آن استفاده نمی کنیم؛ زیرا این موضوع محتاج به تألیف کتابی جداگانه است؛ بلکه فقط می خواستیم متوجه باشیم که هدایت های اسلام به حد کافی و وافی دعا را نیز فرا گرفته، و به طور صحیح تقاضای فطرت ما را برآورده و برداشت بهترین بهره ها را از دعا پیشنهاد کرده است.

دعای ندبه

یکی از دعاهای مشهور که همواره بسیاری از مؤمنان و مشتاقان و منتظران ظهور دولت حق و حکومت جهانی عدالت اسلام

ص: 13

1- در کتاب عالی ترین مکتب تربیت و اخلاق یا ماه مبارك رمضان اثر نگارنده به طور اختصار پیرامون دعا و برنامه های ماه مبارك مطالبی که با این بحث ارتباط دارد، نوشته شده است.

و ارادتمندان درگاه ولایت‌مدار حضرت بقیة الله، ناموس الدهر و ولی عصر، مولانا و سیدنا صاحب الزمان علیه السلام خواندن آن را شعار خود قرار داده و در مناسبت‌ها و فرصت‌های معین، با آن رهبر ابرار و سرسلسله‌اخیار و احرار تجدید عهد نموده و مجالسی پرشور و روحانی، به عنوان قرائت آن تشکیل می‌دهند، دعای شریف ندبه است.

نظر به اینکه بعضی از آقایان عزیز، از این ناچیز توضیحاتی در مورد این دعا خواسته‌اند و ردّ تقاضای آنان را سزاوار ندیدم، با کثرت اشتغال و ضعف مزاج، به طور مختصر پاسخ پرسش‌های ایشان و دیگران را به عرض می‌رسانم.

امید است مورد قبول چاکران آستان ولیّ زمان، و قطب دوران علیه السلام واقع شود.

امام صادق علیه السلام و ندبه بر حضرت مهدی علیه السلام

پوشیده نماند که ندبه بر حضرت مهدی علیه السلام و اظهار شوق به لقای آن حضرت، و گریه و ابراز نگرانی از مفارقت و محروم بودن از فیض حضور، و دعا برای تعجیل فرج و ظهور و ذکر فضایل و مناقب و اقدامات و برنامه های انقلابی و اصلاحی آن وجود مبارک، و اظهار تأسف از اوضاع ناهنجار و روی کار بودن حکومت های باطل و مستبد و روش های بیدادگرانه، یک سنت حسنه ای است که همواره شیعه بر آن مداومت داشته و آن را شعار خود قرار داده و تا ظهور دولت حق و تأسیس حکومت جهانی اسلام و آزادی و نجات تمام انسان ها، این شعار برقرار و روشنگر خواسته های ارزنده و باارج و هدف مترقی و نجات بخش اسلام است.

و درضمن، يك نوع انكار مُنكَر و محكوم کردن باطل و نکوهش ظلم و بیداد و فساد و گناه، و پشتیبانی از حق و عدالت، و نشانه زنده بودن

احساسات انسانی پیروان مکتب مبارزه قرآن و تشیع است که:

«مَنْ تَرَكَ انْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ»؛⁽¹⁾

«هرکس انکار منکر را ترک کند (نهی از منکر ننماید) به دل و دست و زبان، پس او مرده ای است میان زندگان».

شیعیان این ندبه را از امامان خود، که کار و عملشان سرمشق، و پیروی از گفتار و رفتارشان - برحسب حدیث متواتر ثقلین و احادیث صحیح دیگر - وظیفه هر مسلمان است، آموخته اند.

حضرت رسول اکرم و ائمه علیهم السلام برحسب روایات، کراراً ضمن آنکه از اوضاع آخرالزمان و فتنه هایی که ظاهر می شود و فشارهایی که بر اهل حق وارد می گردد، خبر می دادند، نگرانی و تأثر خود را هم اظهار می فرمودند.

شیخ صدوق و شیخ طوسی رحمهما الله هر یک به سند خود، حدیث مفصلی را از «سدیر صیرفی»⁽²⁾ روایت کرده اند⁽³⁾ که در آن، گریه و ندبه امام جعفر صادق علیه السلام بر غیبت صاحب الزمان علیه السلام بیان شده است. ما برای

ص: 16

-
- 1- طوسی، تهذیب الاحکام، ج 6، ص 181؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص 105؛ ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللئالی، ج 3، ص 188؛ فیض کاشانی، الوافی، ج 15، ص 177.
 - 2- سدیر صیرفی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است که «کشی» در رجال خود، حدیث معتبری روایت کرده است که بر بلندی پایه او دلالت دارد. کشی، رجال، ص 592 - 594.
 - 3- صدوق، کمال الدین، ص 352 - 353؛ طوسی، ص 167 - 168.

رعایت اختصار، جمله‌ها و مضمون قسمتی از این حدیث شریف را که ارتباط با ندبه دارد، در اینجا نقل می‌نماییم.

سُدیر صیرفی می‌گوید: من و مُفَضَّل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب به محضر آقایمان حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدیم. دیدیم حضرت بر روی خاك نشسته و لباسی که از مو بافته شده و طوق دار و بی‌گریبان بود، پوشیده است و مانند فرزند مرده جگر سوخته گریه می‌کند. آثار حزن و اندوه از گونه و رخسارش آشکار، و اشک کاسه چشم‌هایش را پر کرده بود و می‌فرمود:

«سَيِّدِي! غَيْبُكَ نَفْتُ رُقَادِي، وَصَيِّقْتُ عَلَيَّ مِهَادِي، وَابْتَزَّتْ مِنِّي رَاحَةَ فُوَادِي. سَيِّدِي! غَيْبُكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ، وَفَقَدْتُ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ يَغْنِي الْجَمْعَ وَالْعَدَدَ، فَمَا أَحْسُ بِدَمْعَةٍ تَرَقُّأً مِنْ عَيْنِي وَأَنْبِنٍ يُقْتَرُ مِنْ صَدْرِي عَنْ دَوَارِجِ الرَّزَايَا وَسَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مَثَلَ بَعِينِي عَنْ غَوَابِرِ أَعْظَمِهَا وَأَفْظَعِهَا وَبَوَاقِي أَشَدِّهَا وَأَنْكَرِهَا، وَنَوَائِبَ مَخْلُوطَةٍ بِغَضَبِكَ، وَنَوَازِلَ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ»؛⁽¹⁾

«ای آقای من! غیبت (دوری) تو خوابم را گرفته و خوابگاهم را بر من تنگ کرده و آرامش و راحت

ص: 17

1- صدوق، کمال‌الدین، ص 352 - 357؛ طوسی، الغیبه، ص 167 - 173.

دلم را ربوده است. آقای من! غیبت تو مصیبتی را به مصیبت های دردناک ابدی پیوسته، و از دست دادن یکی پس از دیگری، جمع و عدد را فانی می سازد. پس احساس نمی کنم به اشکی که در چشمم خشک می گردد و ناله ای که در سینه ام آرام می گیرد، مگر آنکه مصائب بزرگ تر و دل خراش تر و پیشامدهای سخت تر و ناشناخته تر در برابر دیده ام مجسم می شود».

سدیر گفت: عقل از سر ما پرید و دل های ما از غم و اندوه این پیشامد هولناک و حادثه خطرناک پاره شد، و گمان کردیم از اتفاق ناگوار کوبنده ای این چنین گریان و سوگوار است، یا از روزگار به او مصیبتی رسیده است.

عرض کردیم: خدا دیدگانت را نگریند ای پسر خیرالوری! از چه پیشامدی این گونه گریانی و از دیده اشک می باری؟ چه حالی روی داده که این گونه سوگواری؟

حضرت چنان آه عمیقی کشید که ناراحتی اش از آن افزون شد، و فرمود: «وای بر شما، بامداد امروز در کتاب «جفر» نگاه کردم و آنکتابی است که علم مرگ ها و بلاها و آنچه واقع شده و تا روز قیامت واقع می شود، در آن مندرج است و خدای، محمد صلی الله علیه و آله و امامان بعد از او را به آن اختصاص داده است و تأمل کردم در موضوع ولادت غایب

ما و غیبت و طول عمر او (1) و گرفتاری های مؤمنان در آن زمان، و شک هایی که از جهت طول غیبت در دل هایشان پیدا می شود، و اینکه بیشتر آنها از دین برگردند و رشته اسلام را از گردن بردارند (تا آخر حدیث که طولانی و مفصل است و مشتمل است بر دلیل بر طول عمر آن حضرت و اینکه خداوند متعال نسبت به حضرت قائم علیه السلام سه برنامه را که در مورد سه پیغمبر جاری شده اجرا فرموده است) «(2).

فرمایش سید بن طاووس

سید اجلّ، اورع، ازهد، صاحب کرامات، سید رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حسینی (م. 664 ق.) در کتاب مستطاب اقبال الاعمال، پس از ذکر دعاهای وداع ماه رمضان، بیاناتی فرموده که ترجمه اش بدین مضمون است: «از وظایف شیعه امامیه؛ بلکه از وظایف امت محمدی این است که در این اوقات و این فرصت ها متأسف و اندوهناک باشند برای محروم بودن از برکات فیض حضور، و سعادت ظهور حضرت مهدی علیه السلام تا خدا ببیند که بر قدم صفا و وفا و اخلاص و ارادت به آن رهبران

ص: 19

-
- 1- در موضوع طول عمر و فلسفه غیبت آن حضرت رجوع شود به دو کتاب از نگارنده منتخب الاثر، فصل دوم باب 26 و 27 و 28 و 29 و 30، ص 251 - 283؛ نوید امن و امان، بخش دوم، ص 129 - 180، بخش سوم، ص 181 - 248.
 - 2- صدوق، کمال الدین، ص 352 - 357؛ طوسی، الغیبه، ص 167 - 173.

بزرگ ثابت و استوارند، و باید مضمون این شعر را از روی تأسف بگویند:

أُرِدُّ طَرْفِي فِي الدِّيَارِ فَلَا أَرَى *** وَجْهَ أَحِبَّائِي الَّذِينَ أُرِيدُ (1)

زیرا مصیبت هجران و حرمان از لقای امام علیه السلام، از مصیبت گذشتن ماه رمضان بزرگ تر است.

اگر به فراق پدر مهربان یا برادر پشتیبان، یا فرزند عزیز گرفتار شوند، وحشت زده و ناراحت و غمناک می شوند، در حالی که بهره و انتفاع از پدر و برادر و فرزند، در برابر برکات و انتفاعات مهم ما از حضرت مهدی علیه السلام که خلیفه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و امام حضرت عیسی علیه السلام در نماز و ولّی امور و برطرف کننده انواع گرفتاری ها و بلیات و مصلح تمام کارها است، ارزشی ندارد». (2)

پرسش هایی که پیرامون دعای ندبه می شود

پرسش هایی که پیرامون دعای ندبه می شود (3)

ص: 20

1- می گردانم نگاهم را در خانه ها و دودمان ها، پس نمی بینم صورت دوستانی را که می خواهم.

2- ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 1، ص 443 - 42.

3- نکته ای که در اینجا یادآوری آن مناسب است، این است که: یکی از بیماری های خطرناک و مسری، بیماری تردید و شك پذیری در مسائل دینی و مذهبی است. مانند آنکه يك آمادگی و گرایش به این پذیرش فراهم شده باشد، شبهه ها، شك ها و مغلطه کاری ها را بدون تحقیق و بررسی کامل می پذیرند و به عکس در مسائل عصر و مباحث علمی و اجتماعی و تربیتی و آنچه به دروغ، تجدد و ترقی و محصول دنیای مادّی و ماشینی و اجتماعات غربی و شکستن سدّهای اخلاقی است، زودپذیری و زودباوری رایج شده و حتی خرافات را به جای حقایق می پذیرند، رفتارهای ننگین و کردار زشت و ناپسند بیگانگان را به جای آداب حسنه برمی گزینند و با افتخار و بی چون و چرا از آنها تقلید می کنند. در سنت های دینی و دستورات اسلامی تا می توانند خرده گیری های ناهنجار و بی معنا می نمایند و از فلسفه و فایده آنها می پرسند؛ ولی عادات و آداب اجانب را در لباس و خوراک و مو و سیل و امور اجتماعی و خانوادگی و فرهنگی ندانسته و بدون اینکه فایده ای از آن در نظر بگیرند، سرمشق خود قرار داده و بلکه غالباً با علم به ضرر، از بیگانگان پیروی می کنند. در حادثی که در کتاب های معتبر روایت شده و مردان خبیر و اهل فن و اطلاع به آن اعتماد کرده اند شبهه می کنند و نمی پذیرند در حالی که خبرهای مؤسسات خبرسازی و شایعه پردازی را با وجود هزار علت و احتمال جعل و دروغ، قبول می کنند. بدیهی است این حال ناشی از ضعف اخلاق و جهل و غفلت و خودباختگی و تسلیم کورکورانه افکار و عادات بیگانگان بودن است. پاره ای هم پیدا شده اند که با القای شبهه و استهزا و مسخره کردن آداب دینی یا خودداری از انجام وظایف اسلامی، می خواهند خود را در جمع روشنفکران وارد و اهل تحقیق و منطق معرفی نمایند. این روش در سطح های مختلف و پیرامون موضوعات متنوع ظاهر می شود. از مسائل اصول دین و الهیات و محرمات و مستحبات و مکروهات سخنی می گویند و به طور تحقیرآمیز و استفهام پرسش می نمایند. ما آنچه دیده ایم بیشتر این افراد یا از صلاحیت علمی محروم و عامی و بی سوادند و یا اینکه می خواهند با این روش خود را نواندیش معرفی کرده و در جمع برخی جوانان و کسانی که با مسائل دینی آشنایی کامل ندارند و باورکردن بسیاری از حقایق برایشان دشوار است، جایی باز کنند و صاحب مکتبی شوند. اینها بیشتر برای فریفتن و اغفال افراد خام و نپخته، حتی از الفاظ داغ و اصطلاحات و لغات انگلیسی و فرانسه و اسامی مکتب های گوناگون نیز استفاده کرده و کسانی را که غرب زده و عاشق الفاظ فرنگی مآبانه هستند، فریفته و در اشتباه می اندازند؛ چون اگر ساده و بی پیرایه سخن

بگویند، مقاصدی که دارند آشکار شده و بیشتر مردم ملتفت می شوند و کالای آنها را نمی خرند. پس افکارشان را در لابلاي الفاظ و لغات بیگانه یا اصطلاحات جدید می گویند تا افراد غیروارد، گمان کنند سخن آنها مبتنی بر يك اساس مسلم علمی جدید، و فلسفه پذیرفته شده تازه است. به هر حال، در عین حال که معتقدیم باید باب بحث و نظر و پی جویی و تعقل و بررسی آزاد، به روی همه باز باشد و از این جهت از کسی گله نمی کنیم؛ بلکه از آن استقبال کرده و آن را سبب تنویر افکار و روشن شدن حقایق و تجلی هرچه بیشتر انوار معارف اسلام می دانیم، به این اشخاص نیز نصیحت می کنیم که آقایان! اشتباه کاری و تدلیس و اظهار شك و تردید، شبهه سازی و مسخره کردن حقایق و سست کردن عقاید عامه از راه تمسخر و استهزا، و بیانات جسارت آمیز و حمله به این و آن، دشنام دادن و مردم را به هم بدگمان کردن و سرگردان نمودن و اندیشه های سوء را رشد دادن، کار آسانی است. آنچه مشکل و دشوار است و کار همه کس نیست مردم را بر يك اصول صحیح استوار داشتن، و متحد کردن و از شبهه و شك خارج گردانیدن و به سوی يك مسیر معقول و مقرون به خیر و سعادت دنیا و آخرت راهنمایی کردن است که فقط انبیا و اولیا و رجال الهی از عهده این خدمت برآمده اند و حتی فلاسفه و حکما نیز در جنبه ایجابی و مثبت این موضوع نتوانستند مقام سازنده و مؤثر داشته باشند. آنان که نقش مخرب را بازی کرده و خواستند این کاخ باعظمت و این یگانه پناه گاهی را که انبیا به امر خدا برای مردم ساختند خراب و ویران سازند، سرانجام جز ایجاد نابسامانی و بی مأخذی و بی مقصدی و لامسلکی چه دردی را درمان کردند؟ و بر کجای این همه زخم هایی که پیکر جامعه انسانیت از دست جهل و نادانی و فساد اخلاقی و تکبر و حسد و غرور و جاه پرستی برداشته، مرهمی گذاردند. اگر در بیان این نکته بیش از حدّ این کتاب سخن طولانی شد، برای این است که معلوم باشد حقیقت جویی و تلاش برای بالابردن سطح معرفت و بصیرت و روشن شدن اذهان و تحصیل یقین کامل تر و همچنین مجاهده برای جستن حقّ، يك مطلب است و شبهه سازی و مسخره کردن حقایق و اتکا به غرور و دانستن يك سلسله الفاظ فریبنده و توخالی، مطلب دیگر است. آن کسانی که رجال قهرمان آن میدان مقدّس هستند، با افرادی که در میدان دوم خودنمایی می کنند از زمین تا آسمان فرق دارند و نباید آنها را باهم اشتباه کرد و شبهه سازی را حقیقت جویی شمرد. ای بسا ابلیس آدم رو که هست*** پس به هر دستی نباید داد دست ای بسا ابلیس آدم وار زشت*** که برد انسان به دوزخ نه بهشت

پرسش هایی که پیرامون این دعا می شود، چهارده پرسش است به این شرح:

1 - اعتبار دعا از جهت سند

2 - جمله:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى؛ بَلْ أُيِّرَسُّ هَائِي كَه پيرامون اين دعا مي شود، چهارده پرسش است به این شرح:

1 - اعتبار دعا از جهت سند

2 - جمله:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى؛ بَلْ أَيَّارِضُ تُقَلُّكَ أَوْ تُرِي؟! أَمْ بَرِضَوِي أَوْ غَيْرَهَا أَمْ ذِي طَوِي؟»؛

«ای کاش می دانستم در کدام زمین قرار داری، آیا در کوه رضوایی یا غیر آن یا در سرزمین ذی طوی هستی؟».

ص: 23

چه ارتباط به امام زمان علیه السلام دارد، و چرا سراغ آن حضرت را در «ذی طوی» و کوه «رضوی» می گیرند، و حال آنکه به عقیده فرقه کیسانیه، «رضوی» جایگاه و محل اختفا و غیبت محمد حنفیه است و معتقد بودند که در این کوه از انظار مخفی و از آنجا ظهور خواهد کرد؛ و حال آنکه امام زمان علیه السلام؛ نه در غیبت صغری و نه در غیبت کبری و نه پس از ظهور، هیچ رابطه ای با این کوه ندارد و اساساً غیبت آن حضرت به این صورت نیست که در جای مخصوصی قرار گرفته باشند؛ بلکه در همه جا و هر مکان بخواهند حاضر می شوند و این ما هستیم که آن ولی خدا را نمی شناسیم و تشخیص نمی دهیم.

بنابراین، سؤال از اینکه: تو در کدام جایگاه مخفی به سر میبری؟ ظاهراً با نوع غیبت حضرت مهدی موعود از دیدگاه شیعه امامیه سازگار نیست؟

3 - از مطالعه دقیق متن دعا، که از ائمه اثنی عشر علیهم السلام به تصریح و ترتیب نام برده نشده، و پس از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، که به تفصیل از مناقب و فضایل آن حضرت سخن می گوید، ناگهان و بی واسطه به امام غایب خطاب می کند، باز این سؤال (سؤال دوم) بیشتر در ذهن طرح می شود.

4 - جمله:

«وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ»؛

«و روح او را به آسمانت عروج دادی».

ص: 24

نیز با اجماع و اتفاق و آیات قرآن مجید و اخبار و احادیث که دلالت بر جسمانی بودن معراج حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله دارند، مخالفت دارد.

5 - چگونه ممکن است این دعا منسوب به یکی از امامان باشد که همه عاقل و کامل بودند؟ چگونه باینکه هنوز امام زمان علیه السلام به دنیا نیامده بود، در این دعا به او خطاب کرده اند:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيَّنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى...»؛

«کاش می دانستم در کجا سکونت داری...».

6 - دعای ندبه بعد از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام پیدا شده و به ایشان نسبت داده شده و بدعت است؟

7 - این جمله دعا:

«وَسَأَلْتُ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، فَأَجَبْتُهُ وَجَعَلْتُ ذَلِكَ عَلِيًّا»؛

«و از تو برای خویش نام نیک بین آیندگان خواست، پس او را اجابت کردی و آن را عالی و بلندمرتبه قرار دادی».

با قرآن مخالف است؟

8 - جمله:

«وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ».

«و شرق و غرب عالم را تحت سلطه اش قرار دادی».

نیز مخالف با قرآن مجید است؟

ص: 25

9 - این جمله:

«وَأَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى انْقِصَاءِ خَلْقِكَ»؛

«و دانش گذشته و آینده تا پایان آفرینش را به وی ودیعه دادی»؛

نیز با قرآن مخالفت دارد؟

10 - این جمله:

«ثُمَّ جَعَلْتُ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ...»؛

«سپس اجر محمد صلی الله علیه و آله را در کتاب خویش مودت و دوستی و پیوند با ایشان قرار دادی...».

نیز با قرآن سازگار نیست؟

11 - پرسش دیگر این است که: این دعا را در هزار مسجد و مکان می خوانند. آیا امام علیه السلام در همه جا حاضر و شنوا و لامکان و

حاضر در هر مکان است، مانند خدا؟ البته خیر! پس اگر در همه جا حاضر نیست، چرا در دعا می خوانیم:

«يَا ابْنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ! يَا ابْنَ التُّجَبَاءِ الْأَكْرَمِينَ!»؛

«ای زاده آقایان مقرب درگاه خدا، ای زاده نجیبان گرامی».

ص: 26

پس این دعا خلاف عقل است؟

12 - یکی از موارد دیگر که مخالف با عقل است، این جمله است:

«يَا ابْنَ يَسِّ وَالذَّارِيَاتِ! يَا ابْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ!»؛

«ای فرزند یاسین و ذاریات، ای فرزند طور و عادیات».

13 - خواندن غیر خدا شرك است و چون در این دعا، امام خوانده می شود؛ پس خواندن آن کفر و شرك است؟

14 - خواندن این دعا، سبب رکود فعالیت های اسلامی و خمود و تخدیر افکار و اقناع نفوس به ندبه و گریه و مانع از اشتعال آتش ناراحتی ها و نارضایتی ها و انقلاب و قیام علیه اهل باطل می شود و افراد را از امر به معروف و نهی از منکر و تلاش و کوشش برای برقراری نظم صحیح اسلامی و حرکت و اقدام باز می دارد؟ شاید پرسش هایی که پیرامون این دعای شریف می شود، بیش از این چهارده سؤال نباشد که ما به حول و قوه الهی، به هریک جداگانه پاسخ می دهیم.

تذکر مهم

معتبر دانستن دعای شریف ندبه از اصول دین نیست، و معتبر نشناختن آن، به صحت عقاید و اصولی که در نزد شیعه معتبر است، خللی وارد نمی آورد.

ص: 27

این موضوع يك مسئله فرعی است و اظهار نظر درباره آن، برای کسی که اهل اجتهاد باشد، آزاد است و من دوست نمی دارم این هم يك عنوانی باشد که سبب تشکیل دو جبهه موافق و مخالف شود.

بله بعضی از شبهاتی که بر عدم اعتبار این دعا القا شده، و حکایت از دارابودن يك سلیقه و روش های خاص مذهبی و گرایش به آرای فرقه وهابیت و نواصب و دشمنان عترت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دارد، مخالف مذهب شیعه و طریقه اهل بیت رسالت علیهم السلام است.

عَصَمْنَا اللَّهُ وَجَمِيعَ إِخْوَانِنَا مِنَ الزَّلَّاتِ وَهَدَانَا إِلَى صِرَاطِهِ الْمُسْتَقِيمِ.

ص: 28

در باب حجّیت خبر واحد - در علم اصول - اطمینان به صدور، میزان اعتبار، شناخته شده و روش عرف و عقلا نیز بر همین نحو قرار دارد؛ بلکه به اخبار تاریخی و نقل هایی که بسا از نظر محدّث مورد اعتماد نیست، اعتماد می کنند، و همین قدر که تاریخ معتبر یا مشهوری واقعه ای را نقل کرده باشد، آن را قبول می نمایند؛ ولی علمای اسلام در اخبار و احادیث، به خصوص راجع به احکام شرع، تعیین هدف ها، تعالیم دین و تفسیر قرآن و فقه، از این روش عرف، پافراتر نهاده و تحقیق و دقّت و رسیدگی بیشتری می کنند و در رجال سند احادیث و عدالت و ثقه بودن راوی و سوابق اخلاقی، و عقیده و مسلک سیاسی او، کاملاً کنجکاوی می نمایند و تا اطمینان پیدا نکنند، به حدیث عمل نمی نمایند و اصولی که در این موضوع مراعات می شود، حاکی از نهایت دقّت و تفحص و اعتنای شیعه به واقع جویی و حقیقت پژوهی است.

این فحوص و رسیدگی و تحصیل اطمینان به صدور حدیث، در مورد احادیثی که راجع به حکم الزامی شرعی مثل واجب و حرام، یا معاملات و امور مالی و حقوقی و سیاسی باشد، بیشتر انجام می شود و معمولاً در احادیث دیگر، مانند اخبار مربوط به اصول عقاید (1) و مستحبات، به این مقدار رسیدگی و دقت، نیاز پیدا نمی شود.

راجع به دعا هم، در صورتی که مضامین آن مقبول و شرع پسند باشد، اگر سند آن معتبر نباشد و ورود آن بالخصوص ثابت نشد؛ چون به نحو عموم، دعا وارد و راجح و از عبادات مؤکده است، خواندن آن برحسب عمومات قرآن مجید و روایات دعا، راجح و مستحب است و در مقام عمل، حاجت زیادی به معرفت سند دعا نیست، و به همین قصد خوانده می شود و برای درك فیض و ثواب مخصوص آن نیز برحسب اخبار «مَنْ بَلَغَ» رجاء هم که بخوانند، به آن نایل می شوند.

قوت متن و الفاظ و مضامین هم، بر اعتبار دعا می افزاید و سخن شناسان و کسانی که با اخبار و سخنان اهل بیت علیهم السلام و دعاهایی که از ایشان رسیده مأنوس هستند، آن را می شناسند. چنانچه از جمله بندی های سست و مضامین کوتاه بعضی از دعاها می فهمند که از اهل بیت علیهم السلام نیست.

ص: 32

1- در قسمت هایی که عقلی خالص باشد فقط متن حدیث ملاحظه می شود؛ ولی در قسمت هایی که دلیل اثبات آن نقل باشد، سند حدیث را هم باید ملاحظه کرد.

پس از این مقدمه فشرده و مختصر، راجع به اعتبار دعای شریف ندبه می‌گوییم: این دعا از حیث سند، اگرچه مسند نباشد، مع ذلك اطمینان بخش و معتبر است و برای اینکه آن را بخوانیم و مانند یکی از دعاهای مشهور و متداول مواظبت بر آن داشته باشیم، به اعتبار بیشتر نیازی نیست؛ زیرا:

1 - این دعا را سید جلیل، صاحب مناقب و مفاخر «سید رضی الدین علی بن طاووس (قدس سرّه)» که از اعلام قرن هفتم هجری و از رجال بزرگ شیعه و در علم و ورع و زهد و عبادت معروف و بااطلاع از کتب و تصنیفات بوده، در کتاب مستطاب اقبال الاعمال (1) و در کتاب مصباح الزائر فصل هفتم (2)، و شیخ جلیل «محمد بن جعفر بن علی مشهدی حائری» از اعلام قرن ششم در کتاب المزار (3) معروف به مزار محمد بن مشهدی که علامه مجلسی آن را المزار الکبیر نامیده (4) (دعای صد و هفتم)، نقل کرده اند و همچنین در مزار قدیم که ظاهراً از تألیفات «قطب راوندی» است، نیز نقل شده و نقل دعا در مثل هر یک از این سه کتاب، دلیل این است که این شخصیت های بزرگ و متبحر و حدیث شناس، این دعا را معتبر شناخته اند.

ص: 33

1- ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 1، ص 504 - 513.

2- ابن طاووس، مصباح الزائر، ص 446 - 453.

3- مشهدی، المزار، ص 573 - 584.

4- مجلسی، بحار الانوار، ج 1، ص 18.

اگر کسی بگوید: مدرکی برای این دعا جز کتاب سید بن طاووس نیست و سید هم این دعا را از بعضی شیعیان مجهول الحال نقل کرده است؛ زیرا عبارت او این است:

ذَكَرَ: بَعْضُ أَصْحَابِنَا، قَالَ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي قُرَّةَ: نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزْوَفَرِيِّ دُعَاءَ النُّدْبَةِ وَذَكَرَ أَنَّهُ الدُّعَاءُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُدْعَى بِهِ فِي الْأَعْيَادِ الْأَرْبَعَةِ». (1)

جواب این است که:

اولاً: چنانچه گفته شد و پس از این هم خواهیم گفت، در کتاب هایی که پیش از عصر سید تألیف شده، این دعا ذکر شده است.

ثانیاً: فردی چون سید بن طاووس، از مجهول الحال، به این الفاظ «بعض اصحابنا» که مشعر بر تعظیم و احترام است، نقل نمی کند.

ثالثاً: هرکس اهل فن باشد، ملتفت می شود که مراد ایشان هم از «بعض اصحابنا»، همان «شیخ محمد بن مهدی» صاحب المزارالکبیر است و عبارت او در المزارالکبیر که دعای صدوهفتم آن است، این است که:

«الدُّعَاءُ لِلنُّدْبَةِ، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي قُرَّةَ: نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ

ص: 34

سُفِيَانًا لِبَرْوَفِرِيٍّ (رضی الله عنه) هَذَا الدَّعَاءُ، وَذَكَرَ فِيهِ: أَنَّهُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ وَفَرَجَنَا بِهِ - وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُدْعَى بِهِ فِي الْأَعْيَادِ الْأَرْبَعَةِ» (1).

این عبارت را با عبارت سید بن طاووس پیش هم بگذارید، و خودتان داوری کنید.

2 - پیش از این سه بزرگوار، شیخ جلیل ثقه «ابوالفرج محمد بن علی بن یعقوب بن اسحاق بن ابی قره قنانی» معاصر نجاشی از شیوخ و بزرگان قرن پنجم، در کتاب دعایی که شیخ محمد بن مشهدی در کتاب المزار، و سید بن طاووس در مصباح الزائر و اقبال الاعمال، از آن بسیار نقل کرده و بر آن اعتماد فرموده اند، و همچنین از مآخذ کتاب مزار قدیم می باشد، این دعا را روایت کرده است - و چنانچه گفته شد - ایشان نیز از رجال شیعه می باشد و علاوه بر کتاب دعای مذکور، کتاب دیگری به نام التهجید (2) دارد، و در کتبی مثل رجال نجاشی (3) و علامه (4) توثیق شده است و نقل ایشان نیز دلیل این است که این دعا

ص: 35

1- مشهدی، المزار، ص 573.

2- آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج 4، ص 503؛ ج 8، ص 184.

3- نجاشی، رجال، ص 398.

4- علامه حلی، خلاصة الاقوال، ص 270.

را معتبر شناخته و بلکه استحباب خواندن آن را در اعیاد اربعه تأیید کرده است، چنانچه ظاهر این است که سید بن طاووس و شیخ محمد بن مهدی نیز آن را به خصوص مستحب می دانسته اند(1).

3 - شیخ جلیل ثقه، ابوجعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری(2) در کتاب دعای خود، دعای ندبه را روایت کرده است و ایشان از مشایخ شیخ مفید(رحمه الله) است(3) که برحسب اسانید روایات کتاب امالی شیخ ابی علی طوسی، شیخ مفید از او بسیار روایت کرده و برای او طلب رحمت نموده است،(4) و محدث نوری، در خاتمة مستدرک الوسائل، او را چهل و چهارمین شیخ از مشایخ شیخ مفید شمرده، و وثاقت و جلالت قدر او را گواهی فرموده است(5)، و این شیخ جلیل نیز صریحاً به استحباب خواندن این دعا فتوا داده است.

اگر گفته شود: صاحب کتب رجال، محمد بن حسین بزوفری را مجهول الحال دانسته اند.

ص: 36

1- محدث قمی، هدیه الزائرین، ص 640.

2- بزوفری بفتح تین و سکون واو، و فتح فاء، ده بزرگی است از توابع قوسان در نزدیکی واسط و بغداد، در کنار نهر موقی در غربی دجله، یاقوت حموی، معجم البلدان، ج 1، ص 412؛ محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج 2، ص 81.

3- محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج 2، ص 81؛ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج 8، ص 184.

4- آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج 8، ص 193 - 195.

5- محدث نوری، خاتمة مستدرک الوسائل، ج 3، ص 244، 438.

جواب این است که: چنانچه تحقیق آن شد، ایشان معلوم الحال و از مشایخ شیخ مفید بوده، و آن مرد بزرگ از او بسیار روایت کرده (1) و برای او طلب رحمت نموده است، چنانچه محمد بن مشهدی و سید بن طاووس در حقّ او «رضی الله عنه» فرموده اند.

اگر کسی بگوید: محمد بن حسین بزوفری در عصر ائمه علیهم السلام نبوده تا از امام علیه السلام این دعا را اخذ کرده باشد، و معلوم نیست از چه کسی و از کجا این دعا را گرفته است؟

جواب می دهیم: مگر کسی گفته است: محمد بن حسین بن سفیان بزوفری، بدون واسطه این دعا را از امام علیه السلام روایت کرده است؟ مگر لازم است هرکس روایتی را از امام علیه السلام روایت می کند، معاصر با ائمه علیهم السلام باشد؟ مگر نمی شود حدیثی را با سند در کتاب خود روایت کرده باشد، یا روایت معتبر و مسلمی را با حذف سند به طور ارسال نقل نماید؟ بلکه چون در آن اعصار که نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام بوده، رسم بر این نبوده است که در کتاب ها روایتی بدون سند بیاورند، و اگر هم بدون سند می آوردند، عین متن را ذکر می کردند.

ص: 37

1- مرحوم استاد اعظم، زعیم اکبر، آیت الله بروجردی (قدس سرّه) که در علم رجال و حدیث، و معرفت طبقات و تمیز مشترکات مانند سایر علوم اسلامی یگانه و بی نظیر بود، می فرمود: یکی از طرق معرفت رجال، شخصیت تلامذه و شاگردان آنهاست که وقتی شخصیتی مثل مفید از کسی کثیرالروایه باشد و قدحی هم در او نشده باشد، اماره است بر آنکه او مورد وثوق و اعتماد بوده است.

اطمینان حاصل است که یا این دعا در کتاب بزوفری با سند بوده و پس از اینکه از کتاب او نقل شده، مسامحتاً سند آن را نقل نکرده اند، و یا اینکه آن قدر معروف و مشهور بوده که بزوفری هم خود را از ذکر سند آن بی نیاز می شمرده است.

بنابراین می توان حدس زد خواندن این دعا، در اعصار نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام و غیبت صغری هم، مثل عصر ما، بین شیعه متداول و مرسوم بوده و این شعاری است که دست به دست رسیده و اخلاف از اسلاف و بازماندگان از گذشتگان آن را گرفته و در محضر و منظر محدثین و شیوخ آن اعصار که همه متبحر در علم حدیث، و استاد فن بوده و از خواندن دعاهای بی مأخذ و پیروی از روش های بی مدرک به شدت ممانعت می فرمودند، خوانده می شده و کسی بر اعتبار آن ایرادی نداشته است.

4 - علامه مجلسی با دقت و تتبع و احاطه و اطلاع وسیع و فوق العاده ای که در اخبار و احادیث و رجال روایات و معرفت اسانید دارد، علاوه بر آنکه این دعا را در کتاب هایی مثل بحار الانوار و تحفة الزائر(1) - که در مقدمه به اعتبار سند ادعیه آن شهادت داده است(2) - نقل فرموده، صریحاً و بالخصوص، اعتبار سند دعای ندبه را

ص: 38

1- مجلسی، تحفة الزائر، ص 547 - 548.

2- مجلسی، تحفة الزائر، ص 4.

که منتهی به امام جعفر صادق علیه السلام می شود، تصدیق فرموده است. عبارت این افتخار عالم اسلام و نابغه جهان علم، در کتاب مستطاب زادالمعاد این است:

«و اما دعای ندبه که مشتمل است بر عقاید حقّه، و تأسف بر غیبت حضرت قائم علیه السلام به سند معتبر، از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است، و مستحب است این دعای ندبه را در چهار عید بخوانند؛ یعنی جمعه، عید فطر، عید قربان و عید غدیر»⁽¹⁾.

محقق است که ایشان، چنین کلام صریح و شهادت محکمی را بدون مأخذ و مصدر معتبر نقرموده است.

علاوه بر ایشان، سید جلیل علامه صدرالدین محمد طباطبائی یزدی (م. 1154 ق.) نیز در ابتدای شرحی که بر دعای ندبه مرقوم فرموده، استناد به روایت مرویه از امام جعفر صادق علیه السلام نموده است.

باتوجه به مجموع مطالبی که عرض شد، اعتبار این دعا، به خصوص به ملا-حظه متن آن، مُحرز و صدور آن از امام علیه السلام مورد اطمینان است و استحباب خواندن آن نیز بالخصوص و حداقل از جهت ادله عامّه مسلم و ثابت است و محل هیچ گونه اشکالی نمی باشد و محتاج به تمسک به اخبار «مَنْ بَلَّغَ» نیست.

ص: 39

بعضی گمان کرده اند: مستند کسانی که این دعا را در کتاب های خود نقل کرده و فتوا به استحباب خواندن آن داده اند، اخبار «من بلغ» و تسامح در ادله سنن است؛ لذا اشکال کرده اند که تسامح در ادله سنن در جایی است که با سند ضعیفی به معصوم برسد و برای دعای ندبه سندی که منتهی به معصوم بشود، ذکر نکرده اند.

جواب اشکال این است که:

اولاً: ورود و صدور این دعا از معصوم علیه السلام مورد اطمینان است، و آن چیزی که ملائک حجیت خبر واحد است، اطمینان به صدور است و لذا به اخبار موقوفه هم گاهی در فقه اعتماد می شود.

ثانیاً: به نفس اطلاق ادله عامه دعا، استحباب این دعا هم ثابت است.

ثالثاً: در باب تسامح در ادله سنن و اخبار «مَنْ بَلَّغَ» ذکر نشده است که باید بلوغ با سند متصل به معصوم باشد؛ بلکه بلوغ و رسیدن به هر نحو باشد - مسنداً یا مرسلأ - کفایت می کند. شما چرا به قاعده و احادیث، بی دلیل حاشیه می زنید و اطلاق آن را مقید می سازید. حتی فتوای فقیه به رجحان عمل، اگر استناد او به روایتی محتمل باشد، نیز در بلوغ کافی است، چنانچه شیخ اعظم، شیخ مرتضی انصاری (رحمه الله) همدر تنبیه پنجم از تنبیهات رساله ای که در جواز تسامح در ادله سنن

مرقوم فرموده، تصریح کرده است(1) و اولی به اعتبار، فتوای فقهایی است که در کتب فتوایی نیز متون روایات را ذکر می کرده اند. جایی که قُدماً به رساله «علی بن بابویه قمی» در موارد فقدان نصّ یا به زبان علمی «عند اعواز النصوص» عمل می کردند، در مورد مستحبات باوجود اخبار «مَنْ بَلَغَ» ورود مطلق خبر، و فتوای فقیه به طریق اولی کافی است.

ص: 41

1- انصاری، التّسامح فی ادلة السنن، ص 29.

برای بررسی بهتر این پرسش، لازم است نخست ذی طوی و رضوی، این دو مکان مقدّس را بشناسیم و سپس جواب را مطرح کنیم.

ذوطوی: مجمع البحرین می گوید: ذوطوی - به فتح طاء و ضمّ؛ اما ضمّ مشهورتر است - موضعی است در داخل حرم، در یک فرسخی مکه که از آنجا خانه های مکه دیده می شود. (1)

قاموس المحيط گفته است: ذوطوی - مثلثة الطاء که گاهی هم با تنوین تلفظ می شود - موضعی است نزدیک مکه. (2)

معجم البلدان از جوهری نقل کرده است: ذی طوی - به ضم طاء - موضعی است نزدیک مکه. (3)

ص: 42

1- طریحی، مجمع البحرین، ج3، ص79.

2- فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج4، ص358.

3- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج4، ص45.

اخبار مکه(1) می نویسد: ذوطوی نمازگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله است. هر زمان آن حضرت به مکه تشریف می آوردند در ذی طوی فرود می آمدند و شب را در آنجا توقف فرموده، نماز صبح را در آنجا می خواندند.

و نیز در اخبار مکه(2)

روایت شده است: ذوطوی بطن مکه؛ یعنی زمین آن است.

بنابراین، به هر یک از این دو معنا که مراد باشد، ذوطوی مکانی است مقدّس و محترم و مبارک و محل نزول رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

رضوی: رضوی - به فتح راء - مانند سَکری؛ کوهی است مقدّس و مبارک که از کوه های مدینه طیبه بوده و در نزدیکی «یَبْع» قرار دارد و دارای درّه ها و زمین ها و مسیل ها و آب ها و درخت ها می باشد و آن، ابتدای کوه های تهامه است و تا مدینه چهار شب راه است و در مدح و فضل آن روایاتی وارد شده است.(3)

اما پاسخ: اینکه فرمودید: غیبت امام علیه السلام به این صورت نیست که در مکان مخصوصی منزل گزیده باشد و از آنجا بیرون نرود، سخنی حقّ

ص: 43

1- ازرقی، اخبار مکه، ج 2، ص 203.

2- ازرقی، اخبار مکه، ج 1، ص 282.

3- سمهودی، وفاء الوفاء، ج 3، ص 107 - 108؛ ج 4، ص 80 - 81.

و صحیح است. آن حضرت نه در رضوی و ذی طوی، و نه در سرداب غیبت، چنانچه بعضی از اهل سنت به شیعه افترا بسته اند، پنهان نمی باشند و این سخن که آن حضرت در سرداب غایب شده و از آنجا ظاهر می شود و شیعه انتظار بیرون آمدن ایشان را از سرداب می کشند، یکی از افتراهای شاخ دار آشکار است. (1)

در موضوع رضوی و ذی طوی نیز مطلب به همین قرار است؛ یعنی این دو محل نیز جایگاه حضرت صاحب الزمان علیه السلام در طول زمان غیبت نمی باشد؛ نه شیعه امامیه این را گفته و حتی اهل سنت هم به ایشان آن را نسبت نداده اند. بله! فقط در مورد محمد حنفیه نقل شده، که برخی از فرق کیسانیه، (2) که قرن هاست منقرض شده و از بین رفته اند، این عقیده را داشته اند که وی در کوه رضوی اقامت گزیده است.

این مطلب نیز که آن حضرت در عصر غیبت، در مکان معینی قرار

ص: 44

1- در دو کتاب نوید امن و امان، ص 204، 206 و منتخب الاثر، ص 371 - 373، تألیف نگارنده، این موضوع به طور مفصل بیان شده و بطلان این افترا آشکار گردیده است.

2- کیسانیه فرق متعددی بوده اند: فرقه ای می گفتند: محمد حنفیه نمرده و غیبت کرده و جایش معلوم نیست. فرقه ای می گفتند: در جبال رضوی مقیم شده و فرقه دیگر گفتند او از جهان رفته و فرزندش عبدالله ابوهاشم بعد از او قائم مقامش شد. بالجمله فرق و اختلافات زیاد داشتند و آنها که گفتند در کوه رضوی است يك فرقه از کیسانیه بوده اند. رجوع شود به: نوبختی، فرق الشیعه، ص 23 - 36؛ اسفراینی، التبصیر، ص 26 - 30؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج 3، ص 51.

ندارند؛ بلکه به هرجا و هر مکان بخواهند تشریف می برند و وظایفی را که دارند انجام می دهند و این ما هستیم که آن حضرت را نمی بینیم، صحیح است و در همین دعای ندبه در این جمله:

«بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنَّا»؛⁽¹⁾

«جانم به فدایت ای که از چشم ما نهانی؛ ولی از اجتماع ما به دور نیستی».

به این معنا تصریح شده است، و از نهج البلاغه⁽²⁾ و اخبار و احادیث دیگر⁽³⁾ نیز استفاده می شود و در عبارت یکی از زیارات است:

«الْسَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الْغَائِبِ عَنِ الْأَبْصَارِ وَالْحَاضِرِ فِي الْأَمْصَارِ»؛⁽⁴⁾

«سلام بر آن امامی که از چشم ها پنهان و حاضر در شهرها است».

ارتباط امام علیه السلام با ذی طوی و رضوی

از آنچه گفته شد، معلوم شد که امام علیه السلام در ذی طوی و در رضوی قرار ندارند و این جمله «لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى؛ بَلْ أَيْ أَرْضٍ

ص: 45

1- مشهدی، المزار، ص 581؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 1، ص 510.

2- رجوع شود به: نهج البلاغه، خطبه 150 (ج 2، ص 35) که ابتدای آن این است: «وَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا».

3- مشهدی، المزار، ص 580-581؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 1، ص 510.

4- مشهدی، المزار، ص 107؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 99، ص 193.

تُقَلِّكَ أَوْ تُرَى؟!» (1) هم پرسش از قرارگاه دائمی آن حضرت نمی باشد و پرسش از زمان حال و همان هنگام خطاب و دعاست؛ بلکه پرسش و استفهام حقیقی نیست؛ زیرا برحسب احادیث، کسی بر قرارگاه آن حضرت مَطَّلَع نیست. (2) و عبارات و استفهام هایی که در این دعاست، همین موضوع را تأیید می کند.

پس این جمله دلالت دارد که آن حضرت قرارگاه مشخص و معینی ندارند و با عقیده کیسانیه، که يك فرقه از بین رفته و منقرض شده اند، ارتباطی ندارد؛ بلکه این جمله و بسیاری از جمله های این دعا، صریحاً عقیده کیسانیه را ابطال می کند و این استبعادی را که شده است، ردّ می نماید.

آقای من! شما ببینید این جمله ها با عقاید کیسانیه و یا محمّد حنفیه چه ارتباطی دارد و غیر از این است که صریحاً عقاید کیسانیه و امامت و مهدویت محمّد حنفیه را رد می کند؟

«أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحَسَنِ؟ أَيْنَ أَبْنَاءِ الْحَسَنِ؟ صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ، وَصَادِقٌ بَعْدَ صَادِقٍ! أَيْنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ؟ أَيْنَ الْخَيْرَةُ بَعْدَ الْخَيْرَةِ؟ أَيْنَ الشُّمُوسُ الطَّالِعَةُ؟... أَيْنَ ابْنُ النَّبِيِّ

ص: 46

1- طوسی، الغیبه، ص 162؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، باب 27، فصل 2، ص 257، 262.

2- الغیبه، ص 161 - 162.

الْمُصَدِّقِي وَابْنِ عَلِيٍّ الْمُتَّصِدِي، وَابْنِ خَدِيجَةَ الْغُرَاءِ وَابْنَ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى؟! يَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي وَنَفْسِي لَكَ الْوَفَاءُ وَالْحِمَى! يَا بَنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ!
يَا بَنَ النَّجَبَاءِ الْأَكْرَمِينَ...»؛ (1)

«چه شد امام حسن و چه شد امام حسین و چه شدند فرزندان حسین که هر يك پس از دیگری خلف صالح از سلف صالح و جانشین راستین پس از پیشوای راستین بودند. کجاست راه (و راهنمای هدایت) پس از راه (و راهنمای هدایت)؟... کجاست فرزند پیامبر مصطفی و علی مرتضی؟ کجاست فرزند خدیجه غرّاء و فاطمه کبری؟ جان من و پدر و مادرم در راهت نثار باد...».

ده ها از این گونه جمله ها که همه موافق با مذهب شیعه اثنی عشری است و کیسانیه و قائلین به امامت محمد حنفیه را رد می کند، در این دعا موجود است.

اگر گفته شود: باینکه به طوریقین این جمله هیچ تأییدی از عقیده کیسانیه ندارد، و خود این جمله و سایر جملات مذکور به صراحت، بطلان عقیده آنها را اعلام می کند، پس ارتباط حضرت صاحب الزمان علیه السلام با این دو مکان از چه جهت است، و چرا این دو مکانبالخصوص در دعا ذکر شده است؟

ص: 47

پاسخ این است که: ارتباط آن حضرت با این دو مکان، مانند ارتباط ایشان با سایر اماکن مقدسه و متبرکه دیگر است که پرستش و عبادت خدا در آن اماکن فضیلت دارد. مثل مسجدالحرام و مسجد مدینه طیبه و مشهد غروی و حسینی و مسجد کوفه و سهله که معلوم شده است حضرت در این اماکن رفت و آمد دارند و این دو مکان را نیز به واسطه همین دو خصوصیت در دعا نام می برند؛ زیرا چنانچه از بعضی اخبار استفاده می شود، در غیبت صغری و کبری، کوه رضوی نیز یکی از مقامات آن حضرت، و از اماکنی است که گاهی آنجا تشریف می برند. (1)

نکته دیگر اینکه: این دو مکانی که در این دعا نام برده شده - علاوه بر اینکه ممکن است اشاره به اشتباه کیسانیه در تعیین مهدی باشد، و اینکه آن موعودی که همه در انتظار ظهور او با هم شریکند، از عترت پیغمبر و از اولاد علی و فاطمه و فرزند امامان و حجت های الهی است - نکته ای ادبی است؛ زیرا در مقام ندبه و اظهار تأثر از بی اطلاعی از جا و مکان آن حضرت، ذکر این دو مکان مناسب تر و در قلوب نافذتر است تا اماکن دیگر، مانند خانه آن حضرت در سامرا یا مسجدالحرام یا مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله .

مثل اینکه اگر بخواهیم محبوب سفرکرده ای را یاد کنیم و از سوزش آتش هجران و فراق او بنالیم و از بی خبری از حال و جا و مکان

ص: 48

1- طوسی، الغیبه، ص 163؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 52، ص 153؛ ر.ک: شبر، مصابیح الانوار، ج 2، ص 345.

و آسایشگاهش اظهار نگرانی کنیم، سراغ آن مسافر عزیز را در کوه و دریا و بیابان و هوا می گیریم، نمی گوییم: «نمی دانیم اکنون در کجایی، به منزل رسیده ای یا در بستر خواب آرمیده ای یا در اطاق یا کنار جویبار و سبزه نشسته ای»؛ زیرا این مضمون ها ندبه را تسکین می دهد؛ بلکه مناسب این است که بگوییم: «نمی دانیم اکنون در کجایی، در حال حرکتی یا در بیابان و در کوه و دور از آبادی، ناراحت و تنها هستی؟»

برحسب بلاغت و تکلم به مقتضای حال، باید این گونه جمله ها در حال ندبه آورده شود و ذوق سلیم و طبع مستقیم و مأنوس با ادب، این نکات را درک می کند.

و ممکن است ذکر اماکنی مثل رضوی و ذی طوی برای اشاره به این باشد که همه مکان های مقدّس، حتی ذی طوی و رضوی هم که موردنظر کیسانیه بوده، تحت تصرف امام و آمدوشد آن حضرت هستند.

احتمال دیگری نیز بعد از این سه احتمال هست، و آن این است که: مراد از ذی طوی، چنانچه از اخبار مکه هم نقل شد، (1) خود مکه معظمه و مراد از رضوی، مدینه طیبّه باشد. (2)

به هر حال، ذکر این دو مکان در مثل این دعا به رعایت این گونه نکات ادبی یا معنایی است و به هیچ وجه، متن آن را سست نمی سازد و به

ص: 49

1- ازرقی، اخبار مکه، ج 1، ص 282.

2- به قرینه مقابله.

خصوصاً با توجه به جمله‌هایی مثل «بِنَفْسِي أَنْتَ...» و کلمه «أَوْ غَيْرِهَا» و کلمه «أُمُّ ذِي طُوى» که هم صراحت دارند بر اینکه سراغ آن حضرت را در مکان معینی نمی‌گیریم و هم اینکه آن حضرت فرارگاه معلومی ندارند، معلوم می‌شود که بالمره با عقاید کیسانیه بی‌ارتباط است.

نکته قابل توجه

این جمله پرسش‌آمیز «لَيْتَ شِعْرِي...» در زیارت‌های دیگر نیز وارد شده و علاوه بر علامه مجلسی در بحار الانوار، (1) علامه متبحر سید عبدالله شبّر نیز از مشایخ خود، در ضمن یکی از زیارت‌ها روایت فرموده است، به این لفظ:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيَّنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى؛ أَمْ أَيُّ أَرْضٍ تُقَلِّكُ أَوْ تُرَى؟! أَبْرَضَوَى أَنْتَ أُمَّ ذِي طُوى؟». (2)

بنابراین، صحّت و اعتبار این جمله از این راه نیز تأیید می‌شود و به اصطلاح اهل فن، حدیث از غرابت متن هم خارج می‌شود.

ص: 50

1- مجلسی، بحار الانوار، ج 99، ص 87.

2- شبّر، مصابیح الانوار، ج 2، ص 344.

اشاره

تصریح نداشتن دعا به نام و عدد ائمه اثنی عشر علیهم السلام از قوّت متن آن چیزی نمی کاهد و از این جهت، در اعتبار آن خللی وارد نمی شود، و عدم تصریح در اینجا مفهوم ندارد، خصوصاً که تصریح یا اشاره به مطلبی که خلاف مذهب شیعه اثنی عشری باشد، به هیچ وجه در دعا وجود ندارد.

در دعای ندبه، مطالب عمده و حسّاس و ارزنده ای در موضوع نبوّت مطرح شده و سپس مسئله خلافت و ولایت علی علیه السلام و بعضی از نصوص و ادلّه این موضوع، و مجاهدات و فداکاری ها و فضایل و مناقب آن حضرت عنوان شده و همچنین به مخالفت ها و دشمنی هایی که اهل کینه و نفاق و جاه پرستان با آن خلیفه منصوب و تعیین شده از جانب خدا و رسول کردند، و مسیر واقعی اسلام را - که منتهی به سعادت و آزادی همه انسان ها می شد - تغییر دادند - و شد آنچه شد - و رهبر واقعی اسلام را خانه نشین ساختند، اشاره گردیده است.

بدیهی است مسئله اساسی و مهم که بیشتر در احادیث و اخبار و ادعیه مورد تعرض قرار می‌گیرد، مسئله زمامداری است که ترك تمسك به امام منصوب و تعیین شده از آغاز کار و روز اول، سنت سیئه زمامداری ناهلان را چون عصر جاهلیت جلو آورد، و اجرای برنامه های نجات دهنده و آزادی بخش اسلام را به طور یکپارچه و درست و جهانی تا ظهور حضرت بقیه الله صاحب الزمان علیه السلام به تأخیر و تعویق انداخت.

این مصیبت از هر مصیبت بالاتر بود که با آن همه سفارش های پیغمبر صلی الله علیه و آله و اعلام های متعدد و با آن تعیین رسمی و تاریخی غدیر، و با آن همه تأکیدات رسا، برای حبّ جاه و کینه هایی که از مولای متقیان علی علیه السلام از غزوه بدر و احد و خیبر و حنین و احزاب و غیر اینها در دل داشتند، آن یگانه مرد حقّ و عدالت و پیشوای لایق و عالم و فاتح را کنار گذاشتند و چون خویشاوندان مشرک و مستبد و استثمارگر آنها را - که سدّ راه نجات جوامع محروم و مانع از پیشرفت دین توحید و برنامه های الهی و مترقی اسلام و مهاجم به حوزه دین و دعوت خدا بودند - از میان برداشته بود، با او به مخالفت برخاستند و با اشتباه کاری و نیرنگ و اغفال مردم، یکی از اساسی ترین برنامه های اسلام را پایمال کرده و جامعه را تا امروز، گرفتار این همه مفسد و دردها و نابسامانی ها ساختند.

سایر مفاسد هم از اینجا ایجاد شد و موضوعی که باید به آن توجه بیشتر شود، همین است. لذا در دعای انقلابی و سیاسی ندبه هم در مقدمه، همین مصیبت مطرح شده است.

مع ذلك، در جمله هایی از این دعا، سخن از امامان دیگر و مصائبی که در راه هدایت خلق متحمل شدند، نیز گفته شده، از جمله:

«لَمْ يُمَثَّلْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ، ... فَقَتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَسُيِّ مَنْ سُيِّ، وَأُفْصِي مَنْ أُفْصِي»؛ (1)

«فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره هدایت کنندگان پی در پی اطاعت نشد... شخصیت هایی کشته شدند، عده ای اسیر گشتند و دسته ای از وطن آواره گردیدند».

و جمله های بعد، همه تذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام و مطابق مذهب شیعه است که امامت را در فرزندان حسین علیه السلام می دانند؛ مانند این جمله ها:

«أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ؟ أَيْنَ أَبْنَاءِ الْحُسَيْنِ؟... أَيْنَ...» و بالجمله فقرات دعا در مورد مصائب و فضایل ائمه و خصوصیات و نشانه های حضرت ولی عصر علیه السلام همه متضمن مطالبی است که در روایات و احادیث کثیر، صحت آن مسلم و ثابت شده است و یکی از جهاتی

ص: 53

که موجب قوّت این دعا شده، همین متن محکم و پر از نکات اعتقادی و مهیج عواطف می باشد. و چنانچه علمای حدیث می فرمایند، گاهی متن سبب قوت اعتبار سند و گاهی به عکس، سبب ضعف می گردد و اینجا از همان مواردی است که سبب قوّت می شود.

توضیح دیگر

این دعا برای ندبه است، و در چنین دعایی، شرح تمام مناقب ائمه علیهم السلام موجب طولانی شدن کلام و خلاف بلاغت است. غرض بیان عقاید حقّه به طور تفصیل نیست؛ بلکه غرض دعا و ندبه با اشاره به بعضی مطالب است که خواننده به واسطه انس و سابقه ذهنی می فهمد که مراد و مقصود از آن چیست، هرچند بعضی جمله ها فشرده باشد، لذا مثلاً وقتی می گوید: «أَيُّنَ الْحَسَنِ أَيُّنَ الْحُسَيْنِ؟»، همه مصائب این دو امام (علیهما السلام) را به خاطر می آورد و در ذهنش مجسم می شود.

ص: 54

چنان که گفته شد، پرسش دیگر این است که: جمله «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ» با اجماع و اتفاق آیات و اخبار که دلالت دارند بر جسمانی بودن معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله مخالفت دارد و به این جهت، متن دعا ضعیف و موجب عدم اطمینان به صدور آن از امام علیه السلام می شود.

پاسخ این است که: این جمله نزد اهل فنّ علی التحقیق تحریف شده، که صحیح آن «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلَى سَمَائِكَ» می باشد:

1 - محدث نوری (رحمه الله) در تحیة الزائر (1) فرموده است: در کتاب المزار محمد بن مشهدی (2) و کتاب مزار قدیم - که تألیف هر دو مدّت ها قبل از تألیف مصباح الزائر بوده - عبارت دعا چنین است که نقل کردیم: «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلَى سَمَائِكَ»، و در بعضی از نسخ مصباح الزائر که حقیر دیدم

ص: 55

1- محدث نوری، تحیة الزائر، ص 260.

2- مشهدی، المزار، ص 575.

نیز چنین بود، و لیکن در جمله ای از نسخ مصباح، این فقره چنین است: «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ» و نسخه مصباح مجلسی نیز از این نسخ بوده است (1) پس معلوم می شود در نسخ مصباح به وسیله بعضی از ناسخین که مبتلا به امراض قلبی و عقاید فاسد بوده اند، تحریفی شده است.

2- مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی نیز در هدیه الزائرین (2) همین سخن استاد خود، محدث نوری را شرح داده و تأیید کرده است.

3- در نسخه خطی قدیمی نفیسی از المزار الکبیر محمد بن مشهدی، که قبلاً به آن اشاره کردیم، این جمله «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلَى سَمَائِكَ» ضبط شده است. (3)

4- جمله: «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ» نیز شاهد و مؤید این است که نسخه «وَعَرَجْتَ بِهِ» صحیح است؛ زیرا «أَوْطَأْتُ» ظاهر در جسمانی بودن است، چنان که «وَسَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ» نیز همین معنا را تأیید می کند؛ چون عروج روحی احتیاج به مرکب ندارد.

5- همین دو جمله دلالت دارند بر اینکه: فرضاً نسخه «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ» صحیح باشد، مراد عروج روحی تنها نیست.

ص: 56

1- مجلسی، بحار الانوار، ج 99، ص 105.

2- محدث قمی، هدیه الزائرین، ص 647، 648.

3- مشهدی، المزار، ص 575.

6 - علاوه بر وجه پنجم، بر فرض صحّت نسخه «وَعَرَجَتْ بِرُوحِهِ»، می‌گوییم: این فقره صراحت ندارد که معراج فقط با روح بوده است؛ زیرا در زبان عرب و عجم، استعمال لفظ موضوع برای جزء در کلّ بسیار متداول است؛ مانند استعمال لفظ رَقَبَه در انسان. و شاید به همین معنا باشد: «رُوحِي لَمَكَ الْفَيْدَاءُ» و «جِنَّتِكَ بِرُوحِي». در فارسی نیز استعمال در جان می‌شود و از آن، اعم از جان و بدن؛ بلکه گاهی خصوص بدن، اراده می‌شود، مثل این شعر:

جانا هزاران آفرین بر جانت از سر تا قدم***صانع خدایی که این وجود آورد بیرون از عدم

کلام تحقیقی یکی از اساتید بزرگ علم و ادب

برای اینکه این موضوع کاملاً روشن شود، کلام علامه شهیر حاج میرزا ابوالفضل تهرانی (م. 1316 ق.) را که در علوم عقلی و نقلی استاد و از مفاخر فن ادب و شعر و لغت و بلاغت، و ممدوح شاعر بزرگ سید حیدر حلّی، و سید محمد سعید حبوبی (قدس سرّه) بوده است، نقل می‌کنیم.

این مرد ادیب دانشمند می‌فرماید: گاه روح را به علاقه حالّ و محلّ یا ملابست به معنای جسم با روح استعمال می‌کنند، چنانچه عرب فعلاً می‌گویند: «شالَ رُوحُهُ» یا می‌گویند: «جَرَحَ رُوحُهُ». در عراق و حجاز، این استعمالات متعارف است که می‌گویند: جانش را پوشید

یا جاننش زخم شده و این علاقه ای صحیح و استعمالی است فصیح، و عبارت دعای ندبه «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ» منزل بر این است؛ چون ضرورت قائم است بر معراج جسمانی و برهان نیز مساعد اوست، چنانچه در جای خود مقرر شده است. (1)

ایشان پس از تحقیقاتی در شرح این جمله از زیارت عاشورا «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْأَزْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ» در بیان اینکه مراد از ارواح، همه اصحاب باوفای حضرت مولانا ابی عبدالله علیه السلام می باشد، می فرماید:

نسبت حلول و اناخه به آنها به چند اعتبار جایز و در نظر صحیح می آید: یکی اینکه مراد از ارواح، همان اجسام مقدّس و طاهر باشد. چنانچه اشاره شد که روح به این معنا استعمال می شود، و چون اصحاب آن جناب، البتّه حیات جاودانی دارند که قدر متیقّن و مصداق حقیقی از مقتول فی سبیل الله اند و خدای تعالی می فرماید:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزِّقُونَ)؛ (2)

«هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند، بلکه زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند».

ص: 58

1- تهرانی، شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، ج 1، ص 237-238.

2- آل عمران، 169.

پس اطلاق روح و اراده این اجسام مکرمه مانعی ندارد، و مؤید این وجه است فقره زیارت جابر که: «الْمُنِيحَةُ بِقَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ» گفته است. بنابراین مراد از رحل و فنا، همان قبر و حائر است که شیخ مفید (قدس سره) در کتاب الارشاد می فرماید: ما شك نداریم که اصحاب آن جناب از حائر بیرون نیستند، اگرچه خصوصیات قبور آنها را ندانیم، و قبر حضرت عباس علیه السلام اگرچه دور است؛ ولی داخل در فنا و رحل سیدالشهداء علیه السلام است. (1) و شاید مراد، همان حلول جسمانی در ایام حیات باشد که در رحل آن حضرت نازل شدند و به ساحت او بار انداختند، و این معنا با ظاهر رحل و فنا انسب و اقرب است و عبارت زیارت اقبال، شاهد این احتمال می شود. (2)

و حاصل و خلاصه جواب این است که: این جمله طبق نسخه های صحیح خطی «وَعَرَجَتْ بِهِ» است و اما نسخه «بِرُوحِهِ» هم غیر ثابت و بلکه به فرمایش محدث نوری تحریف شده است، و هم با این بیانات دقیق ادبی صاحب شفاء الصدور، هیچ شبهه ای باقی نمی ماند که مراد از روح در این جمله، جسم با روح است و با ادله معراج جسمانی کاملاً قابل جمع و سازگار است و به هر حال، از این راه خللی به صحت دعا وارد نمی شود.

ص: 59

1- مفید، الارشاد، ج 2، ص 126.

2- تهرانی، شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، ج 1، ص 239 - 240.

و مخفی نماند که در بیان مراد از این جمله، علامه متبحر سید صدرالدین محمد حسنی طباطبائی وجه دقیق دیگری را در شرح دعای ندبه فرموده است که چون بیش از این، اطاله کلام را مناسب ندیدیم، از نقل آن صرف نظر شد. کسانی که بخواهند به شرح دعای ندبه ایشان مراجعه نمایند. (1)

ص: 60

1- حسنی طباطبائی، شرح دعای ندبه، ص 116.

5- دعای ندبه و امکان انتساب آن به ائمه علیهم السلام

یکی از پرسش‌ها یا ایراداتی که به دعای ندبه شده، این است که: چگونه ممکن است این دعا منسوب به یکی از امامان باشد که همه عاقل و کامل بودند؟ چگونه باینکه هنوز امام زمان علیه السلام به دنیا نیامده بود، در این دعا به او می‌گویند:

«لَيْتَ شِعْرِي إِنْ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى، أَمْ أَيُّ أَرْضٍ تُقَلُّكُ أَوْ تُرَى؟! اَبْرَضَوَى أَنْتَ أَوْ ذِي طُوَى؟... بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَحُلْ مِنَّا». (1)

«ای کاش می‌دانستم در کدام زمین قرار داری، آیا در کوه رضوایی یا غیر آن یا در سرزمین ذی طوی هستی؟ جانم فدای تو آن امامی که از چشم‌ها پنهانی اما از ما دور نیستی».

ص: 61

1- مشهدی، المزار، ص 580-581؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 1، ص 510.

آیا معقول است امام ششم یا دهم یا هر امام دیگر، به نواده اش که هنوز به دنیا نیامده و غایب نشده، بگوید: تو کجایی؟ و اگر بگویند: امام زمان علیه السلام خودش برای خود، این دعا را خوانده و از فراق خود ناله کرده، آن هم معقول نیست که آن حضرت جای خودش را نداند... .

جواب: اولاً: سبحان الله! مگر کسی گفته است که امامان گذشته این دعا را می خوانده اند و امام ششم یا دهم به حضرت صاحب الزمان علیه السلام این خطابات را فرموده یا خود امام زمان علیه السلام به خودشان خطاب فرموده و از فراق خود ناله و ندبه کرده اند.

علاّمه مجلسی می فرماید: این دعا به سند معتبر از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: «مستحب است این دعا را در چهار عید بخوانند» (1) از کجای فرمایش او، و همچنین از کجای سخنان سید بن طاووس و شیخ محمد بن مشهدی و محمد بن علی بن ابی قرّه و بزوفری استفاده می شود که ائمه علیهم السلام آن را می خوانده اند یا امام زمان علیه السلام خودشان برای خود آن را خوانده اند.

از فرمایش این بزرگان، بیش از این استفاده نمی شود که دستورالعمل است برای مؤمنانی که در عصر غیبت زندگی می کنند، این دعا را در اعیاد اربعه بخوانند. این چه ربطی دارد به اینکه ائمه هدی علیهم السلام این دعا را می خوانده یا نمی خوانده اند؟

ص: 62

ثانیاً: مخاطب قراردادن کسی که هنوز به دنیا نیامده و معلوم است که به دنیا می آید و نور و حقیقت وجود او آفریده شده، اگرچه هنوز به این بدن عنصری تعلق نیافته؛ ولی از کسانی که با آن عوالم ارتباط دارند، چه مانعی دارد؟ مگر نه برحسب قرآن مجید در سوره اعراف خداوند به بنی آدم در حالی که هنوز وجود پیدا نکرده بودند، خطاب فرموده است، (1) یا اگر بعضی وجود داشتند، این خطابات که عام است؛ مثل: یا «بنی آدم!» شامل همه معدومین و موجودین است.

ثالثاً: این دعا، دعای ندبه است و در مقام ندبه، مجازاً این گونه خطابات بجا و موافق با ذوق است. گوینده خود را مانند یکی از کسانی که در دوره غیبت زندگی می کنند و در آتش فراق و هجران ولی عصر علیه السلام می سوزند و از ستمگران، ستم و جفا می بینند، فرض می کند و این خطابات را می نماید و برای آن دوران و آن روزگار و آن سختی ها و امتحانات که جلو می آید، ندبه می کند، نه اینکه واقعاً بخواهد جای امام زمان علیه السلام را پیدا کند.

این گونه خطابات در آثار ادبی بسیار است که غایب را حاضر و بعید را قریب و موجود نشده را موجود می شمارند؛ بلکه به زمان و مکان و غیر ذوی العقول خطاب می کنند و احساسات خود را اظهار یا آتشدرونی را خاموش و ناراحتی ها و آلام روحی را تخفیف می دهند.

ص: 63

1- اعراف، 26 - 27، 31، 35؛ رجوع شود به: طوسی، التبیان، ج 4، ص 378، 380، 386، 392؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 4، ص 633، 637، 642؛

غرض این جمله ها، همه تعلیم ندبه و ابراز علاقه به ولی عصر و اظهار حالت انتظار است.

پس هیچ مانعی ندارد و خلاف ذوق و عقل نیست، اگر امامان گذشته هم این دعای ندبه را خوانده باشند و یا اینکه خود حضرت صاحب الزمان علیه السلام آن را تعلیم فرموده باشد. باوجوداینکه قبلاً گفتیم، در هیچ یک از مدارک و مصادر این دعا دیده نشده که یکی از امامان یا خود ولی عصر علیهم السلام آن را خوانده باشند.

بله، در روایات دیگر از بعضی ائمه علیهم السلام خطاب به آن حضرت و دعا برای ایشان روایت شده است؛ مثل روایت سُدیِر صیرفی که قبلاً نقل کردیم و مثل دعای امام زین العابدین علیه السلام برای آن حضرت در دعای عرفه، و مثل دعایی که در تعقیب نماز ظهر از امام صادق علیه السلام روایت شده است، از عباد بن محمد مدائنی که گفت: در مدینه به حضور امام جعفر صادق علیه السلام شرفیاب شدم، هنگامی که از نماز ظهر فراغت یافته، دست های مبارک را به سوی آسمان بلند کرده و عرض می کرد:

«أَيَّ سَمَاعٍ كَذَلِّ صَوْتٍ! أَيَّ جَمَاعٍ كَذَلِّ فَوْتٍ! أَيَّ بَارِيٍّ كُلِّ نَفْسٍ بَعْدَ الْمَوْتِ! أَيَّ بَاعِثٍ! أَيَّ وَارِثٍ! أَيَّ سَيِّدِ السَّادَةِ! أَيَّ إِلَهِ الْآلِهَةِ! أَيَّ جَبَّارِ الْجَبَابِرَةِ! أَيَّ مَلِكِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ! أَيَّ رَبِّ الْأَرْبَابِ! أَيَّ مَلِكِ الْمُلُوكِ! أَيَّ بَطَّاشٍ! أَيَّ ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ! أَيَّ فَعَالٍ لِمَا يُرِيدُ! أَيَّ

مُحْصِي عَدَدِ الْأَنْفَاسِ وَنَقَلَ الْأَقْدَامَ! أَيُّ مَنْ السِّرُّ عِنْدَهُ عَلَانِيَةً! أَيُّ مُبْدِي! أَيُّ مُعِيد! أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ عَلَى خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَى نَفْسِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، وَأَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ السَّاعَةَ بِفَكَارِكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ. وَأَنْجِزْ لَوْلِيِّكَ الدَّاعِيَ إِلَيْكَ بِإِذْنِكَ، وَأَمِينِكَ فِي خَلْقِكَ، وَعَيْنِكَ فِي عِبَادِكَ، وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ عَلَيْهِ صَلَوَاتُكَ وَبَرَكَاتُكَ وَعَدَهُ. اللَّهُمَّ أَيَّدْهُ بِنَصْرِكَ وَأَنْصُرْ عَبْدَكَ، وَقَوِّ أَصْحَابَكَ بِهِ وَصَبِّرْهُمْ وَافْتَحْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَأَمْكِنْهُ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ رَسُولِكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»؛ (1)

«ای شنونده هر صدا! ای جمع کننده هر فوت! ای آفریننده نفوس بعد از موت! ای برانگیزنده! ای ارث برنده! ای آقای آقایان!... سؤال می کنم تو را به حق تو بر برگزیدگان از خلق تو و به حق که برای ایشان بر خودت واجب کردی، که درود فرستی بر محمد و اهل بیت او، و اینکه منت گذاری بر من در این ساعت به آزادی ام از آتش و وفا کن از برای ولی خودت که دعوت کننده به سوی تو، به اذن توست

ص: 65

1- ابن طاووس، فلاح السائل، ص 171؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 83، ص 62.

و امین تو در خلق تو و عین و دیده تو در بندگان تو بر خلق توست - بر او باد صلوات و برکات تو - که وعده دادی او را. خدایا تأیید کن او را به نصرت خودت و یاری کن بنده ات را و نیرو بده به وسیله او اصحابت را و شکیبیا گردان ایشان را و فتح کن برای ایشان از نزد خودت سلطنت و استیلا یاری کننده ای را (یا یاری شده) و نزدیک ساز فرج او را و مسلط ساز او را بر دشمنان خودت و دشمنان پیغمبرت. ای رحم کننده ترین رحم کنندگان».

عباد بن محمد (که این دعاها را شنید) عرض کرد: آیا برای خود دعا کردی فدایت شوم؟ فرمود:

«دَعَوْتُ لِنُورِ آلِ مُحَمَّدٍ وَسَابِقِهِمْ (سَابِقِهِمْ) وَالْمُنْتَقِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ»؛

«برای نور آل محمد و سابق ایشان و انتقام گیرنده به امر خدا از دشمنانشان دعا کردم».

سپس راوی خبر، از علایم ظهور آن حضرت پرسید و جواب شنید (1) و این روایت را که از آن استفاده می شود مراد از ولی مطلق در لسان ائمه علیهم السلام حضرت صاحب الزمان علیه السلام است، جمعی از علما - مانند شیخ طوسی در مصباح المتعجد - روایت کرده اند. (2)

ص: 66

1- ابن طاووس، فلاح السائل، ص 171؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 83، ص 62 - 63.

2- طوسی، مصباح المتعجد، ص 60 - 61؛ نیز رجوع شود به کتاب منتخب الاثر، تألیف نگارنده، باب سوم، از فصل دهم، ص 501 - 510.

6- دعای ندبه و بدعت

اگر کسی بگوید: دعای ندبه بدعت است و بعد از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام پیدا شده و به ایشان بسته شده و کسانی که مهدیه می سازند و دعای ندبه برای عوام می خوانند و مردم را سگ امام زمان کرده و وعو می کنند، اهل بدعت و دشمن امامند. آیا زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مهدیه یا زینبیه و یا خانقاه و صومعه در اسلام بوده و آیا شرافت مؤمن سگ شدن است و یا آدم حقیقی شدن؟

جوابش این است که: بدعت، وارد کردن کار و روشی است از پیش خود در برنامه های شرعی، که نه بالخصوص از پیغمبر و ائمه علیهم السلام درباره آن دستوری صادر شده و نه عموم یا اطلاق دستورات و اوامر آن بزرگواران شامل آن باشد ولی دعای ندبه:

اولاً: چنان که گفته شد بالخصوص وارد شده و اطمینان به صدورش هست و هیچ کس از پیش خود آن را نیاورده و لااقل کسانی که می خوانند اطمینان به صدور آن دارند.

ثانیاً: به واسطه آنکه متضمن حمد و سپاس خدا بر قضا و قدر او و ذکر فضایل و مناقب و مصائب اهل بیت علیهم السلام است، عمومات دعا و حمد و ذکر فضایل و مناقب و مصائب شامل آن می شود.

ثالثاً: این دعای ندبه را اگر شخص از پیش خود هم انشا کند و بخواند، بدعت نیست، مثل اینکه خطبه یا قصیده ای مشتمل بر این مطالب انشا کند و مانند «دوازده امام خواجه» آن را برای مردم بخواند، یا مردم آن را بخوانند. این نه خلاف سنت پیغمبر اکرم

صلی الله علیه و آله است و نه بدعت و نه وارد کردن چیزی است در دین. این همان اجرای تعالیم و برنامه های دین است که به حسب صور و مصادیق و مظاهر، مختلف می شود.

و اما ساختن مهدیه و منتظریه و قائمیه نیز بدعت نیست مانند حسینیه؛⁽¹⁾ زیرا اگر ما برای ذکر فضایل و مناقب، خانه ای بسازیم و آنجا را «دارالفضایل» بنامیم، یا برای قرائت قرآن و تعلیم تجوید خانه ای به نام «دارالقرآن» یا «دارالحفاظ» بنا کنیم، یا برای تعلّم و آموزش علوم اسلامی و فقه و تفسیر و حدیث، خانه دیگر و اسم آن را «مدرسه»

ص: 68

1- مؤید مشروع بودن این ابنیه برای ذکر فضایل و گریه در مصائب پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام این است که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در بقیع بیت الاحزان بنا فرمود و سیده نساء عالمیان وقتی صبح می کرد، با حسنین علیهما السلام به آنجا می رفت و تا شب در آنجا می گریست. هنگامی که شب می شد، امیرالمؤمنین علیه السلام می آمد و آن مظلومه محزونه را به منزل می آورد. مجلسی، بحار الانوار، ج 43، ص 177 - 178؛ محدث قمی، بیت الاحزان، ص 165.

بگذاریم، یا برای مطالعه و قرائت کتب «دارالکتب» یا «کتابخانه» درست کنیم، یا برای رسیدگی به حال فقرا و مستمندان و جمع آوری اعانه، محلی به نام خانه نیکوکاری بسازیم یا «دارالایتام» یا «پرورشگاه» یا «بیمارستان» یا «زایشگاه» - قربة الی الله تعالی - تأسیس کنیم همه مشروع و اجرای دستورات اسلام و برنامه های دین و اطاعت اوامر:

(وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى)؛ (1)

«همکاری و معاونت کنید بر نیکی و پرهیزکاری».

(وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛ (2)

«و باید بوده باشد از شما گروهی که می خوانند به سوی خیر، و امر می کنند به معروف و نهی می کنند از منکر».

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ)؛ (3)

«به درستی که خدا به عدل و احسان فرمان می دهد».

و اوامر دیگر است.

مجرد اینکه در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله این بناها نبوده، دلیل بدعت نمی شود.

ص: 69

1- مائده، 2.

2- آل عمران، 104.

3- نحل، 90.

بله! اگر غرض کسی از این بناها، ایجاد تفرقه بین مسلمانان و تشعب و دودستگی و اغراض شخصی و فردی و هم چشمی و رقابت و سوء استفاده و جاه طلبی باشد، البته مذموم است، و اگر به قصد منصرف ساختن مسلمانان از مساجد و ایجاد مابه الامتیاز مذهبی و اجرای برنامه های غیر مشترك و غیر وارد و خواندن اوراد و اذکاری که نرسیده (مثل ذکر جبرئیلیه یا یونسیه به عدد مخصوص و امثال آن) محلی مثل خانقاه بسازد، بدعت و ضلالت است.

این دو جهت را نباید باهم اشتباه کرد، و باید متوجه بود که دارالحفاظ و دارالضیافه و دارالمعلمین یا دارالوعاظ یا حسینیه و مهدیه، با خانقاه و صومعه خیلی فرق دارد. اینجا (خانقاه) مرکز يك فرقه خاص و دسته ای است که ملتزم به طریقه مخصوص و شیخ و پیرو و مرشد و سلسله ای شده اند که از شرع نرسیده است و آنجا يك مرکز آزاد برای همه و بدون قید و شرط است.

مع ذلك چون مقام، مقام بیان حقیقت است، تذکر می دهم که حفظ مرکزیت مساجد - که خانه خدا و خانه عموم مسلمانان است - لازم است و همه باید باهم در عمران مساجد به جماعات و مجالس دعا و وعظ و تبلیغ و قرائت قرآن و غیر اینها همکاری کنند تا باشکوه ترین اجتماعات دینی در مساجد تشکیل شود و قدر و منزلت مسجد محفوظ بماند. و اگر این مؤسسات را هم به نام آن حضرت در مسجد

قرار دهند یا رواقی از رواق های مسجد را به این عنوان بنامند، یا آنکه مدارس و مراکز تبلیغی تأسیس کنند و به نام جامع المهدی یا مسجد المهدی یا رواق صاحب الامر، یا مدرسه المهدی و مکتبه المهدی بنامند، و در موقع خواندن دعای ندبه یا کمیل یا ادعیه دیگر از آنجا استفاده کنند، مناسب تر و با نظر مبارك خود آن حضرت موافق تر است، به علاوه در تأسیس این اماکن، وضع محیط ها و مساجد و مناسبت ها را هم باید در نظر گرفت.

اما اینکه نوشته شده: بعضی خود یا دیگران را سگ امام می شمارند و شرافت مؤمن به این است که آدم حقیقی باشد نه سگ.

جواب این است که: هیچ کس نمی گوید مؤمن سگ است، و این عبارات که من سگ درگاه خدا یا سگ در خانه پیغمبر یا امام هستم، معنایش این نیست که من سگ هستم. این الفاظ معنای لطیف و دل پسندی دارد که خودبه خود در ذهن شنونده وارد می شود و لذا کسی جز شما به گوینده آن اعتراض نمی کند که چرا خود را سگ خواندی و چرا دروغ گفتی. غرض این است که همان گونه که سگ در خانه صاحبش را رها نمی کند و اگر او را براند و دور کند به جای دیگر روی نمی آورد و وفا و حق شناسی دارد و پاس احترام ولی نعمت خود را نگاه می دارد و از صاحبش و خانه اش دفاع می کند و عنایت کم و لقمه نان صاحبش را بر سفره های چرب دیگران برمی گزیند، من هم

بر سر کوی شما مقیم شده و در خانه شما را رها نمی کنم، و به پاسبانی منزل محبوب و مراد خود افتخار می کنم.

این تعبیر بسیار عرف پسند و شیرین و عاطفی و مهیج است و در اشعار شعرا و اهل ذوق عرب و عجم، بسیار است که در درگاه خدا، یا پیغمبر یا امام، حقیرانه خود را سگ می شمارند؛ مانند این اشعار:

لقمه نانی به این سگ کن عطا***کم نگردد از عطایت ای خدا

شاهها چو تو را سگی بیاید***گر من بدم آن سگ تو شاید

هستم سگگی ز حبس جسته***بر شاخ گل هوات بسته

از مدح تو با فلاده زر***زنجیر وفا به حلقم اندر

خود را به قبول رایگان***بستم به طویله سگانت

افکن نظری بر این سگ خویش***سنگم مزین و مرانم از پیش

من سگ اصحاب کهفم بر در پاکان مقیم***نیم نانی می رسد تا نیم جانی در تن است

و این ضعیف هم در منظومه مناجات علی علیه السلام خطاب به آن حضرت عرض کرده ام:

بسته سنبلی گیسوی توام***فخرم این بس که سگ کوی توام

نابغه علم و ادب و افتخار جامعه شیعه و اسلام، شیخ بهاءالدین عاملی (قدس سرّه) برای کسی مثل شاه عباس کبیر از بین تمام القاب شاهانه این لقب را برگزیده و در آغاز کتاب جامع عباسی چنین می فرماید:

«چون توجّه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس، کلب آستان علی بن ابی طالب علیه السلام، شاه عباس الحسینی الموسوی...» (1).

به نظر ما این جمله «کلب آستان علی بن ابی طالب علیه السلام» برای معرفی شاه عباس کبیر از تمام القاب نفرت انگیز و پر از مبالغه ای که برای شاهان صفوی و سلاطین دیگر گفته شده، دلپذیرتر و ارزنده تر و جذاب تر است و لطفی که در این جمله به کار رفته در هیچ یک از عناوینی که در ابتدای کتاب ها برای پادشاهان نوشته شده، وجود ندارد.

هم اکنون از تاریخ وفات عضد الدوله دیلمی قریب یک هزارویست سال می گذرد، و این افتخار درضمن مفاخر او در کتاب ها نوشته می شود که در روی سنگ قبر او در نجف اشرف، در جوار مرقد مطهر مولای متقیان علی علیه السلام این آیه نوشته شده:

(وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ)؛ (2) «و سگ آنها دست های خود را بر دهانه غار گشوده بود».

ص: 73

-
- 1- بهائی عاملی، جامع عباسی، ص 2.
 - 2- کشف، 18؛ آل محبوبه نجفی، ماضی النجف و حاضرها، ج 1، ص 121 - 122؛ فقیهی، شاهنشاهی عضدالدوله، ص 191 - 192؛ دایرةالمعارف تشیع، بقعة آل بویه، ج 3، ص 306.

مع ذلك، ما نمی گوییم: گویندگان همه این گونه الفاظ را در هر مجلس و منبر، یا در هر شعر و قصیده تکرار کنند و از طریق بلاغت و تکلم به مقتضای حال بیرون روند.

ص: 74

7- دعای ندبه و آیه: (وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ)

(وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ) (1)

ایراد دیگری به متن دعای ندبه شده است که: این جمله که راجع به حضرت ابراهیم علیه السلام می گوید:

«وَسَأَلَكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، فَأَجَبْتَهُ وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا» (2).

با قرآن مخالف است، یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام از تو سؤال کرد برای او زبان راستی قرار دهی در آیندگان، پس اجابت کردی او را و قرار دادی آن را علی و این افترا به قرآن و حضرت ابراهیم علیه السلام است؛ زیرا حضرت ابراهیم علیه السلام، چنان که در قرآن، آیه 84 سوره شعراء گفته:

ص: 75

1- شعراء، 84.

2- مشهدی، المزار، ص 574؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 1، ص 505.

(وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ) و مقصود او این بوده است که آیندگان از امم درباره او خوش گفتار باشند و دروغ به او نبندند و تهمت هایی که به حضرت داوود و سلیمان و عیسی علیهم السلام زدند به او نزنند و خدا او را اجابت کرده و تمام امت ها، چه یهود و چه نصاری و چه مسلمین، به حضرت ابراهیم علیه السلام خوش بین و او را قبول دارند، و او را بت شکن می دانند و این تناسبی با جمله «وَاجْعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا» ندارد. خدا در کجای قرآن حضرت ابراهیم علیه السلام یا مقصود او را علی قرار داد؟ اصلاً «او را علی قرار دادی» معنا ندارد. بله مقصود از «عَلِيًّا» در سوره مریم ارتفاع و بلندی است برای گفتار تمام انبیا.

جواب: این جمله دعای ندبه از قرآن اقتباس شده و دلیل بر قوت متن آن است. شما در آیه 49 و 50 سوره مریم و آیه 83 و 84 سوره شعراء دقت کنید و ببینید دعای ندبه با این لطف تعبیر چگونه مضمون این آیات را بیان می کند و قرآن و دعای ندبه هر دو يك حقیقت را می پروراند و هیچ گونه مخالفتی باهم ندارند.

در آیه 83 و 84 سوره شعراء، از حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می فرماید که این گونه از خدا مسئلت کرد:

(رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ* وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ)؛

«پروردگارا به من علم و دانش ببخش و مرا به صالحان ملحق کن، و برای من زبان راستی در آیندگان قرار ده».

و در آیات 49 و 50 سوره مریم می فرماید:

﴿فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا * وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾؛

«چون ابراهیم از آنها و آنچه که غیر از خدا می پرستیدند کناره گیری کرد، اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را نبی گردانیدیم و از رحمت خودمان به آنها بخشیدیم و برای ایشان (یعقوب و اسحاق و ابراهیم) لسان صدق علی قرار دادیم».

حال ملاحظه فرمایید جمله ای که در دعای ندبه است، مضمون همین آیات است و هیچ مخالفتی با قرآن در آن تصور نمی شود.

شما چطور این جمله را با قرآن مخالف می گیرید؟ برحسب این آیات، نه سؤال حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا قابل انکار است و نه اجابت خدا، شما می گوید مقصود از «عَلِيًّا» در سوره مریم ارتفاع و بلندی برای گفتار تمام انبیاست، تا این دو آیه را از هم جدا کنید. چرا ضمیر «لَهُمْ» را به مرجعی که باید طبق سیاق کلام به آن ارجاع داد، ارجاع نمی دهید؟

چرا قرآن را مطابق میل خودتان تفسیر می کنید و جمله دعا را به نحو دیگر معنا می نمایید، تا مخالفت درست شود و دلیل بر بی اعتباری دعای ندبه بتراشید، و جمله ای را که حَقًّا دلیل اعتبار دعاست دلیل بی اعتباری آن قرار می دهید؟

عجیب است؛ شما بفرمایید: مراد از این آیات قرآن این است که ابراهیم علیه السلام از خدا خواست که ذکر نیک او در بین امم باقی و نام نیکش بر زبان ها جاری باشد و خدا هم این دعا را مستجاب گردانید و نام نیک او را بلند، و اسم و آوازه او را علی قرار داد و این جمله دعا را هم به همین معنا حمل کنید، و «وَجَعَلْتُ ذَٰلِكَ عَلِيًّا» را چنان که در آیه (لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا) به معنای علی نگفتید، در جمله دعا هم نگویید، مختارید. اما چرا قرآن را به يك نحو معنا می کنید و دعای ندبه را نحو دیگر، و بعد می گوید: دعا با قرآن مخالف است؟!

چرا می گوید: (جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا) که امتیازی برای حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب علیهم السلام در بین انبیای گذشته است، ارتفاع و بلندی گفتار تمام انبیا است، و آیه را برخلاف ظاهرش تفسیر می کنید؟ به علاوه اگر هم مربوط به تمام انبیا باشد، چه اشکالی دارد که اعلام اجابت دعای حضرت ابراهیم علیه السلام نیز در اینجا مراد باشد؟ مگر دعای ابراهیم علیه السلام نباید مستجاب شود؟

ص: 78

به هر حال یا به این نحو بگویید، یا به تفسیر مراجعه کنید و احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام را در تفسیر قرآن بپذیرید و روایت علی بن ابراهیم قمی، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را ملاحظه کنید که امام علیه السلام می فرماید: (وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا) یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام. (1)

اگر این حدیث را در تفسیر آیه مستند قرار دهیم که طبق احادیث متواتره «ثقلین» و «امان» و «سفینه» و غیر اینها، باید همین حدیث را مستند تفسیر قرار بدهیم، باز هم آیه و جمله دعا باهم مطابق و موافقند، و باز هم این جمله چون موافق با قرآن و تفسیر آن می شود، بر اعتبار دعا می افزاید.

پس معلوم شد که به هر نحو در تفسیر آیه بگوییم، این موضوع تأیید می شود که این جمله دعا از کتاب خدا اخذ شده و با قرآن مجید موافق است.

ص: 79

1- قمی، تفسیر، ج 2، ص 52؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج 3، ص 284؛ حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 339.

اشارہ

اشکال دیگری کہ بہ متن دعای ندبہ کردہ اند این است کہ جملہ: «وَأَوْطَاءَهُ مَشَارِقُكَ وَمَغَارِبُكَ» (1) کہ می گوید پیغمبر را داخل کردی بہ تمام مشرق ہا و مغرب ہا، با آیہ اول سورہ اسراء مخالف است؛ زیرا خدا در این آیہ می فرماید:

(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى)؛ (2)

یعنی «منزہ است خدایی کہ سیر داد بندہ خود را از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی»، نہ تمام مشرق ہا و مغرب ہا و ثانیاً زمین، مشرق ہا و مغرب ہا دارد؛ اما برای خدا مشرق ہا و مغرب ہا نیست؛ زیرا خدا

ص: 80

1- مشہدی، المزار، ص 575؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 1، ص 505.

2- اسراء، 1.

همه جا هست و مکان ندارد. گوینده دعای ندبه خدا را در وسط مشرق ها و مغرب ها قرار داده است.

جواب از این اشکال این است که:

اولاً: لفظ مشارق و مغارب در این مقامات، صریح در اینکه مراد تمام مشارق و مغارب است، نیست. مثل اینکه می گوئیم: فلانی سفر دریا کرده و حیوانات دریایی را دیده یا به فلان شهر رفت و مردم آن شهر را دید، یا مناظر فلان قاره را تماشا کرد، یا مملکت شما را دید، که غرض این است که از این نقاط دیدن کرده و از وضع فلان شهر یا مناظر فلان قاره یا اوضاع فلان مملکت بااطلاع است. در این جمله نیز ممکن است مراد این باشد که خدا آن حضرت را در مشارق و مغارب وارد گردانید. بله البته باید به قدری باشد که این اطلاق که معرض توهم تمام افراد است، حُسن استعمال داشته باشد.

ثانیاً: این مشارق و مغارب، مشارق و مغارب زمین نیست؛ زیرا مردم دیگر هم این مشارق و مغارب را کم و بیش دیده اند و امتیازی برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمی شود، بلکه مراد از این مشارق و مغارب، مشارق و مغارب کرات و ستارگان و شمس و کهکشان ها و عوالمی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله را خدا بر آنها سیر داد و امکان دارد که مراد هم مشارق و مغارب تمام آنها باشد؛ زیرا با اعجاز، همان طور که سیردادن آن حضرت به اکثر این مشارق و مغارب امکان پذیر است، به تمام آنها نیز امکان دارد.

ص: 81

بنابراین، اگر مراد از «إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» در آیه شریفه بیت المقدس باشد، با این جمله از دعای ندبه «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ» منافات ندارد؛ زیرا این جمله به ادامه جریان معراج بعد از مسجدالاقصی اشاره می کند، و آیات و اخبار دیگر را شرح می دهد. و اگر مراد از «مسجدالاقصی» در آسمان باشد⁽¹⁾ که خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آنجا سیر داد، پس سیر به مشارق و مغارب کرات دیگر برای آن حضرت حاصل شد و این جمله موافق با مضمون همین آیه نیز هست.

به هر حال و به هر نحو که آیه تفسیر شود، به هیچ وجه دلالت بر عدم ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله به مشارق و مغارب ندارد و مخالفتی بین دعا و قرآن از این نظر فرض نمی شود.

و اما جواب اشکال دوم: اگر کسی اندک ذوق و آشنایی به ادب و لسان عرب و عجم داشته باشد، می داند معنای این اضافه این نیست که خدا هم دارای مشرق ها و مغرب ها است، بلکه مقصود از این اضافه، اضافه شیء است به مالک و صاحب و مربی و صانع و خالقش، مثل اینکه می گوئیم: «سَمَاءُكَ وَأَرْضُكَ وَبِحُرِّكَ وَبِرِّكَ»؛ یعنی آسمان و زمین تو و برّ و بحر تو. این معنایش این نیست که ذات خدا آسمان و زمین، دریا و خشکی دارد، یا اینکه آسمان و زمین و برّ و بحر مکان خداست، بلکه معنایش این است که او مالک و صاحب اختیار و خالق آنهاست. مشارق و مغارب هم چون از آیات خداست، به خدا اضافه

ص: 82

1- به کتب تفاسیر مراجعه شود.

می شود؛ زیرا او جاعل و قراردهنده نظام مشارق و مغارب و پدیدآورنده همه است، و اگر کسی این معنا را که بر ذوق هیچ کس حتی عوام هم پوشیده نیست، ملتفت نشود واقعاً جای تعجب است.

یک نکته راجع به قرآن

این جمله «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ» هم، جمله ای است که از قرآن اقتباس شده، از آیه:

(رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا رَبُّ الْمَشَارِقِ)؛ (1)

«پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آنها است و پروردگار مشرق ها».

و نیز آیه:

(فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ)؛ (2)

«پس سوگند به پروردگار مشرق ها و مغرب ها».

و این دو آیه و آیه:

(وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا)؛ (3)

ص: 83

1- صفات، 5.

2- معارج، 40.

3- اعراف، 137.

«و به ارث دادیم قومی را که استضعاف می شدند، مشرق های زمین و مغرب های آن».

از معجزات علمی قرآن شمرده شده است؛ زیرا باینکه در عصر نزول قرآن، کرویّت زمین و سایر کرات کشف نشده بود و زمین را ساکن و مرکز می دانستند، و برای آن يك مشرق و مغرب حقیقی بیشتر تصور نمی کردند و از قاره جدید اطلاع نداشتند، این آیات از مشارق و مغارب حقیقی زمین و کرات دیگر و منظومه های شمسی خبر می دهد، و اعلام می دارد که به طور دائم و متوالی و متعاقب به واسطه کرویّت زمین و حرکت آن به دور خود، طلوع آفتاب بر هر نقطه ای از نقاط ارض، حقیقتاً مستلزم غروب آن از نقطه دیگر است تمام نقاط زمین، مشرق و مغرب حقیقی می شود.

درضمن، این آیات از نظام واحدی که در تمام این کرات و از مشارق و مغارب صدها میلیون کره و منظومه و کهکشان برقرار است خبر می دهد و نیز خبر می دهد که پروردگار، و به وجود آورنده این نظم محیرالعقول، خدای واحد یگانه است و این معانی در اخبار نیز مطرح شده و اهل بیت رسالت علیهم السلام هم که مفسر قرآن هستند، از آن خبر داده اند⁽¹⁾ که اینجا محل بیان تفصیلات آن نیست.

ص: 84

1- صحیفه سجاده دعای 6 (ص 46 - 53)، «دعاؤه عند الصبح و المساء».

ایراد دیگری که شده است این است که در دعای ندبه می گوید:

«وَأَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِكَ»؛⁽¹⁾

«علم آنچه بوده و خواهد بود را تا انقراض عالم به او سپردی».

در حالی که چند جای قرآن ضد این جمله است؛ در يك جا قرآن فرموده است:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي»؛⁽²⁾

ص: 85

1- ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 1، ص 506؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 99، ص 105.

2- اعراف، 187. و این معنایی که از آیه شده معنای مفهومی است، نه منطوقی و اعتبار معنای مفهومی مورد اختلاف است.

«از تو دربارهٔ زمان رستاخیز سؤال می‌کنند، کی فرا می‌رسد؟ بگو: علمش فقط نزد پرورگار من است».

و در آخر سوره لقمان می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛ (1)

«همانا علم به ساعت (قیامت) نزد خداست، و او باران را فرو بارد و او آنچه در رحم‌های آبستن (نر و ماده و زشت و زیبا) است می‌داند و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه به دست می‌آورد و هیچ کس نمی‌داند که در کدام سرزمین مرگش فرا می‌رسد پس خدا به همه چیز خلاق عالم و آگاه است».

که علم این پنج چیز را خدا منحصر به خود قرار داده و حضرت امیر علیه السلام در خطبه 128 نهج البلاغه، فرموده: این پنج چیز را نه پیغمبر می‌داند، و نه وصی او (2) و در سوره توبه فرموده است:

(وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ)؛ (3)

ص: 86

1- لقمان، 34.

2- نهج البلاغه، خطبه 128 (ج 2، ص 10 - 11).

3- توبه، 101.

«از اهل مدینه گروهی سخت بر نفاق پای بندند تو آنها را نمی شناسی ولی ما آنها را می شناسیم».

و در سوره مطففین فرموده است:

(وَمَا أَدْرِيكَ مَا سَجِينٌ)؛ (1)

«تو چه می دانی که سجین چیست؟».

(وَمَا أَدْرِيكَ مَا عَلِيُونَ)؛ (2)

«و تو چه می دانی که علیون چیست؟».

و در سوره احقاف فرموده است:

(وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ)؛ (3)

«بگو نمی دانم با من و شما چه خواهد شد، من پیروی نمی کنم مگر آنچه به من وحی شود».

و در سوره اسراء فرموده است:

(وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا)؛ (4)

«عطا نشد به شما مگر کمی از علم».

ص: 87

1- 1. مطففین، 8.

2- مطففین، 19.

3- احقاف، 9.

4- اسراء، 85.

و در تفسیر آیه 24 سوره کهف وارد شده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤالی کردند و فرمود: جواب می دهم، ولی ان شاء الله نگفت، پس تا چهل روز وحی نیامد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله ندانست جواب گوید. (1)

پس اگر علم «ما کان وما یكون» داشت، جواب می داد، پس این جمله از دعای ندبه ضدقرآن است.

جواب:

این جمله، در روایات بسیار، به همین لفظ یا مانند آن وارد شده و می توان نسبت به صدور آن دعوی تواتر اجمالی نمود، پس صدور این متن و دلالت آن بر اینکه پیغمبر و ائمه علیهم السلام دارای علم «ما کان وما یكون» می باشند، قابل انکار نمی باشد و وجود آن در دعای ندبه، سبب ضعف آن نمی گردد.

در کتاب الکافی و الوافی بابی است به این عنوان:

«بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ يَعْلَمُونَ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ، وَأَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛» «باب اینکه امامان علیهم السلام می دانند علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود و اینکه پنهان نمی گردد از ایشان چیزی، درود خدا بر ایشان».

علاوه بر ابواب دیگر و روایات زیاد، سایر کتب حدیث نیز همه، عنوان این باب را تأیید می کنند. و اگرچه مسئله علم پیغمبر و امام، از

ص: 88

مباحث مهم و پیچیده است، ولی اهل فن و کسانی که آشنا به علوم اهل بیت، و حدیث شناس می باشند، اطراف و جوانب آن را روشن ساخته و در کتب حدیث و همچنین کتاب هایی که بالخصوص در علم امام و حدود آن تألیف شده (1) توهم تنافی بین روایات و ظواهر بعضی از آیات قرآن رفع شده است، و چگونه می شود که این روایات که به صدورشان یقین داریم، اگر مخالف با قرآن باشند، از امام علیه السلام که اعلم مردم به علوم و مقاصد قرآن است صادر شده باشد.

مضافاً بر اینکه در همین پنج موردی که شما گمان کرده اید آیه دلالت بر عدم تعلق علم امام به آن دارد، به طور مسلم در موارد بسیار، پیغمبر و ائمه علیهم السلام خبر داده اند، و بلکه برحسب قرآن، از این موارد ملائکه و انبیا خبر داده و انبیای گذشته از انبیای آینده خبر داده اند و همچنین علم آجال خلق در نزد ملك الموت است.

لذا باید گفت حتی آیه: (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ) (2) با وجود این قرائن معلوم، این گونه ظهوری را که شما گمان می کنید ندارد.

ص: 89

1- مانند کتاب معارف السلمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی، عبدالحسین لاری؛ که نسخه چاپی آن در کتابخانه جامع مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی (رحمه الله) در قم موجود است، و کتاب علم الامام، محمدحسین مظفر، که ترجمه آن نیز با مقدمه ارزنده ای از علامه قاضی طباطبائی طبع شده است.

2- لقمان، 43.

پس در طرح پرسش در این موضوع باید سؤال از مفاد و تفسیر این آیات کرد به این بیان:

سؤال:

باینکه به طور قطع و یقین، و برحسب تواریخ مسلم و احادیث معتبر بین اهل اسلام و آیات قرآن مجید، پیغمبران و ملائکه و ائمه علیهم السلام از موارد مذکور در همین آیه مانند:

(مَا فِي الْأَرْحَامِ)؛ (1)

«آنچه که در رحم‌ها است».

آجال و آینده اشخاص خبر داده اند، پس مراد از این آیه و سایر آیاتی که ظاهر آن، نفی علم غیب از غیر خدا و اختصاص آن به خداوند متعال است، چیست؟ و معنای اختصاص علم این امور به خدا- باینکه به قول ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه (2) -، در شرح خطبه 126 که ایرادکننده به آن استشهاد کرده، خدا پیغمبرش را از حوادث آینده خبر داد، مانند اینکه فرمود:

«سَتَفْتَحُ مَكَّةَ»؛

«به زودی مکه را فتح خواهی کرد».

ص: 90

1- لقمان، 43.

2- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 8، ص 217-218.

یا پیغمبر، وصی خود را از آینده و فردایش خبر داد مانند:

«سَتَقَاتِلُ النَّاكِثِينَ»؛

«به زودی با پیمان شکنان جنگ خواهی کرد».

چه می باشد؟

جواب می دهیم: این آیات بر دو دسته هستند:

آیات دسته اول

آیاتی هستند که ظاهر آن به طور اجمال، اختصاص علم غیب به خداست که اطلاق یا عمومشان، مخصص و مقید شده است مانند آیه: (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ) (1) و پس از این تخصیص که به حکم «الْقُرْآنُ يُخَصِّصُ بَعْضُهُ بَعْضاً كَمَا يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضاً» مسلم و معتبر است، می گوئیم:

تفسیر آیه به نحوی صحیح است که با آن علم ضروری بدیهی و اخبار پنج گانه به موجب تاریخ و حوادث و وقایع کثیر ثابت و محرز است و قابل انکار نیست و کتاب و سنت هم آن را تأیید می کند، موافق باشد.

پس در تفسیر این آیات اگر نگوییم از آیات متشابه است، تفسیر

ص: 91

صحیح این است که با آنچه خارجاً وقوع یافته، موافق باشد و از ظاهر لفظ و کلام نیز عرفاً خارج نباشد.

و این به یکی از چند وجه ممکن است: (1)

وجه اول:

مراد از علم غیب مختص به ذات الوهیت، علم غیب ذاتی است که عین ذات او و قدیم است و به افاضه و اعطای کسی نیست و در عرض آن علمی و عالمی فرض نمی شود و مراد از علم پیغمبر و امام (چه علم حضوری و چه علم حصولی اشائی باشد) آن علمی است که به طریق الهام یا وسایل دیگر، از جانب خدا به آنها اعطا شده است که فرق حقیقی بین علم معصوم، و هرکسی که به غیبی اطلاع دارد - حتی خود ما هم که به بسیاری از غیب ها به وسیله قرآن و اخبار پیغمبر و امام آگاهیم - با علم خدا همین است که علم ما ذاتی نیست و عین ذات نیست و حادث است و قدیم نیست، اما علم خدا ذاتی و عین ذات و قدیم است و به عبارت دیگر علم پیغمبر و امام، آخرین درجه علم ممکن است و علم خدا علم واجب الوجود است و این وجه به

ص: 92

1- بعضی از جوهی که ذکر می شود، با بعضی دیگر متحد است ولی از نظر واضح شدن مطلب با عبارات و بیان دیگر نیز جداگانه و علی حده نوشته شده، چنان که اگر کسی در این جوه دقت کند، برای او جواب اشکالاتی که در هر دو دسته از آیات تصور شده، واضح می شود.

طور کلی نسبت به تمام آیات - بدون آنکه نیازی باشد به تقييد اطلاق آنها به موارد پنج گانه - جاری است و مؤيد اين است آیه شریفه:

(عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِمَّنْ خَلْفَهُ رَصَدًا)؛ (1)

«خدا عالم غیب است و احدی را بر غیب خود مطلع ننماید؛ مگر رسول مرتضی و برگزیده را که از پیش رو و از پشت سر او نگهبان قرار داده است».

و همچنین آیه:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَّلَعَ غَيْبٌ عَلَيْهِ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِمَّنْ خَلْفَهُ رَصَدًا)؛ (2)

ص: 93

1- جن، 26 - 27.

2- آل عمران، 179. محتمل است غیبی که در این آیه مذکور است، همان غیب مختص به ذات خدا باشد که جز انبیا و ائمه علیهم السلام، کسی بدون واسطه استعداد تعلم آن را از ذی علم نداشته باشد و مقصود این است که بدون واسطه انبیای الهی شما را به سر غیب آگاه نمی کند ولی از پیغمبرانش بر می گزیند هر که را بخواهد تا شما را از غیب آگاه کنند؛ وگرنه معلوم است که بسیاری از مردم حتی به وسیله خواب و مانند آن از بعضی غیب ها آگاه می شوند و به واسطه انبیا هم بر بسیاری از غیب ها اطلاع داریم. پس این دلیل بر این است که علم غیب را باید از انبیا گرفت. و ممکن است مراد این باشد که خدا غیر از انبیا کسی را با واسطه یا بدون واسطه از علم غیبی که مختص به ذات اوست، آگاه نمی سازد و بنابر هر دو احتمال اگر دقت شود، آیه: (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ) تقييد می شود و به کلی اشکال مرتفع می گردد.

«خدا شما را بر غیب مطلع نمی گرداند ولیکن از پیغمبرانش هرکسی را که بخواهد برای اطلاع بر آن برمی گزیند».

وجه دوم:

که پس از تقييد اطلاقات به این موارد پنج گانه گفته می شود، این است که علم خدا حضوری ذاتی و عین ذات، و علم پیغمبر و امام نسبت به غیر موارد پنج گانه حضوری غیرذاتی و نسبت به موارد پنج گانه حصولی و اشائی است.

وجه سوم:

اینکه مراد از این آیه این باشد که علم این موارد پنج گانه به طور عموم به نحوی که شامل تمام افراد و انواع و مجردات و مادیات باشد، اختصاص به خدا دارد، اما برای ولی و امام تا حدودی که بر ما مشخص نیست نیز این علوم حاصل می شود و به عبارت دیگر به طور نامحدود این علوم مختص به خداست و برای پیغمبر و امام به طور محدود حاصل می شود و ممکن است مؤید این وجه باشد، این آیه شریفه:

(اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَ مَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ)؛ (1)

ص: 94

«خدا آنچه را که هر (جنس) ماده ای برمی دارد و آنچه را رحم ها می کاهد و آنچه را زیاد می سازد می داند و همه چیز نزد او به اندازه است».

وجه چهارم:

اینکه نفی علم به موارد پنج گانه از غیرخدا بالذات است، یعنی هویت و ذات غیر او حاجت محض و فقر مطلق است، پس منافات ندارد که بالعرض و به افاضه خدا این علوم را دارا شود.

وجه پنجم:

این است که مراد از اختصاص علم غیب به خدا این است که مصداق واقعی و حقیقی علم که از هیچ لحاظ جهلی در آن متصور نیست، علم خداست که ذاتی است و هویتش عین علم و عین حیات و عین قدرت و سایر صفات ذاتیه کمالیه است، چنان که مصداق واقعی حقیقی عالم نیز که نه زماناً و نه رتبه‌اً و نه از حیث ذات، جهلی در او نیست خداست که تمام موجودات در ذات خود جاهل و محتاج هستند و فقط او عالم بالذات و غنی بالذات است. اگر آئی فیض او قطع شود، همه دانایان و همه موجودات در جهل تام و نیستی مطلق سقوط می کنند:

(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنَالَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ)؛ (1)

ص: 95

«بگو آیا می بینید شما، اگر بگیرد خدا گوش و چشم شما را و مهر زند بر دل های شما، کیست خدایی غیر الله که بیاورد برای شما آن را؟».

تمام موجودات، یا با وسایل و آلات مادی و جسمی، یا توسط وسایل غیرمادی مثل الهام و غیر آن، عالم می شوند؛ ولی خداوند متعال بالذات و بدون هیچ وسیله ای عالم و داناست، پس نفی علم از ممکنات - با قطع نظر از آلات و جوارح و وسائط و وسایل - صحیح است و ممکن است بگوییم: «الْإِنْسَانُ لَيْسَ بِعَالِمٍ» یعنی عالمیت و انسانیت متصادق نیستند، و «الْإِنْسَانُ أَوْ الْمُؤْمِنُ عَالِمٌ» به حمل هو هو صحیح نیست. بلکه به حمل ذو هو نیز حقیقه و بالذات صحیح نیست، هر چند مجازاً و بالعرض صحیح باشد، به این لحاظ که اوصاف خدا عین ذات و ذات او مصداق واقعی این صفات است که می گوییم: «هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» باینکه انسان ها نیز با واسطه و بالعرض سمیع و بصیرند، و نیز می گوییم:

«هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ، عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» از این لحاظ سمیع و بصیر و علیم و قدیر، منحصر به ذات اقدس اوست و بر باقی مجازاً و عرضاً اطلاق می شود و نفی آن به این ملا-حظه از همه ممکن است، و صحیح است بگوییم: «هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» چون مقام، مقام بر شمردن صفات الوهیت و واجب الوجود و ابراز فقر ممکن به حیثیت امکانی که نیستی محض است می باشد.

در حدیث از هشام بن سالم است:

قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: «أَتَنَعْتُ اللَّهَ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «هَاتِ». فَقُلْتُ: هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، قَالَ: «هَذِهِ صِفَةٌ يَشْتَرِكُ فِيهَا الْمَخْلُوقُونَ». قُلْتُ: فَكَيْفَ تَنَعْتُهُ؟ قَالَ: «هُوَ نُورٌ لَا ظُلْمَةَ فِيهِ، وَحَيَاةٌ لَا مَوْتَ فِيهِ، وَعِلْمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ». فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَأَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالتَّوْحِيدِ»؛ (1)

گفت: داخل شدم خدمت امام صادق علیه السلام فرمود به من: «آیا خدا را توصیف می کنی؟» عرض کردم بلی. فرمود: «توصیف کن». گفتم او شنونده و بیناست. فرمود: «این صفتی است که مخلوق ها در آن شریکند». گفتم: پس چگونه توصیف می کنید؟ فرمود: «او نوری است که ظلمت و تاریکی در آن نیست و حیات و زندگی است که مرگ در آن راه ندارد و علمی است که نادانی و جهل در او نیست». پس از خدمت آن حضرت بیرون شدم در حالی که داناترین مردم به توحید بودم.

که ظاهراً مستفاد از این روایت است که اطلاق سمیع و بصیر بر ذات واجب، با اطلاق آن بر ممکن به یک نحو نیست؛ زیرا در مقام اطلاق آن بر واجب، اطلاق و وجه صحت، حمل و اطلاق حقیقی

ص: 97

است و آن این است که حقیقت صفت، عین ذات موصوف است، او حیّ و زنده ای است که موت و فنا در او راه ندارد، و نور و سمیع و بصیر و عالمی است که از حیث ذات خود، تاریکی و ناشنوایی و نابینایی و ناآگاهی به هیچ وجه در او تصور نمی شود، حقی است که باطل در آن نیست، ازلی و ابدی و اول و آخر و تمام حیثیت او، حیثیت وجود و حیات و علم و قدرت است، و با آن حی و زنده ای که قائم به غیر است و صفاتش ذاتی او نیست، در يك عرض نیستند. اطلاق عالم و بصیر و خبیر بر او، حقیقت و اطلاق آنها بر غیر او، بالعرض و مجاز است.

خدا دانای نهان و آشکار است، ما هم به آشکار و آنچه محسوس است، به واسطه حواس ظاهری داناییم و به بسیاری از نهان ها هم داناییم به واسطه حواس باطنی یا به اعلام انبیا و اخبار آنها.

ولی صفت عالم الغیب و عالم الشهادة، به آن حیثیتی که بر خدا اطلاق می شود، بر بنده صحت اطلاق ندارد، پس معلوم شد آن علم غیبی که برای خدا هست و برای غیر او نیست، علمی است که برای غیر او محال است و آنکه برای غیر او اثبات می کنیم علمی است که برای غیر او ممکن است و سنخش سنخ علم خدا نیست و برای افراد اکمل و اشرف باید حاصل شود، چون در مبدأ فیاض بخل نیست و در افرادی مثل پیغمبر و امام نیز صلاحیت و لیاقت هست و «الْعَطِيَّاتُ

بِقَدْرِ الْقَابِلِيَّاتِ» (1) اقتضا دارد که این عمل برای آنها حاصل باشد، به هر نحو تمام تر و کامل تر است. بله بعضی علوم که ذاتاً از دسترس بشر خارج است، و بالذات برای بشر محال باشد که حتی به واسطه الهام و افاضه، به آن علم پیدا کند، مثل علم ذات باری تعالی به ذات خود، از این بحث خارج است و شاید از این قبیل باشد معرفت يك حرف از هفتادوسه حرف اسم اعظم که مختص به خود خداوند متعال است.

پس خلاصه این بیان، این شد که علمی که اختصاص به خدا دارد و از غیر او منفی است، غیر از علمی است که برای بشر ثابت است و موضوع نفی و اثبات واحد نیست و گرنه چگونه می شود موضوعی که خارجاً وجود دارد؛ یعنی علمی که ما به امور غیبی مثل بهشت و جهنم و عرش و کرسی، و حوادث آینده از راه اعلام پیغمبر و امام داریم، در قرآن و یا روایات نفی شود.

وجه ششم:

اینکه علم پیغمبر و امام بر دو نوع است: اول: علم عادی که از راه همین حواس ظاهری و باطنی برای همه حاصل می شود و آن بزرگواران مأمور بوده اند - جز در يك موارد استثنایی - جریان امور و رفتار خود را بر اساس آن گذارده و به طور عادی رفتار کنند.

ص: 99

1- بخشش ها باید به اندازه لیاقت و قابلیت افراد باشد.

دوم: علم غیرعادی که از طریق الهام و تحدیث ملائکه و وحی و جفر و جامعه و سایر طرقی که در اختیار دارند، حاصل می شود که با این علم کارهای دنیا و امور متعارف را اداره نمی کردند، مگر استثنائاً و بر سبیل اعجاز، و در مورد امور غیبی، آنچه که منفی است علم عادی است و علم خداوند این دوگانگی را ندارد و نسبت به همه معلومات بر یک منوال است و به طور اطلاق ثابت است. به عبارت دیگر، در اطلاعات و محاورات عرفی نسبت به انسان ها آنچه اثبات یا نفی می شود، علم عادی است، مگر اینکه قرینه ای برخلاف باشد. در مورد علم غیب نیز آنچه نفی شده، علم عادی است و به این حساب ممکن است بگوییم: فلانی علم غیب ندارد و خدا دارد، چون نسبت به علم خدا، علم عادی و غیرعادی فرض نمی شود.

وجه هفتم:

این است که: آنچه از امام در مثل موضوعات پنج گانه نفی شده معلومات غیرمتناهی واقعی یا عرفی به وصف غیرمتناهی بودن است، که دانستش برای امام نه کمال است و نه مصلحتی دارد. لذا این علوم به وصف نامتناهی بودن، مخصوص ذات الوهیت است.

پس ممکن است مراد این باشد که در این امور جزئی و موضوعات، علم پیغمبر و امام - خواه حضوری باشد، خواه حصولی - در حدودی است که مصلحتی بر آن مترتب شود؛ زیرا به طور مجموع، یا امکان

ص: 100

ندارد و یا در افاضه علم آن به امام، مصلحتی فرض نمی شود.

این چند وجه جمع، نسبت به آیاتی که ظاهر آن اختصاص علم غیب به خداوند متعال است، که بعضی از آنها اشکال را در آیات دسته دوم نیز حل می کنند. علاوه بر اینها وجوه دیگری نیز هست که بیانش سبب طولانی گشتن کلام می شود و اقوی و ارجح وجوه، وجهی است که با رفعت مقام پیغمبر و ائمه علیهم السلام و اکملیت و اشرفیت و سعه قابلیت و لیاقت آنها برای کسب فیوض ربانی و انعامات و اعطائات الهی و مضامین احادیث و روایات معتبر، موافق تر باشد.

آیات دسته دوم

اشاره

اما این آیات چنانچه گفته شد، در بعضی موارد جزئی و خاص، نفی علم غیب از پیغمبر و امام کرده اند؛ مانند آیه:

(وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ)؛ (1) «از اهل مدینه کسانی می باشند که خو کرده و مهارت یافته اند در نفاق، تو نمی دانی آنها را، ما می دانیم ایشان را، زود باشد که عذاب کنیم آنها را دو بار. سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می شوند».

ص: 101

و مثل این آیه:

(قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ)؛ (1)

«بگو مالک نیستم برای خودم سود و زیانی را مگر آنچه را خدا بخواهد و اگر غیب می دانستم سود فراوانی برای خود فراهم می کردم و به من بدی نمی رسید».

و مثل آیه:

(وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ)؛ (2)

«و نمی دانم با من و شما چه خواهد شد، و متابعت نمی کنم مگر آنچه را که به من وحی می شود».

و مثل آیه: (وَمَا أَدْرِيكَ مَا عَلَيْنَا)؛ (3)

«و تو چه می دانی که علیون چیست؟».

ص: 102

1- اعراف، 188.

2- احقاف، 9.

3- مطفین، 19.

و مثل آیه:

(وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا)؛ (1)

«داده نشده اید از دانایی مگر اندکی».

و مانند آیه:

(وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا* إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ)؛ (2)

«هرگز در مورد کاری نگو من فردا آن را انجام می دهم، مگر خدا بخواهد».

حل اشکال پیرامون تفسیر این آیات علاوه بر آنچه قبلاً بیان شد به چند وجه ممکن است:

راه حل اول:

از جمله اینکه ممکن است مراد از (لَا تَعْلَمُهُمْ) نفی علم از پیغمبر قبل از اعلام خدا یا قبل از آنکه مشیت آن حضرت تعلق به علم به آن موضوع بگیرد باشد که نفی علم از آنها در این رتبه شده باشد، رتبه ای که در آن رتبه بدون تلقی علم از خدا به غیب امکان ندارد.

ص: 103

1- اسراء، 85.

2- كهف، 23 - 24.

راه حلّ دوم:

این است که گفته شود: جمله (لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ) و امثال این جمله ها، گاهی در مقام تعظیم و اعتنای به موضوع آورده می شود که گوینده ای که از مخاطب اعلم و اعظم است، باینکه می داند مخاطب هم از آن موضوع بااطلاع است، مثلاً برای نهایت ذم و نکوهش کسی می گوید: تو نمی دانی، یا فلانی را نمی شناسی، من او را می شناسم، که در حقیقت این نحو استعمال يك نوع استعمال مجازی می باشد.

راه حلّ سوم:

اینکه این کلام خود زمینه سازی و مقدمه چینی برای مطلع ساختن پیغمبر صلی الله علیه و آله از غیب و مآل کار آنها باشد و مراد این باشد که: تو از پایان کار اینان باخبر نیستی، ما می دانیم زود باشد که ایشان را دو بار عذاب نمایم. بنابراین، این آیه و همچنین آیاتی مثل آیه: (وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيْنَا) (1) و آیه: (وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ) (2) در مقام نفی علم از غیب به نحو حقیقت نیست، بلکه در مقام تعظیم شأن موضوع و مواقف و مشاهد قیامت است، تا کسانی که قرآن را تلاوت می نمایند همیشه از عظمت این روز آگاه شوند و به فرمایش شیخ طوسی، مفاد این کلمات این است که: شنیدن کی بود مانند دیدن.

ص: 104

1- مطففین، 19.

2- قارعه، 3.

«كَأَنَّكَ لَسْتُ تَعْلَمُهَا إِذَا لَمْ تُعَايِنَهَا، وَتَرَى مَا فِيهَا مِنَ الْأَهْوَالِ»؛ (1)

«گویا تو نیستی که آن را بدانی مادام که آن را معاینه نکرده ای و ندیده ای آنچه را در آن است از احوال».

علاوه بر این در مجمع البیان (2) و التبیان (3) از سفیان ثوری نقل شده است که به آنچه معلوم است «مَا أَدْرِيكَ» و به آنچه معلوم نیست «مَا يُدْرِيكَ» گفته می شود. بنابراین شکی باقی نمی ماند که این جمله در مقام نفی علم نیست، بلکه در مقام بزرگ شمردن موضوع است.

پس این آیات اگر دلالت بر علم پیغمبر به غیب نکند، دلالت بر نفی علم غیب از آن حضرت و ائمه علیهم السلام ندارد.

راه حل چهارم:

در آیاتی مثل آیه: (وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ) (4) محتمل است اشاره به این باشد که اگر علم غیب از طرق عادی داشتم - که علم به آنمجاز است - بسیار طلب خیر می کردم، و شاهد بر این که مفسرین فرموده اند، این است:

ص: 105

1- طوسی، التبیان، ج 10، ص 94.

2- طبرسی، مجمع البیان، ج 10، ص 103.

3- طوسی، التبیان، ج 10، ص 94.

4- اعراف، 188.

«لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُعَلِّمَنِيهِ»؛ (1)

«من علم به غیب ندارم، مگر آنچه را که خداوند بخواهد به من بیاموزد».

که غرض این است که با وسایل عادی برای من علم غیب حاصل نیست وگرنه برطبق آن عمل می کردم.

و در آنچه خدا از طرق غیرعادی تعلیم کند هم، معلوم است که عمل محتاج به اذن است؛ زیرا به طور کلی عمل به آن برخلاف مصلحت و نقض غرض است.

بنا بر این وجه، حاصل این می شود که در این گونه امور، علم عادی ندارم و علوم غیرعادی را مجاز نیستم که برطبق آن عمل کنم یا به کسی اعلام کنم، جز در بعضی موارد استثنائاً.

راه حل پنجم:

نسبت به مثل آیه:

(وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ)؛ (2)

«و نمی دانم با من و شما چه خواهد شد».

اولاً: به قرینه آیات دیگر که همه دلالت بر اطلاع پیغمبر از عاقبت امر کفار دارد و به قرینه روایات متواتر - که دلالت دارد بر اینکه

ص: 106

1- طبرسی، مجمع البیان، ج 4، ص 406.

2- احقاف، 9.

پیغمبر صلی الله علیه و آله از آینده خود و اهل بیتش اطلاع داشت و همچنین از آینده کفار حتی اینکه به صریح خطبه قاصعه، آنها را که در قلب چاه بدر افکنده می شوند و آنها را که جنگ احزاب را برپا می کنند می شناخت (1) - مراد از این آیه نیز نفی علم عادی و ذاتی است، و بلکه این آیه دلالت بر علم غیب دارد؛ زیرا می فرماید: «من خودم نمی دانم چه می شود و آنچه را بگویم و اعلام کنم به وحی الهی است»؛ یعنی علم من از مصدر وحی است:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ). (2)

که در حقیقت معنای آیه این می شود که: من از پیش خود علمی ندارم؛ بلکه از آنچه بر من وحی شود متابعت می کنم و بدون وحی و اذن اظهار آنچه وحی شده، چیزی نمی گویم.

شاید کفار می خواستند به واسطه پیغمبر صلی الله علیه و آله، از مطالب آینده و موضوع نفع و ضررهای خود باخبر شوند که چون اطلاع بر آن، خلاف مصلحت همگان و نظام اجتماع است، پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را با این بیان رد می فرماید.

راه حل ششم:

راجع به آیه: (وَلَا تَقُولَنَّ لِيْ شَيْءٍ اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا) (3) این است که این آیه

ص: 107

1- نهج البلاغه، خطبه 192 (ج2، ص158).

2- نجم، 3 - 4.

3- كهف، 23.

يك دستورالعمل است و مطالبی که شما نوشته اید، در سوره كهف وارد نشده است و بیش از تأدیب و ارشاد از آیه استفاده نمی شود.

تحقیق درباره يك حدیث

در کتاب من لا یحضره الفقیه حدیثی است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «برای بنده است (از سوگندی که یاد کرده) تا چهل روز استثنا کند، اگر استثنا را فراموش کرد، به این علت که جمعی از یهود آمدند خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از آن حضرت از چیزهایی پرسش کردند، فرمود: فردا به شما جواب می دهم، و ان شاء الله نفرمود. جبرئیل تا چهل روز بر آن حضرت نازل نشد، سپس آمد و گفت:

(وَلَا تَقُولَنَّ لِيْ اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ عَدًا * اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ). (1)

و در سیره ابن هشام نیز خبر مفصلی در این موضوع مخالف این خبر نقل شده است. (2) مثل اینکه نظر ایراد کننده که می گوید: «در سوره كهف وارد شده» به یکی از این دو خبر یا هر دو بوده است، آیا برای اشتباه کاری این طور نوشته یا نه؟ خدا داناست.

به هر حال استدلال به این خبر از چند جهت مورد اعتماد نیست:

ص: 108

-
- 1- كهف، 23 - 24؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 362 - 363.
 - 2- ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 200 - 201.

اولاً: از این جهت که خبر واحد است و در این گونه مسائل که مسائل فرعیه عملیه نیست، خبر واحد حجیت ندارد.

ثانیاً: این دو خبر خود باهم تنافی دارند، از جمله در خبر مذکور، ذکر شده است که یهود خدمت حضرت آمدند و در خبر ابن عباس - که ابن هشام در سیره نقل کرده - می گوید که مشرکین مکه نزد احبار مدینه فرستادند و آنها مسائلی را طرح کردند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسش شود.

ثالثاً: خبر اصحاب کهف بین نصاری معروف بوده و چنانچه بعضی نوشته اند، یهود از آن خبر نداشتند.

رابعاً: آیات سوره کهف درباره مسائلی که در این سوره مطرح شده، با این روایت سازگار نیست.

خامساً: ثقة الاسلام کلینی، از امام صادق علیه السلام، روایت کرده است در این موضوع، به واسطه عبدالله بن میمون قداح (راوی همان حدیث مذکور از امام صادق علیه السلام) از امیرالمؤمنین علیه السلام و موضوع آمدن یهود و سؤال آنها را ذکر فرموده است. (1)

سادساً: شیخ الطائفه عین این حدیث را، از عبدالله بن میمون از حضرت امام صادق علیه السلام روایت فرموده است و لفظ او عین لفظ کتاب

ص: 109

1- کلینی، الکافی، ج 7، ص 448، ح 6. در کافی حدیث دیگری به شماره 4، از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که مضمون این است با روایت من لایحضره الفقیه یکی باشد.

من لا يحضره الفقيه است: «لِلْعَبْدِ أَنْ يَسْتَشِي مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَوْبَعِينَ يَوْمًا إِذَا نَسِيَ» و بیش از این چیزی بر آن اضافه نفرموده است. (1)

بنابراین، از نقل کافی و تهذیب معلوم می شود این ذیل که در کتاب من لا يحضره الفقيه و تفسیر عیاشی (2) نقل شده است، بیان و توضیح بعضی از زُوات است و از روایت ضعیف ابن هشام اخذ شده و هیچ اعتباری ندارد.

سابعاً: اینکه نوشته اید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ندانست جواب گوید، از کجا می گوید؟ و چرا نمی گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله در پاسخ دادن به آنها منتظر نزول وحی بود؟ نگویید باینکه منتظر وحی بود چگونه جواب را می دانست؛ زیرا نزول قرآن دفعهً واحدهً و جملگی بر قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت است و از بعضی از آیات نیز استفاده می شود و نزول تدریجی آن منافات با آن نزول ندارد و آن را تشبیه کرده اند به علوم تفصیلی بالفعل پس از حصول ملکه. به هر حال این مطلب نیز از مسائل غامض و نظری است و در بین دعوا نرخ تعیین کردن و يك جانب را گرفتن، صحیح نیست.

پس معلوم شد که این قسمت از روایت عبدالله بن میمون را به طور اطمینان می توان گفت که شرح و توضیح است و جزء اصل حدیث

ص: 110

1- طوسی، تهذیب الاحکام، ج 8، ص 281، ح 1029.

2- عیاشی، تفسیر، ج 2، ص 324.

نیست و روایت سیره هم که ضعیف است و قابل استناد نمی باشد. فقط ماییم و همان ظاهر آیه، آن هم به هیچ وجه نفی علم غیب از پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی نماید.

راه حل هفتم:

در قرآن، اکثر مخاطبات به نحو «إِيَّاكَ أَعْنِي وَأَسْمِعِي يَا جَارَةٌ»⁽¹⁾ است و این يك روش ادبی متداولی است که خطاب به شخصی می شود ولی غرض مفاد خطاب، شخص دیگر و فهماندن مطلب به اوست، مثلاً آیه:

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا)؛⁽²⁾

«و خدای تو حکم فرمود که جز او هیچ کس را نپرستید و درباره پدر و مادر نیکویی کنید و چنانچه هر دو یا یکی از آنها پیر و سالخورده شوند زنهار کلمه ای که آنها را رنجیده خاطر کند

ص: 111

1- ضرب المثل مشابه آن در فارسی چنین است: به در می گویند، دیوار بشنود.

2- اسراء، 23 - 24.

مگوید و کمترین آزار را به آنها مرسانید و با ایشان به اکرام و احترام سخن گوید و همیشه بال های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: پروردگارا! همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده».

در آیه فوق، خطاب اگرچه به پیغمبر صلی الله علیه و آله است؛ اما غرض افهام دیگران است؛ زیرا هنگام نزول این دو آیه پدر و مادر پیغمبر صلی الله علیه و آله زندگی را بدرود گفته و در قید حیات نبودند تا این سفارش ها نسبت به پدر و مادر درباره آنها مورد پیدا کند. لذا محتمل است که آیه: (وَلَا تَقُولَنَّ لِسَيِّئٍ إِتِيَّ...) (1) و آیه (وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْحَاقَّةُ) (2) و آیه (لَا تَعْلَمُهُمْ) (3) و امثال این آیات نیز بر همین روش نازل شده باشد.

پرسش از حکمت:

اگر کسی بگوید: اکنون که تفسیر این آیات، در ضمن چهارده وجه محکم، در قبال اخبار متواتری که دلالت دارند بر اینکه پیغمبر و امام علم غیب دارند، معلوم و واضح گردید و تماماً رفع شبهه شد، پرسشی که پیش می آید، پرسش از حکمت عدم عمل پیغمبر و امام است به

ص: 112

1- کشف، 23.

2- حاقه، 3

3- توبه، 101.

علوم غیبی؛ به عبارت دیگر: چرا ایشان با این علم و آگاهی، در امور عادی خود غالباً مثل افراد عادی رفتار می کردند و از بعضی موضوعات پرسش و استفهام می نمودند؟

جواب این است که: معلوم است مجرد استفهام و پرسش، دلیل بر ناآگاهی نیست؛ زیرا برای جهاتی، مانند آشکارشدن حقایق و تعلیم به دیگران و اتمام حجت و حکمت ها و مصالحی دیگر، گاهی پرسش و استفهام می شود. چنانچه در کلام خداوند علام الغیوب نیز گاهی پرسش آمده است، مانند:

(وَمَا تِلْكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى)؛ (1)

«ای موسی اینک بازگو: چه در دست داری»؟

و آیه: (يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ)؛ (2)

«ای عیسی بن مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو خدای دیگر (غیر خدای عالم) اختیار کنید».

بله در به کارنبستن آن علوم غیبی حکمت هایی است که از آن جمله

ص: 113

1- طه، 17.

2- مائده، 116.

این است که: پیغمبر و امام، رهبر مردم هستند و عمل و کردارشان مثل قول و گفتارشان، باید مأخذ و مصدر تربیت و نظام امور دین و دنیای بشر باشد. اگر مسائل زندگی عادی آنها بر اساس خوارق و معجزات و علم غیب باشد، نقض غرض لازم می آید و وجود آنها نمونه عملی، و رفتارشان سرمشق و دستورالعمل زندگی دیگران نمی شود و برای دیگران قابل تأسی و اقتدا نخواهد بود. و حال اینکه مردم موظفند به حکم عقل و دستور:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)؛ (1)

«مسئلاً برای شما در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله سرمشق نیکویی است».

به پیغمبر تأسی کنند، لذا آن بزرگواران مأموریت نداشتند که در همه جا برطبق علوم لدنی خود عمل کنند و در محاورات و مسائل و حوائج عرفی و عادی، غالباً طبق مجاری عادی و علوم عادی عمل می کردند تا به مردم راه و رسم زندگی صحیح را بیاموزند و آنها را در هر ناحیه رهبری و راهنمایی کنند و به علم نبوت و امامت، فقط در موارد خاص و به مقداری که خلاف این هدف نباشد و بلکه مؤید آن شود - یاذن الله و إرادة الله - عمل می فرمودند.

و حکمت دیگر این است که: اگر در موارد عادی به علم امامت عمل

ص: 114

1- احزاب، 21.

می کردند و در هر مورد از غیب خبر می دادند، بسا اسباب سوء تفاهم می شد و بعضی در غلّو می افتادند و آنها را از رتبه امکانیت بالاتر می شمردند و گمان می کردند علوم آنها ذاتی است و افاضه ای نیست.

این پرسش و استفهام ها سبب شد که مردم آنها را آن طور که باید و در مرتبه ای که هستند، بشناسند و در حقیقت، بقای پیچیدگی و غموض موضوع علم پیغمبر و امام و احتیاج فهم واقع آن، به بررسی جنبه امکانیت آنها تأیید، و حدود علم آنها مشخص، و وارد حریم علم ذاتی الهی شمرده نشود.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

امیدواریم با این مقدار مختصر در بیان این حقیقت، اذهان کسانی که پرسش از علم پیغمبر و امام می نمایند، روشن شود و ضمناً یادآور می شویم که بیش از اینها، جز برای افراد نادر و ممتاز، بحث از امثال این موضوعات، ضرورتی ندارد و به طور اجمال هم که انسان معتقد باشد - هر چند تفصیل آن را نداند یا نتواند - کفایت می کند.

نباید بررسی این موضوعات مانع از اشتغالات عملی و انجام تکالیف شود، چنانچه نباید این بحث را سبب تفرقه و پراکندگی قرار دهند و همه باید به دستور (وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا) [\(1\)](#) معتصم شوند و از خدا خلوص نیت درخواست نمایند.

ص: 115

اشاره

در جمله «ثُمَّ جَعَلْتَهُ أَجْرًا مُمَدَّدًا عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّةً فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتُ: (قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى) (1) (2)» چند ایراد شده است:

1 - اینکه ضد قرآن است؛ زیرا با آیه 104 سوره یوسف: (وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) و آیه 86 سوره ص: (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) و آیات دیگر منافات دارد، پس چگونه در آیه 23 سوره شوری، که آیه مودت است و در دعای ندبه آورده شده، خدا فرموده: «بگو اجر رسالتم دوستی با اهل بیت من است؟».

چگونه یک جا می فرماید: اجر از شما نمی خواهم، و در جای دیگر می فرماید: می خواهم؟

ص: 116

1- شوری، 23.

2- ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 1، ص 506؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 99، ص 105.

2 - سوره شوری مکی است و آن وقت امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) نبودند و اهل بیت و آیه تطهیری نازل نشده بود، تا اینکه خدا بفرماید: به مشرکین چنین بگو؟

3 - مشرکین، رسالت آن حضرت را قبول نداشتند، چگونه اولاد و عترت او را دوست بدارند و آن را اجر رسالت حساب کنند؟

بنابراین تفسیر آیه این نیست که بگو من اجری نمی خواهم مگر مودت خویشاوندانم را، بلکه این آیه خطاب به مشرکین است. خدا فرموده: به مشرکین بگو مرا به خیر شما امید نیست، شرّ مرسائید؛ یعنی به ایشان بگو: از شما چیزی نمی خواهم تا خیال کنید ادعای من برای دنیاطلبی است، بلکه خویشی مرا با خودتان مراعات کنید؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکین قریش فامیل بود. پس در این آیه می خواهد بفرماید، مودت و خویشی مرا مراعات کنید و مرا آزار و انکار نکنید.

در اینجا مفسّرانی که متوجه نزول آیه بوده اند «الّا» را به معنای «بل» گرفته اند و اگر غیر این باشد آیه لغو می شود و خدا که لغو نمی گوید. مفسرین شیعه و سنی اکثراً برخلاف ظاهر آیه سخن گفته اند.

ص: 117

جواب:

إِذَا وَجَبَ الرَّحْمَنُ فِي الْوَحْيِ وُدَّهُمْ *** فَأَيَّنَ عَنِ الْوَحْيِ الْعَزِيزِ ذَهَابٌ

وَأَيَّنَ عَنِ الذِّكْرِ الْعَزِيزِ مَذَاهِبٌ *** وَأَيَّنَ إِلَى غَيْرِ الْإِلَهِ إِيَابٌ (1)

اگر این سخنان را يك نفر از نواصب و خوارج می گفت، خیلی تعجب نداشت «فَكُلُّ إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَنْضَحُ»؛ از کوزه همان برون تراود که در اوست». ولی از يك نفر که خود را در شمار محبان اهل بیت علیهم السلام می شمارد، ردّ قول اهل بیت علیهم السلام و پیروی از رأی عکرمه خارجی و دشمنان اهل بیت (در عصری که بعضی از نواصب هم انصاف می دهند و این آیه را دلیل وجوب محبت و مودت عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله می گیرند) بسیار عجیب است.

برای اینکه این موضوع کاملاً روشن شود، پیرامون این آیه در چند مورد بحث می کنیم:

1 - مکان نزول آیه.

2 - تفسیر آیه و اینکه با قطع نظر از روایات متواتر، موافق تر با ذوق مستقیم چه تفسیری است؟

ص: 118

1- زمانی که واجب کرده رحمان در وحی (قرآن) دوستی ایشان را، پس به کجا (و که) از وحی عزیز رفتن است (می توان رفت)؟ و به کجا از قرآن عزیز مذهب ها (رفتن ها یا محل رفتن ها) و به کجا به سوی غیر خدا بازگشت است؟

3 - ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر.

4 - روایاتی که از طریق اهل سنت در تفسیر این آیه و موافق با اجماع شیعه رسیده است.

اینک بررسی را شروع می کنیم:

1. مکان نزول آیه مودت

اولاً: من نمی دانم چرا این اشکال کننده، تمام آیات سوره شوری را مگّی دانسته، و از استثنایی که علمای بزرگ علم تفسیر، در کتاب های تفسیر و اسباب النزول و غیر آن کرده اند، غمض عین کرده است، یا فرصت مراجعه نداشته یا اگر مراجعه کرده، اشاره ای به آن نکرده و به طور قاطع در موضوعی که رأی او برای دیگران حجت نیست، اظهار نظر نموده است.

از تفاسیر شیعه مثل تفسیر بسیار معتبر مجمع البیان، صرف نظر می کنیم و تفاسیر اهل سنت را در اینجا تا حدی بررسی می نماییم:

تفسیر قرطبی (1) از قتاده و ابن عباس روایت کرده است که این سوره مکی است، مگر چهار آیه آن که در مدینه نازل شده، آیه: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ) تا آخر چهار آیه. (2)

ص: 119

1- . قرطبی، تفسیر، ج 16، ص 1.

2- . شوری، 23-26.

زمخشری در تفسیر الکشاف می گوید: این سوره مکی است مگر آیه 23 و 24 و 25 و 27 که مدنی است. (1)

التفسیرالواضح نیز به همین موضوع تصریح دارد. (2)

تفسیرالخازن نیز از ابن عباس روایت کرده است که این چهار آیه که اول آنها (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...) است، مدنی است. (3)

مراغی شیخ اسبق جامع الازهر در تفسیر خود می گوید: سوره مکی است، غیر از آیه 23 و 24 و 25 و 26 و 27 که مدنی است. (4)

شوکانی در فتح القدیر (5) از ابن عباس و قتاده روایت کرده است که سوره مکی است، مگر این چهار آیه: (قُلْ

لَا أَسْأَلُكُمْ...) که مدنی است.

نیشابوری در تفسیر خود می گوید: سوره مکی است مگر این چهار آیه. (6)

علاوه براین، مستفاد از روایاتی که جمعی دیگر از اهل سنت روایت کرده اند این است که این آیات مدنی است، و مکی بودن این سوره مورد اتفاق نیست:

ص: 120

1- زمخشری، الکشاف، ج 4، ص 208.

2- حجازی، التفسیرالواضح، ج 3، ص 355.

3- بغدادی، تفسیرالخازن، ج 4، ص 93.

4- مراغی، تفسیر، ج 25، ص 13.

5- شوکانی، فتح القدیر، ج 4، ص 601.

6- نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن، ج 6، ص 65.

مانند واحدی در اسباب النزول(1) و ابن سلامه در الناسخ و المنسوخ(2) و عبدالجلیل قاری در شرح الناسخ و المنسوخ ابن المتوج(3) و تفسیر بیضاوی(4) و تفسیر ابی السعود(5) و تفسیر نسفی(6) و طبری(7) و فخر رازی(8) و ابن کثیر(9) و ذخائرالعقبی(10) و حلیة الاولیاء(11) و المستدرک علی الصحیحین(12) و الدر المنثور(13) و اسد الغابة(14) و کتاب های دیگر.

پس موضوع مدنی بودن این آیات، به حکم آنچه در این کتاب های معتبر نزد اهل سنت ضبط شده، قول مسلم و مورد اعتماد و بلا معارض

ص: 121

- 1- . واحدی، اسباب النزول، ص 251.
- 2- . ابن سلامه، الناسخ و المنسوخ، ص 166.
- 3- . قاری، شرح الناسخ و المنسوخ، ص 273.
- 4- . بیضاوی، تفسیر، ج 5، ص 80.
- 5- . ابی السعود، تفسیر، ج 8، ص 30.
- 6- . نسفی، تفسیر، ج 4، ص 101.
- 7- . طبری، جامع البیان، ج 25، ص 32 - 34.
- 8- . فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 27، ص 594.
- 9- . ابن کثیر، تفسیر، ج 4، ص 121 - 122.
- 10- . طبری، ذخائرالعقبی، ص 25.
- 11- . ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج 3، ص 201.
- 12- . حاکم نیشابوری، المستدرک، ج 3، ص 172.
- 13- . سیوطی، الدر المنثور، ج 6، ص 5 - 7.
- 14- . ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج 5، ص 367.

است؛ زیرا در برابر این قول، قول خاص به اینکه این چهار آیه مکی باشد، جز اینکه سوره شوری را بعضی مکی گفته اند، نداریم. پس اینقول بلامعارض و مثل خاص در مقابل عام است، علاوه بر اینکه اجماع اهل بیت علیهم السلام صحّت این قول را اثبات و عموم مکی بودن سوره را مردود می سازد.

ثانیاً: امکان دارد آیه یا سوره مکی باشد؛ ولی بعد از هجرت مثلاً در حجّة الوداع در مکه نازل شده باشد. (1) چون مقصود از مکی بودن، تعیین تاریخ نزول نیست؛ بلکه غرض تعیین مکان نزول است و این مطلب را در علم معرفت آیات مدنی و مکی و کتاب هایی که در این موضوع تألیف شده، شرح داده اند.

ثالثاً: چنان که علمای علوم قرآن تصریح کرده اند، بعضی از آیات قرآن در مکه نازل شده است و حکم آن مدنی است و به عبارت دیگر مورد و مصداق آن، پس از نزول، موجود یا معلوم شده، مانند بعضی آیاتی که در مکه نازل شد، و در مدینه مصداق یافت. و می گویند این نحو تقدّم و تأخّر متعدّداً واقع شده است. (2) بنابراین فرضاً این آیات

ص: 122

1- . سیوطی، الاتقان، ج 1، ص 35. در مکی یا مدنی بودن سوره و آیه سه اصطلاح است که یکی از آن سه این است: مکی آن آیه و سوره ای است که در مکه نازل شده اگرچه بعد از هجرت باشد.

2- . سیوطی، الاتقان، ج 1، ص 35.

مکی باشد منافات ندارد که مراد، مودّت ذی القربی و عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد.

2. تفسیر آیه مودّت

اشاره

ما نخست تفاسیری را که بعضی از آیه کرده اند، نقل می کنیم، سپس تفسیر صحیح آن را از اهل بیت عصمت علیهم السلام که اعدال قرآن مجید هستند بیان می نماییم.

یکی از تفاسیری که از آیه شده، این است که: بر تبلیغ رسالت و تعلیم شریعت، مزدی نمی خواهیم، مگر آنکه با یکدیگر دوستی نمایید در آنچه سبب تقرّب به خداوند متعال می شود. این تفسیر خلاف ظاهر است؛ زیرا ظاهر «فِي الْقُرْبَى» نزدیک رحمی است و آیه شریفه ظهور در این تفسیر ندارد. و به علاوه با آیه:

(أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا؟) (1)

«آیا می گویند بر خدا دروغ بسته است».

که برحسب تفاسیر راجع به این موضوع است، این تفسیر مناسبت ندارد.

قول دیگر آنکه به این معنا باشد: مگر آنکه مرا دوست دارید به واسطه قرابت و خویشی که من با شما دارم، و آزار ندهید و انکار نکنید. این تفسیر نیز صحیح نیست؛ زیرا هم آیه مخصوص به قریش می شود،

ص: 123

بدون وجه اختصاص و هم با صدر آیه که سخن از عموم عباد مؤمنین است، سازگار نیست. به علاوه این درخواست و پیشنهاد از کسی که مدعی رسالت است و علیه تمام عقاید و عادات و اوضاع يك جامعه ای قیام کرده و می خواهد بزرگ ترین انقلاب های فکری و اجتماعی را به وجود آورد، به کسانی که با دعوت او مخالفت دارند، و دعوت او را ضد تمام حیثیات خود می دانند و در مقام منع و دفع او از آیین و مسلک اجتماعی خود هستند، موافق عرف و منطق نیست؛ زیرا نزاع، نزاعی نیست که ملاحظه قرابت و خویشاوندی بتواند آن را پایان دهد و التماس و خواهش در آن اثری داشته باشد، چنانچه آنها هم اگر به پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد می دادند که قرابت و خویشاوندی را رعایت نماید و دعوت خود را ترك کند، منطقی نبود و پذیرفته نمی شد.

پس این تفسیر - که ایراد کننده آن را پسندیده - به نظر بسیار سست و با منطق قرآن مناسبت ندارد و خودبه خود مردود است.

سومین تفسیر این است که مراد این باشد که من برای تبلیغ اجری نمی خواهم و مودت خویشاوندی باعث شده و مرا به تبلیغ برانگیخته است. این وجه را «سید قطب» در تفسیر فی ظلال القرآن (1) بیان کرده است، ولی این تفسیر از دو تفسیر قبل سست تر و نامقبول تر است؛ زیرا تبلیغ احکام خدا و ادای رسالت، انگیزه اش علاقه و محبت خویشاوندی

ص: 124

نیست که منحصرأً به این علت آنها را دعوت و تبلیغ کرده باشد، بلکه علتش امر و فرمان خدا و ادای مأموریت و رسالت الهی است.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام درباره آیه مودت

به نظر می رسد کسانی که سه تفسیری را که به آن اشاره شد، مطرح کرده و دنبال نموده اند، غرضشان دست و پا کردن و انکار فضیلت اهل بیت علیهم السلام و تعصب باطل مذهبی باشد. اما تفسیر صحیح این آیه و سایر آیات قرآن (که حجت و معتبر و تفسیر به رأی و هوا و تعصب نباشد) تفسیر اهل بیت علیهم السلام است که اجماع دارند بر اینکه آیه در موضوع مودت و تعظیم ذی القربى و عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و صحّت انتساب این تفسیر به اهل بیت مثل امیرالمؤمنین و امام حسن و زین العابدین علیهم السلام از مسلمّات است و علاوه بر شیعه، اهل سنت نیز در روایات متعدد آن را روایت کرده اند و معلوم است که کسی از اهل بیت علیهم السلام، اعلم به علوم قرآن و شأن نزول و موارد آن نیست، و قول احدی بر قول آنها راجح نمی شود.

بنا بر این تفسیر، خطاب عام و متوجّه به همه امت است و با تفسیر: (وَمَنْ يَّقْتَرِفْ حَسَنَةً) (1) که از امام مجتبی علیه السلام وارد شده (2) و با تفسیر آیه: (أَمْ يَقُولُونَ

ص: 125

1- شوری، 23.

2- . فرات کوفی، تفسیر، ص 197 - 198؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 33؛ مفید، الارشاد، ج 2، ص 7 - 8؛ طوسی، الامالی، ص 270؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 9، ص 49 - 50.

اَفْتَرَىٰ عَلَيَّ اللّٰهَ كَذِبًا (1) و آیه: (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ...) (2) موافق است و به هر حال تفسیر اهل بیت علیهم السلام بنا بر مذهب شیعه و بنا بر روایات متواتر از طرق اهل سنت، حجت و معتبر است و ترك آن جایز نیست؛ زیرا امن از ضلالت و گمراهی، بر حسب حدیث متواتر ثقلین، در تمسك به آنهاست و ما در کتابی که در حجیت اقوال ائمه علیهم السلام و وجوب رجوع به آنها در تمام علوم اسلامی نگاشته ایم، این موضوع را به طور کامل با ادله بسیار ثابت کرده ایم.

3. ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر

در اینجا لازم به تذکر است که استثنا بر این چهار وجه، یا منقطع است یا متصل، اگر منقطع باشد معنا این می شود که مودت فی القربی اجر نیست، که در این صورت «الّا» به معنای «لکن» می شود.

و اگر متصل و حقیقی باشد که فقط بنا به تفسیر اول و دوم و چهارم صحیح است و معنایش این است که مودت فی القربی برای من مانند اجر است، اجری که سود آن برای اجردهنده است نه گیرنده. (3)

ص: 126

1- شوری، 24.

2- . شوری، 25.

3- حضرت مستطاب آیت الله العظمی آقای حاج سید محمدرضا گلپایگانی (رحمه الله)، به مناسبتی، در این مورد بیان لطیفی فرمودند، که خلاصه آن این است: مفهوم آیه، مثل این است که طبیب بسیار حاذق عارف به امراض و معالجات، به بیماران خود بگوید: من از شما مزد و حق الطبايه (ویزیت) نمی خواهم، مزد من و ویزیت من این است که شما به نسخه و دستوری که می دهم، عمل کنید.

چنانچه این آیه هم بر همین معنا دلالت دارد: (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهَوْ لَكُمْ)؛ (1)

«بگو آنچه را از اجر از شما می خواهم پس آن برای خودتان است».

چون ثواب موَدّت قریبی نیز به خودشان عاید می شود.

و این عیناً مثل همان توصیه طیب است به عمل به دستور و نسخه؛ زیرا موَدّت قریبی از ارکان بزرگ اسلام و مراجعه به آنها و پیروی و اطاعت از آنها، سبب استقامت بر امر دین و آشنایی به معارف و علوم اسلام، و مانع از انحراف از صراط مستقیم است، و این لطف بیانی است در این موارد، برای اینکه مخاطب اشتیاقش زیاد شود؛ مانند آیه:

(مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا) (2)

«کیست که به خدا قرض نیکویی دهد».

بنابراین، این به هر معنایی که تفسیر شود و به خصوص به تفسیر صحیح که همان موَدّت عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، هیچ ناسازگاری با آیاتی مثل (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) (3) ندارد.

ص: 127

1- . سبأ، 47.

2- بقره، 245.

3- فرقان، 57.

و مثل اینکه در خود دعا نیز به دفع توهم تنافی عنایت شده است؛ زیرا بلافاصله پس از جمله: «ثُمَّ جَعَلْتُ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَ لِمَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتُ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (1) می فرماید:

«وَقُلْتُ: (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) (2) وَقُلْتُ: (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا)، (3) فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ وَالْمَسْئَلُكَ إِلَيَّ رِضْوَانًا»؛

«پس قرار دادی اجر محمد صلی الله علیه و آله را مودت اهل بیت او در قرآن و فرمودی: بگو: نمی خواهم از شما اجری را، مگر مودت قریبی و عترتم را و فرمودی: آنچه را از شما به عنوان مزد سؤال می کنم، آن از برای شماست؛ و فرمودی: سؤال نمی کنم بر تبلیغ رسالت از شما مزدی را، مگر کسی را که بخواهد بگیرد به سوی خدا راهی را (راه ولایت و مودت اهل بیت) پس اهل بیت می باشند راه به سوی تو، و محل سلوک به سوی خشنودی تو».

ص: 128

1- شوری، 23.

2- سبأ، 47.

3- فرقان، 57.

آیا اگر ایرادکننده در همین دعای ندبه دقت می کرد، جایی برای ایرادی که کرده می دید؟ و آیا مع ذلك احتمال منافات می داد؟ انصافاً این حقیقت از دعا که استشهاد به قرآن است نکته علمی و جالبی را متضمن است و لطف تعبیرات آیات را نشان می دهد، و این معنا را می پروراند که اجر رسالت، موذت عترت است و سودش برای خود مردم است و مانند اجرها و مزدهایی که سودش را مزدگیرنده می برد نیست و دیگر آنکه موذت عترت، راه خداست و از کسانی خواسته می شود که بخواهند سالک راه خدا شوند.

فخررازی در تفسیر خود، پس از مطالبی که در این زمینه دارد، می گوید: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) از باب قول شاعر است:

وَلَا عَيْبَ فِيهِمْ غَيْرَ أَنَّ سِيُوفَهُمْ *** بِهَا مِنْ قِرَاعِ الدَّارِعِينَ فُلُولُ

و عیبی نیست در ایشان غیر از اینکه شمشیرهایشان از بس به زره پوشان خورده، خرد شده است.

پس معنای آیه این می شود که: من طلب نمی کنم از اجر مگر این را و این در حقیقت اجر نیست. (1)

4. روایات اهل سنت در تفسیر آیه موذت

روایات و احادیثی که موافق با عقیده شیعه در تفسیر این آیه از طرق

ص: 129

1- فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 27، ص 594.

اهل سنت وارد شده، در جوامع بزرگ حدیث و مسانید و معاجم و تفاسیر و تواریخ، تخریج شده است که از آن جمله چند حدیث برای مزید بصیرت و روشنی چشم دوستان اهل بیت علیهم السلام در اینجا نقل می کنیم:

1 - در تفسیر ابی السعود(1) و تفسیر نسفی(2) و الکشاف(3) و تفسیر الواضح(4) و تفسیر قرطبی(5) و تفسیر فخر رازی(6) و تفسیر ابن کثیر(7) و تفسیر بیضاوی(8) و تفسیر نیشابوری و فتح القدیر(9) و ذخائر العقبی(10) و طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم و احمد به نقلاً للصواعق المحرقة(11) و هیشمی در مجمع الزوائد(12) و احیاء المیت

ص: 130

-
- 1- . ابی السعود، تفسیر، ج 8، ص 30.
 - 2- . نسفی، تفسیر، ج 4، ص 101.
 - 3- . زمخشری، الکشاف، ج 4، ص 219 و 220.
 - 4- . حجازی، تفسیر الواضح، ج 3، ص 368.
 - 5- . قرطبی، تفسیر، ج 16، ص 21 - 22.
 - 6- . فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 27، ص 595.
 - 7- . ابن کثیر، تفسیر، ج 4، ص 121 - 122.
 - 8- . بیضاوی، تفسیر، ج 5، ص 128.
 - 9- . شوکانی، فتح القدیر، ص 537.
 - 10- . طبری، ذخائر العقبی، ص 25.
 - 11- . ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ص 258 - 259.
 - 12- . هیشمی، مجمع الزوائد، ج 7، ص 103؛ ج 9، ص 168.

بفضائل اهل البيت (1) از ابن منذور و ابن ابی حاتم و ابن مردویه در تفاسیرشان، و طبرانی در المعجم الکبیر و جماعت دیگر، همه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که چون آیه مودت نازل شد، از آن حضرت سؤال شد که نزدیکانت که بر ما مودت و دوستی آنها واجب شده کیستند؟ فرمود: «عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَابْنَهُمَا؛ علی و فاطمه و دو پسر آنها».

و این حدیث را معاصرین از اهل سنت مانند عبدالفتاح مکی در کتاب ملتقى الاصفیاء فی مناقب الامام علی و السبطين و الزهراء (2) و شیخ محمد سعید کردی در نشر الاعطار المحمدية فی الدیار الاسلامیه (3) روایت کرده اند.

2- ابن حجر در الصواعق (4) از ابوالشیخ و دیگران روایت کرده است که آنها نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

«فِينَا آلِ حَمِ آيَةٍ، لَا يَحْفَظُ مَوَدَّتَنَا إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ، ثُمَّ قَرَأَ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ (5)

ص: 131

-
- 1- . سیوطی، احیاء المیت بفضائل اهل البيت عليهم السلام، ص 19 - 20، ح 2.
 - 2- . مکی، ملتقى الاصفیاء فی مناقب الامام علی و السبطين و الزهراء، ص 11.
 - 3- . کردی، نشر الاعطار المحمدية فی الدیار الاسلامیه، ج 2، ص 52.
 - 4- . ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص 258 - 259.
 - 5- . شوری، 23.

«درباره ما آل حم آیه ای نازل شده است، دوستی ما را نگه نمی دارد جز هرکسی که مؤمن باشد، سپس این آیه را خواند.

و متقی هندی در کنز العمال(1) آن را روایت کرده است و خلاصه مضمون این است که می فرماید: در شأن ما آل حم، آیه ای است که حفظ نمی کند مودت ما را مگر کسی که مؤمن باشد، سپس این آیه را (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...) قرائت فرمود.

صاحب مجمع البیان می فرماید: به این معنا، کمیت در این شعر اشاره کرده است:

وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حَمِ آيَةً*** تَأْوَلَهَا مِنَّا تَقِيٌّ وَمُعْرَبٌ(2)

«درباره شما در آل حم آیه ای را یافتیم، آن آیه را از ما پرهیزکار و بیانگر تأویل کرده است».

3 - تفسیر طبری(3) از سعید بن جبیر و عمرو بن شعیب، و الدر المنثور(4) از ابن عباس، و تفسیر قرطبی از علی بن حسین(علیهما السلام) و عمرو بن شعیبو سدی روایت کرده اند که مراد از قریبی، قریبای رسول خداست، یعنی:

ص: 132

1- .متقی هندی، کنز العمال، ج2، ص290.

2- . طبرسی، مجمع البیان، ج9، ص49.

3- . طبری، جامع البیان، ج25، ص34.

4- . سیوطی، الدر المنثور، ج6، ص5-7.

«إِلَّا أَنْ تَوَدُّوا فِي قَرَابَتِي وَأَهْلِ بَيْتِي»؛ (1)

«مگر اینکه نزدیکیان و اهل بیت مرا دوست بدارید».

و در احیاء المیت (2) از سنن سعید بن منصور، از ابن جبیر نقل کرده است.

4- ابن حجر در الصواعق (3) از بزاز و طبرانی از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در ضمن خطبه ای روایت کرده است که فرمود:

«وَأَمَّا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَوَدَّتَهُمْ وَمُؤَالَاتَهُمْ، فَقَالَ: فِينَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: (قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...);

«من از اهل بیتی هستم که مودت و موالاتشان را خدا واجب فرموده است، پس فرمود: درباره ما نازل شده است بر محمد صلی الله علیه و آله آیه: (قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...).

5- حاکم در المستدرک (4) نیز از حضرت مجتبی علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

ص: 133

1- قرطبی، تفسیر، ج 16، ص 21-22.

2- سیوطی، احیاء المیت بفضائل اهل البیت علیهم السلام، ص 19، ح 1.

3- ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص 259.

4- حاکم نیشابوری، المستدرک، ج 3، ص 172.

«وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا، فَأَقْتَرِفُ الْحَسَنَةَ مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛

«من از اهل بی‌تی هستم که مودت‌شان را بر هر مسلمان، خدا واجب قرار داده و به پیغمبرش فرموده: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...)) و به جا آوردن حسنه، مودت ما اهل بیت علیهم السلام است.».

و الصواعق نیز این حدیث را روایت کرده است. (1)

6 - طبری به سند خود روایت کرده است که آنگاه که علی بن حسین (علیهما السلام) را به اسیری به دمشق آوردند، مردی از اهل شام به آن حضرت گفت:

سپاس خدای را که شما را کشت و مستأصل کرد و ریسمان فتنه را قطع نمود.

حضرت به او فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟

مرد گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: آیا آل حم را خوانده‌ای؟

ص: 134

مرد (از روی تعجب) گفت: قرآن خوانده ام و آل حم را نخوانده ام؟

امام علیه السلام فرمود: این آیه را نخوانده ای: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (1)

مرد گفت: شما هر آینه ایشانید؟

امام فرمود: بله. (2)

و ابن حجر در الصواعق (3) از طبرانی، و دیگران این حدیث را روایت کرده اند.

7 - حلیة الاولیاء (4) به سند خود از جابر روایت کرده است که مردی اعرابی به محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و عرض کرد: یا محمد! اسلام را بر من عرضه بدار.

فرمود: شهادت بدهی به اینکه معبودی غیر از خدا نیست، و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست.

اعرابی عرض کرد: آیا مزدی از من می خواهی؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، مگر مودت و دوستی نزدیکان را. اعرابی عرض کرد: نزدیکان من، یا تو؟

ص: 135

1- شوری، 23.

2- . طبری، جامع البیان، ج 25، ص 33.

3- . ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص 259 و با تفاوت در نقل.

4- . ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج 3، ص 201.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیکان من.

اعرابی عرض کرد: دست بده با تو بیعت کنم.

فَعَلَى مَنْ لَا يُحِبُّكَ وَلَا يُحِبُّ قُرْبَانَكَ لَعْنَةُ اللَّهِ؛

بر آن کس که تو و نزدیکانت را دوست نمی دارد لعنت خدا باد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آمین.

و این حدیث را «زرقانی» در شرح المواهب و دیگران روایت کرده اند.⁽¹⁾

8 - طبرانی در المعجم الكبير و الاوسط، روایت کرده است که انصار خواستند برای رسول خدا صلی الله علیه و آله مالی جمع کنند. خدمت حضرت مطرح کردند. خداوند این آیه را نازل فرمود: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...)⁽²⁾ وقتی از خدمت حضرت بیرون آمدند، بعضی گفتند این را فرمود: که ما در راه اهل بیت او جنگ کنیم، و آنها را یاری کنیم. این آیه نازل شد: (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا)⁽³⁾ تا (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ).⁽⁴⁾ (5)

ص: 136

1- . کردی، نشر الاطوار المحمدية في الديار الاسلاميه، ص 70 - 71.

2- شوری، 23.

3- شوری، 24.

4- . شوری، 25.

5- . طبرانی، المعجم الكبير، ج 12، ص 26 - 27؛ همو، المعجم الاوسط، ج 6، ص 49.

نظیر این روایت در شرح الناسخ و المنسوخ(1) و در الصواعق(2) از بغوی و ثعلبی روایت شده و واحدی نیز در اسباب النزول(3) و ابن سلامه در الناسخ و المنسوخ(4) آن را روایت کرده اند.

9 - ابن اثیر جزری در اسدالغابه(5) از حیب بن ابی ثابت در ضمن حدیثی قریب به این مضمون روایت کرده است که شیوخ انصار به حضرت علی بن حسین(علیهما السلام) عرض کردند: شیوخ ما برای ما حدیث کرده اند که خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتند، و از آن حضرت اجازه خواستند که خانه و اموال خود را به آن حضرت واگذار کنند، برای آنچه که خدا به آنها به سبب پیغمبر عطا فرمود و آنها را تفضیل و برتری داد و به سبب پیغمبر گرامی داشت. خدا این آیه را نازل کرد (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...)، شیوخ انصار به امام زین العابدین علیه السلام عرض کردند: نَحْنُ نَدُلُّكُمْ عَلَى النَّاسِ؛ یعنی ما کمک برای شما هستیم در برابر مردم.

ص: 137

-
- 1- . قاری، شرح الناسخ و المنسوخ، ص 273.
 - 2- . ابن حجرهیتمی، الصواعق المحرقة، ص 259 - 260.
 - 3- . واحدی، اسباب النزول، ص 251.
 - 4- . ابن سلامه، الناسخ و المنسوخ، ص 165 - 166.
 - 5- . ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج 5، ص 367.

10 - ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر آیه (وَمَنْ يَّقْتِرِفْ حَسَنَةً) که اقرار حسنه، مودت آل محمد علیهم السلام است. (1)

11 - ابن حجر در ذیل آیه پنجم از آیات نازل شده در مورد اهل بیت علیهم السلام در الصواعق (2) در ضمن حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که در جمله اوصاف ائمه اهل بیت علیهم السلام فرمود:

«الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً وَبَرَّاهُمْ مِنَ الْآفَاتِ وَأَفْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِي الْكِتَابِ»؛

«آن چنان کسانی که خدا رجس را از ایشان برده و پاک قرار داده پاک قرار دادنی، و از آفات بری ساخته و دوستی ایشان را در کتاب واجب کرده است».

اینها برخی از روایاتی است که از طرق اهل سنت روایت شده است و هرکس طالب زیاده بر این باشد می تواند به کتاب خصائص الوحی المبین فی مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام و عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار ابن بطریق، و الفصول المهمة فی معرفة الائمة ابن صباغ مالکی رجوع نماید.

آیا باین همه روایات از اهل سنت، عجیب نیست اگر کسی که خود

ص: 138

1- . سیوطی، احیاء المیت بفضائل اهل البیت علیهم السلام، ص 20، ح 3.

2- . ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص 233.

را شیعه می داند، با عکرمه خارجی و اعدای اهل بیت موافقت نموده و تفسیر مأثور از آنها را ترك كند و با دشمنان آنها که فاقد علم و دانش، یا معاند و متعصب بوده اند، هم آواز شود؟

آیا کسی از حضرت علی بن ابی طالب، و حضرت مجتبی و امام زین العابدین و سایر ائمه علیهم السلام اعلم به تفسیر قرآن و شأن نزول آن است؟

آیا این همه تفاسیر نقل های ارباب و روایات، در اینکه این چهار آیه سوره شوری مدنی است، کافی نبود که اقلماً ایرادکننده به طور قطع این آیات را مکی نشمارد، و قول اهل بیت علیهم السلام را رد نکند؟

حال که علی رغم تمام روایات وارده می گوید: این آیات مکی است، جا داشت در چنین مقامی که می خواهد متن دعای ندبه را تضعیف کند به قول مخالف هم اشاره ای نماید و میان دعوا نرخ تعیین نکند.

واقعاً من نمی دانم غرض از این شبهه تراشی ها و انکار فضایل اهل بیت علیهم السلام چیست؟

باشد تا روز داوری برسد و در دادگاه عدل الهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله خجالت بکشند و از این گفته ها و انکار فضایل اهل بیت آن حضرت پشیمان شوند.

اگر افرادی در قلب تشیع این صداها را ناهنجار را بلند کرده اند، دیگران از خارج به ولای اهل بیت علیهم السلام می پیوندند. حتی فردی مثل عبدالباقی عمری فاروقی شاعر و ادیب معروفی که نسبش به عمر

بن خطاب منتهی می شود و دیوانش التریاق الفاروقی پر است از مداخل و فضایل ائمه اثنی عشر علیهم السلام به خصوص مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام در قصیده «الباقیات الصالحات» در این موضوع این گونه داد سخن می دهد:

سَلِ الدَّعِي بَنَ زِيَادِ الَّذِي *** إِلَى أَبِي أَبِي يَزِيدَ نُسْبًا

الْمُصْطَفَى وَابْنَتُهُ وَصِهرُهُ *** لِمَنْ غَدَا جَدًّا وَأُمَّ وَأَبًا

وَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ لِمَا نَزَلَتْ *** مَعَ النَّبِيِّ بِالْعَبَا مَنْ احْتَبَا

وَعَهْدُ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ *** أَجْرٍ لِمَنْ بِهِ الْوَلَا قَدْ وَجَبَا (1)

و شافعی هم در این مورد می گوید:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ *** فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ

كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْتُمْ *** مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ (2)

ص: 140

1- . عمری موصلی، التریاق الفاروقی، ص 95؛ ر.ک: امین عاملی، اعیان الشیعه، ج 1، ص 625. پیرس از زنازاده ابن زیاد که به پدر یزید نسبت داده شده است، پیامبر مصطفی و دخت او و داماد او به چه کسی منسوب هستند از جهت جد و مادر و پدر؛ وقتی آیه (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ) (آل عمران، 61) نازل شد همراه پیامبر چه کسانی به عبا پیچیده شده بودند؛ و پیمان (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) (اشاره به آیه 23 سورة شوری) برای چه کسانی دوستی و ولایت را واجب کرده است؟.

2- . ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص 228. ای اهل بیت رسول خدا، دوستی شما از جانب خدا واجب است که در قرآن آن را نازل کرده است، کفایت می کند. در بزرگی مقام شما همین بس که هرکس بر شما صلوات نفرستد نمازی برای او نیست (نمازش صحیح نیست).

و شمس الدین ابن عربی هم در این معنا می گوید:

رَأَيْتُ وَلَآئِي آلَ طه فَرِيضَةً***عَلَى رَغَمِ أَهْلِ الْبُعْدِ يُورِثُنِي الْقُرْبَا

فَمَا طَلَبَ الْمَبْعُوثُ أَجْرًا عَلَى الْهُدَى***بِتَبْلِيغِهِ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى(1)

دیگری می گوید:

هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى لِمُعْتَصِمٍ بِهَا***مَنَاقِبُهُمْ جَاءَتْ بِوَحْيٍ وَإِنزَالٍ

مَنَاقِبُ فِي الشُّورَى وَسُورَةُ هَلْ أَتَى***وَفِي سُورَةِ الْأَحْزَابِ يَعْرِفُهَا التَّالِي

وَهُمْ آلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى فَوَدَّادُهُمْ***عَلَى النَّاسِ مَفْرُوضٌ بِحُكْمٍ وَإِسْجَالٍ(2)

ص: 141

-
- 1- . ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص 259. ولایت خودم را نسبت به آل طه خاندان پیامبر را واجب دیدم که برخلاف کسانی که از ایشان دورند، این عقیده، موجب قرب به خدا می گردد. پس پیغمبر مبعوث را بر تبلیغ هدایت، جز دوستی خاندانش را طلب نکرد.
 - 2- . ابن طلحه شافعی، مطالب السؤل، ص 41؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ج 1، ص 161. ایشان (خاندان پیامبر اعزوه الوثقی و دستگیره استوارند برای کسی که به آن چنگ زند. مناقب ایشان توسط وحی و نزول قرآن آمده است. مناقبی که در سوره شوری و سوره هل اتی و سوره احزاب آمده که تلاوت کننده آنها را می شناسد. و ایشان اهل بیت مصطفایند و دوستی ایشان نیز بر مردم به حکم و تأکید خدا واجب شده است.

11- دعای ندبه و عقل

ایراد دیگر این است که: دعای ندبه با عقل مخالف است؛ زیرا این دعا را در هزار مکان و مسجد و خانه می خوانند. آیا امام زمان علیه السلام همه جا حاضر و شنوا و لا مکان است، و حاضر في كل مکان است مانند خدا؟ البته خیر؛ زیرا امام صفات خدا را ندارد، و امام حسین علیه السلام فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَنِ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ» و اگر همه جا حاضر نیست، پس چرا در این دعا او را صدا می زنند و می گویند:

«يَا ابْنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ! يَا ابْنَ النَّجَبَاءِ الْأَكْرَمِينَ»؛⁽¹⁾

«این پسر سادات مقربین، ای فرزند نجبای اکرمین».

آیا نداکردن و خطاب نمودن، مخاطب و منادی نمی خواهد؟

ص: 142

1- مشهدی، المزار، ص 580؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 1، ص 509.

آیا مخاطبی که بشنود، همه جا هست یا خیر؟ خود این دعا که می گوید امام همه جا نیست؛ زیرا در اواخر می گوید:

«فَبَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَامًا»؛⁽¹⁾

«ای خدا سلام و تحیت ما را به امام برسان».

اگر امام همه جا هست، دیگر خدایا سلام ما را به او برسان نمی خواهد، خودش می شنود؟ اگر امام حسین علیه السلام همه جا حاضر است دیگر «فطرس ملک» سلام شیعیان را به او می رساند یعنی چه؟ اگر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله همه جا هست، پس چنانچه در کتاب الکافی⁽²⁾ و وسائل الشیعه (بَابُ اسْتِحْبَابِ زِيَارَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَوْ مِنْ بَعِيدٍ)،⁽³⁾ است. چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من سلام امتم را از راه دور نمی شنوم؛ بلکه ملائکه الهی به من می رسانند».

پس جایی که پیغمبر خدا - که اشرف از تمام مخلوقات است - همه جا حاضر و شنوا نیست، چگونه جانشین او همه جا حاضر و شنواست؟ اگر امام همه جا حاضر است؟ چرا علمای شیعه روایت کرده اند که ملائکه نامه اعمال را خدمت او می برند؟ اگر خود او حاضر است، دیگر نامه رسان نمی خواهد.

پس بدان، که محال است يك نفر، دو نفر یا هشت نفر بشود و در

ص: 143

1- . مشهدی، المزار، ص 583؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 1، ص 512.

2- کلینی، الکافی، ج 4، ص 552 - 553.

3- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 14، ص 337 - 339.

آن واحد، در هشت مکان باشد. اگر هشت نفر شد يك نفر نیست، چه برسد به اینکه هزاران جا باشد؟

آیا عقل حجت نیست؟ عقل می گوید محال است شیء واحدی در يك آن در دو مکان باشد، چه برسد به صد مکان! ما از این مردم عوام می پرسیم، آیا اگر امیرالمؤمنین همه جا بود، چگونه او را در مسجد کوفه شهید کردند؟ آیا پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله چون از مکه فرار نموده و به مدینه رفت، باز هم در مکه بود یا خیر؟ آیا امامی که همه جا هست، در حمام زنانه، در میخانه و در امکانه فساد، همه جا هست یا خیر؟ اگر هست پس به همه زنان مردم محرم است! اگر به هر زنی محرم بود، پس چرا با خواندن عقد زنی را به خود محرم می نمود؟ آیا امام مانند خدا بدون تکلیف است و حلال و حرامی برای او نیست؟ اگر مکلف است پس چرا او که در همه جا هست نهی از منکر نمی کند، و از امکانه فساد جلو نمی گیرد؟

جواب:

اولاً: هیچ يك از این اشکالات و پرسش ها با فرض صحّت آن در موارد دیگر، نسبت به دعای ندبه وارد نیست؛ زیرا این دعا برای ندبه است، و اظهار تأسف از غیبت امام، و نگرانی از بدی اوضاع و ابراز علاقه به ظهور حکومت حقّ، و ... و در مثل این مورد، گوینده بعید راقرب، و غایب را حاضر و بلکه گاهی مرده را زنده فرض می کند

ص: 144

و اظهار تأثر می نماید، مخاطب هرکه باشد، خواه بشنود یا نشنود، مانند نوحه و مرثیه بر میت که به او خطاب می شود، و در صد جا او را می خوانند، و در اشعار از این گونه خطاب ها بسیار است.

ثانیاً: از کجا می گوید که با خبر بودن امام و رسیدن ندا و سلام شیعیان به آن حضرت، ملازمه دارد با اینکه حضرت در همه جا حضور حقیقی جسمانی داشته باشد؟!

کسی که می گوید: امام به اذن خدا در همه جا هست، غرضش این است که از همه جا اطلاع دارد، و فاصله زمان و مکان، مانع از علم و رؤیت آن حضرت نمی شود، و سلام و خطاب مردم به او می رسد، خواه به توسط فطرس یا ملائکه دیگر، و خواه بدون واسطه.

در اینجا سخن از کیفیت و نحوه علم و اطلاع امام به سلام و خطاب ما، و فرق بین سلام بعید و قریب مطرح نیست، و واقع این موضوع هر نحو باشد، به دعای ندبه و مطالب حقّ دیگر ضرر نمی زند؛ که شما به «بَابُ اسْتِحْبَابِ زِيَارَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَوْ مِنْ بَعِيدٍ» از وسائل الشیعه (1) و غیره استشهاد کرده و می گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من سلام امتم را از دور نمی شنوم بلکه ملائکه الهی به من می رسانند»؛ مگر حال که ملائکه سلام و خطاب را می رسانند، فرمود سلام نکنید؟

مقصد از این احادیث همین است که سلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله را ترك نکنید

ص: 145

و گمان ننمایید که آن حضرت از سلام شما مطلع نمی شود. این گونه روایات همه مؤید خطاب و ندا و سلام است، وانگهی حقیقت و نحوه این شنیدن و رسیدن سلام و ندا بر ما معلوم نیست، اما لازم هر دو را که علم پیغمبر و امام به ندا و سلام است، از آن استفاده می کنیم. در این مطالب که به نقل ثابت می شود، همین قدر که عقل حکم به امتناع آن نکند، و حتی به طور اعجاز، احتمال آن را بدهد، قبول می کنیم و تسلیم هستیم.

چرا شما می گوید: این گونه روایات متن دعای ندبه را ضعیف یا خلاف عقل می سازد؟ این روایت این را می پروراند که در حال ممات پیغمبر صلی الله علیه و آله هم، نسبت به ایشان مثل این وظایف را که در حال حیات انجام می دادید - از قبیل استغاثه و توسل به آن حضرت - انجام بدهید، پیغمبر صلی الله علیه و آله مطلع می شود.

به علاوه می توان گفت: ظاهر این اخبار، بیان کننده فرق بین نحوه و کیفیت اطلاع از قریب و بعید و شنیدن و رسیدن نیست، تا کسی مفهوم بگیرد و بگوید از دور نمی شنود، بلکه ظاهر این است که برای دفع توهم کسانی که ندا و سلام از بعید را استبعاد می نمایند - چون سلام در مقابل قبر مطهر و در نفس روضه منوره متعارف بوده و آن را مسموع می دانستند - می فرماید، سلام از قریب را که می شنود و سلام از بعید هم به آن حضرت می رسد، یا خودش می رسد، چنان که مقتضی اکثر روایات این باب است، و یا به وسیله ملائکه، چنان که روایت

ضعیفی بر آن دلالت دارد. غرض این است که آن را هم می شنود، نه اینکه مراد این باشد که از دور نمی شنود؛ ولی از نزدیک می شنود.

به هر حال شنیدن از دور موضوعی است که در دنیای ما عملی شده است. نسبت به عالم برزخ که معلوم نیست این فاصله های زمان و مکان در آنجا مانع از شنیدن و رؤیت باشد، یا نسبت به روح مقدس پیغمبر و امام که به مراتب لطیف تر و کامل تر از فرشته است مخصوصاً به طور اعجاز، به هیچ وجه استبعاد ندارد.

ثالثاً: اینکه گاهی به عبارت دعا «فَبَلِّغُهُ مِّنَّا تَحِيَّةً وَسَلَامًا» و گاهی به اینکه چون ملائکه نامه اعمال را خدمت آن حضرت می برند و به ایشان عرضه می دارند، استشهاد می کنید بر اینکه امام همه جا حاضر نیست و گاهی می گویند چون «فطرس» سلام شیعه را به امام حسین علیه السلام می رساند، پس معلوم می شود امام همه جا حاضر نیستند.

جوابش این است که: مگر ما می گوئیم امام علیه السلام در هر مجلس و مکان حضور دارند؟ آنچه در این مورد گفته می شود و صحیح است، این است که امام علیه السلام به هر کجا و هر مکان اراده کند به اذن الله تعالی می تواند برود، و به احوال رعایا و شیعیان خود و آنچه تحت نظر ولایت او قرار گرفته، ناظر و آگاه است.

و جمله «فَبَلِّغُهُ مِّنَّا تَحِيَّةً وَسَلَامًا» با این معنا هیچ منافاتی ندارد؛ زیرا ممکن است امام خودش از سلام و عرض ادب ما آگاه باشد، ولی ما

برای قابل شدن سلام و رفع موانع قبول، از خداوند درخواست ابلاغ آن را می‌کنیم، مثل آنان که در محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله یا در حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله از خدا می‌خواهند که تحیت آنها را به پیغمبر صلی الله علیه و آله ابلاغ فرماید.

و در موضوع ملائکه ای که اعمال را به آن حضرت عرضه می‌دارند و فطرس که سلام شیعیان را می‌رساند، جوابش این است که این هم دلیل بر عدم علم امام علیه السلام نیست، چنانچه ملائکه حفظه، دلیل بر عدم علم خدا به اعمال مردم نیست.

هرچه آنجا بگوییم اینجا هم می‌گوییم. این امور برنامه‌هایی است برای تربیت و تنبیه مردم، و در واقع الطافی است از جانب خدا و هیچ يك دليل بر عدم علم خدا و پیغمبر و امام نمی‌شود.

رابعاً: اینکه می‌گوید اگر امام علیه السلام در همه جا حاضر باشد لازم می‌شود که يك نفر، چند نفر بلکه چند هزار نفر و بیشتر باشد، جوابش این است که ما نمی‌گوییم امام علیه السلام در همه جا به معنایی که شما می‌گویید حاضر هستند؛ ولی می‌گوییم امکان دارد که در اماکن متعدد به نحوی از حضور حاضر باشند، و فاصله زمان و مکان نسبت به ایشان برداشته شود. چطور می‌گویید فطرس همه جا حاضر می‌شود، و سلام شیعیان را از هر شهر و مجلس به عرض آن حضرت می‌رساند؟ ولی برای امام علیه السلام این معنا را امکان پذیر نمی‌دانید؟

آقای عزیز! ملك الموت يك نفر بیشتر نیست، چطور در يك آن، در دو مکان و صد مکان حاضر می شود؟ ما که وارد عالم ملائکه و عوالم روح و جهان برزخ نیستیم، تا حقایق این امور را به طور قاطع بتوانیم تشریح کنیم؛ اما این قدر می دانیم که با يك مشت الفاظ و چون و چرا و استبعادات، نمی توان این امور را انکار کرد. این قدر امکان دارد که بعد و فاصله زمان و مکان برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و بسیاری از ارواح، و برای ملائکه، پرده نباشد و چنانچه قریب چهارده قرن پیش، با این فاصله زمانی طولانی، اوضاع کنونی را می دیدند، امکان دارد از مسافت بعید هم افراد را اگر خواستند، ببینند.

چطور شما با تلویزیون آمریکا را می بینید، اروپا را می بینید، و در يك آن با رادیو صداهای همه جا را می شنوید؟

آقای من! اینها چه اشکالاتی است می کنید، اول معنای حضور امام علیه السلام را در اماکن مختلف بفهمید، بعد این فرمایش را بکنید، اگر نمی فهمید این اشکال های عامیانه چه معنا دارد؟

اگر يك قرن پیش برای شما می گفتند، تا يك قرن دیگر انسان ها همه از مسافت دور همدیگر را می بینند، و در همه جا حاضر می شوند و باهم سخن می گویند، می گفتید این خرافات چیست؟ اینها افسانه است، با عقل سازگار نیست، اما حالا می فهمید آن قضاوت شما منشأش بی علمی و بی اطلاعی بوده است.

شما که می گوئید: نمی شود امام علیه السلام در يك زمان در همه جا حاضر شود، بفرمایید بینم وقتی فلان شخص را که در صفحه تلویزیون شما می بینید، دیگران همه می بینند، در همه جا می بینند، يك نفر چند میلیون نفر شده است؟

جام جهان نما را شنیده اید، چه مانعی دارد که باطن ملکوتی امام علیه السلام مثل همان جام جهان نما باشد، درعین حال که در مسجد کوفه باشد، و آنجا شهید شود، از اقصی نقاط جهان هم مطلع باشد.

شما گمان می کنید اینکه می گوئیم: امام علیه السلام در همه جا حاضر است؛ یعنی باید توی حمام زنانه ها، و توی - العیاذ باللہ - کاباره ها، و مراکز فساد هم تشریف ببرند، مگر هرکس هر کاری را بتواند انجام دهد، انجام می دهد؟ یا می گوئیم از امام علیه السلام رفع تکلیف شده است؟

واقعاً انسان از این سخنان شما که نفهمیده و نسنجیده، پیرامون يك چنین حقایق بلند و عمیق گفته اید، بی اختیار خنده اش می گیرد، و از بلندپروازی های جاهلانه تعجب می کند.

پشه چون داند که این باغ از کی است*** در بهاران زاد و مرگش در دی است

تو که در علم خود زبون باشی*** عارف این علوم؛ چون باشی؟

12- بررسی جمله: «یا ابنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ»

یکی دیگر از مواردی را که در دعای ندبه، بعضی آن را خلاف عقل شمرده اند، این جمله است:

«يَا ابْنَ يَسٍ وَالذَّارِيَاتِ! يَا ابْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ» (1).

یعنی ای پسر یس و بادهای وزنده، و ای پسر کوه طور و اسبان دونده. سپس گفته: این توهین به امام عالی مقام، و به علاوه مخالف عقل است؛ زیرا امام علیه السلام فرزند کوه طور و اسبان دونده نیست. چگونه شیعیان حیا نمی کنند، و این جملات را می خوانند. اگر کسی می گوید چگونه حضرت سجاد علیه السلام فرموده است:

«أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِي، أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَالصَّفَا» (2).

جمله دعای ندبه نیز مانند گفتار حضرت سجاد علیه السلام است.

ص: 151

1- مشهدی، المزار، ص 580؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 1، ص 510.

2- مجلسی، بحار الانوار، ج 45، ص 138؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص 438.

جواب این است که خیر مانند آن نیست؛ زیرا هرکس در هر شهر و یا قصبه ای زندگی کرده و بزرگ شده، می گویند بچه آنجا است؛ مثلاً به قمی می گویند بچه قم است و به کاشانی می گویند بچه کاشان است، و چون حضرت سجاد و یا پدر و جدش علیهم السلام در مدینه و مکه و زمزم و صفا بزرگ شده اند، می فرماید:

«أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَالصَّفَا».

اما امام زمان علیه السلام، نه خودش در کوه طور بزرگ شده و نه پدر و جدش (علیها السلام). به اضافه با جمله «وَالْعَادِيَاتِ وَالذَّارِيَاتِ» چه می کنند؟

به هر حال ما که جرئت نمی کنیم چنین توهینی به امام زمان علیه السلام بنماییم برای خاطر يك دعای بی مدرك!

جواب: اگر فحش و دشنام یاد گرفته بودم، پاسخ می دادم: آیا شما حیا نمی کنید که این جملات را می نویسید و شیعیان را بی حیا می شمارید؟ فقط عرض می کنم:

عجب اشتباه غریبی، یا عجب مغلطه کاری بی ذوقی! سخن به این فصاحت و بلاغت را که هر سخن شناس در برابر آن خاضع می شود، و هر اهل معنا آن را درك می کند، چگونه معرفی می کنید؟!

آقا! «الطور»، «العادیات»، «یس»، «الذاریات» و «طه» هر يك اسم یکی از سوره های قرآن است، چنانچه ما می گوئیم:

يَا أَبْنَاءَ الْقُرْآنِ! يَا أَبْنَاءَ الْإِسْلَامِ! يَا أَبْنَاءَ سُورَةِ التَّوْحِيدِ! يَا أَبْنَاءَ الصَّلَاةِ؛

ای فرزندان قرآن، ای فرزندان اسلام، ای فرزندان سوره توحید، ای فرزندان نماز.

و همه صحیح و موافق با ذوق است، یعنی ای تربیت شدگان مکتب قرآن و سوره توحید و اسلام و نماز.

اینجا هم همین طور عرض می کنیم: «ای پسر سوره یس و سوره ذاریات، و ای پسر سوره طور و سوره عادیات، و ای پسر سوره طه و آیات محکمات».

شما مثل کسی که اصلاً قرآن مجید را نخوانده باشد و اسم سوره ها را نشنیده باشد این جمله های روان را این طور به غلط معنا می کنید.

کیست که در معانی این جمله ها شك داشته باشد؟ و حتی معنایی را که شما از این جمله ها کرده اید، احتمال بدهد؟

معنای این جمله ها نه فقط با قرآن مخالف نیست، بلکه کمال موافقت را دارد و کیست سزاوارتر از ائمه علیهم السلام و فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله به این خطابات؟ من که باور نمی کنم يك نفر، هر چه هم کم ذوق باشد، این قدر کج فکر باشد که این جمله ها را مثل شما معنا کند.

به هر حال اگر شما معنای این جمله ها را نمی فهمید و جرئت نمی کنید آن را بگویید، ما و دیگران با صدای بلند می گوئیم، و امام علیه السلام را با این جمله های پر معنا و فیاض، مدح و ستایش می نمایم.

13- دعای ندبه، و کفر و شرک

اگر کسی بگوید: دعای ندبه کفر و شرک است، چون خواندن غیرخدا شرک است، و در این دعا امام علیه السلام را می خوانید و برای حوایج خود او را ندا می کنید و

جواب این است که: اکنون از مرگ ابن تیمیّه (متوفی 728 ق.) بیش از هفتصد سال می گذرد، صدها سال است شبّهات او مطرح شده و پاسخ های مستدل و برهانی، به شبّهات او و پیروانش که فتنه ها برپا کرده و آن همه قتل نفوس مرتکب شدند و تفرقه ایجاد کردند، و آلت دست استعمار شدند، داده شده است و صدها کتاب از اهل سنت و شیعه بطلان این فرقه را آشکار ساخته اند، و اکنون که برخی از پیروان ابن تیمیه و محمّد بن عبدالوهاب رو به اعتدال کرده، و متوجّه می شوند گذشتگان آنها خسارت های جبران ناپذیر به اسلام وارد کردند، و می فهمند که تهمت هایی که به مسلمانان می زدند، و آنها را

ص: 154

کافر و مشرک می شمردند، مبنی بر جمود و تعصب باطل فرقه ای یا تحریک و دسایس سیاسی بوده، نمی دانم چرا این زمزمه ها از نو آغاز شده، و از کجا و کدام منبع استعمارطلب، الهام می گیرند و با التزام به عقاید تشیع، این نغمه ها را برای چه آغاز کرده و مقصدشان چیست؟!

اگر بگوییم تحفه نوظهوری است، که همه می دانند که بچه های شیعیان حجاز و قطیف نیز جواب این شبهه را یاد گرفته اند.

علمایی مانند «کاشف الغطاء» و «سید محسن امین» که افتخار عالم اسلام می باشند، در عصر خودمان به این شبهات جواب داده اند.

مسئله شفاعت و توسل و دعا، همه حدود و ثغور و مرزهایش روشن شده است.

شما بگویید این آیات:

(فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) (1)

«پس نخوانید با خدا احدی را».

و (فُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا)؛ (2)

«بگو: این است و غیر از این نیست که می خوانم پروردگارم را و شریک نمی گیرم برای او احدی را».

ص: 155

1- . جن، 18.

2- . جن، 20.

و (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ)؛ (1)

«به درستی که آن کسانی که غیر از خدا می خوانید، بندگانِ مثل شما هستند».

و (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ)؛ (2)

«و کیست گمراه تر از آنکه می خواند غیر از خدا کسی را که پاسخ به او نمی دهد تا روز قیامت، و ایشان (خواننده شدگان) از خواندن آنها (خوانندگان) غافلند».

چه ارتباطی با دعای ندبه و خطاب به امام عصر علیه السلام دارد که:

اولاً: گفتم مخاطب قراردادن غایب، در مقام اظهار علاقه و تألم از هجر و فراق، و این گونه امور، يك امر عرفی و ذوقی است که غرض خطاب حقیقی نیست؛ بلکه به داعی اظهار اندوه و تأسف این گونه خطابات می شود. بنابراین دعای ندبه به حساب ایرادکننده هم کفر و شرک نخواهد بود؛ زیرا خطاب به داعی دیگر، یا معنای دیگر، استعمال می شود.

ص: 156

1- . اعراف، 194.

2- . احقاف، 5.

ثانیاً: مسلماً دعایی که در آیات شریفه مورد نهی واقع شده، دعای خاصی است؛ زیرا مطلق دعا و خواندن غیر، حتی به قول شما دعا‌های متعارف و روزمره مراد نیست. بنابراین می‌گوییم: آنچه از این آیات استفاده می‌شود، و شواهد بسیار از آیات و اخبار و حکایات، آن را تأیید می‌کند، این است که دعا و خواندن غیر، که منهی عنه و شرك است، این است که غیر خدا را به عنوان اینکه متصرف مستقل و نافذ الامر در اسباب و مسببات کائنات و مالک امور دنیا و آخرت است، در عرض خدا بخوانند، یا او را با خدا، کارساز و شریک قرار داده و خالق و رازق و قاضی الحاجات شمارند.

اما اگر کسی را مقرب بدانیم و بر نظام اسباب از جانب خدا مسلط بشناسیم و او را بخوانیم، در حالی که او در درگاه خدا دارای چنین تقریبی نباشد و چنین تسلط و قدرتی به او عطا نشده باشد، اطلاق شرك بر آن، اگرچه مجازاً صحیح است، ولی به طور حقیقت شاید صحیح نباشد.

بله این عمل، افترا و اختراع بوده و داخل در «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهِ مِنْ سُلْطَانٍ» است ولی ادخال چیزی که «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهِ مِنْ سُلْطَانٍ» است در «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهِ مِنْ سُلْطَانٍ؛ چیزی که خدا بر آن حجت نازل کرده است» هر چند حرام است، ولی «مَا لَا يُنَزِّلُ اللَّهُ بِهِ مِنْ سُلْطَانٍ؛ چیزی که خدا بر آن حجت نازل نمی‌کند»، نیست و شرك حقیقی نمی‌باشد. و کفر بودن آن

هم در صورتی است که به انکار ضروری برگشت کند، و الا بدعتو حرام است.

بنابراین، اگر مثل انبیا و اولیا را که تقرب خاص به درگاه الهی دارند و می دانیم دعایشان مستجاب می شود و به واسطه صدور معجزات و کرامات معلوم شود که باذن الله تسلط بر نظام اسباب دارند، چنانچه درباره عیسی بن مریم (علیها السلام) می فرماید:

(أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ)؛⁽¹⁾

«همانا من از گل، پیکر مرغی را برای شما می سازم».

کسی بخواند که باذن الله کار او را بگشاید، و مشکل او را حل کند، نه کفر است و نه حرام، تا چه رسد به اینکه از او بخواهد که از خدا درخواست کند حاجت او را برآورد؛ چنانچه «حواریین» از عیسی علیه السلام مائده خواستند، و سؤال خود را به صورت این جمله: (هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً...) ⁽²⁾ عرض کردند، و عیسی علیه السلام دعا کرد و مائده نازل شد. ⁽³⁾

حال آیا شما می گوئید: مگر حواریین خودشان نمی توانستند از خدا مسئلت نمایند، و مگر درخواست از خدا واسطه و شفیع لازم دارد؟

ص: 158

1- . آل عمران، 49.

2- مائده، 112 - 113.

3- مائده، 114 - 115.

حاصل اینکه: استشفاع و توسل به انبیا و اولیا - که تقریبشان به درگاه الهی و تسلطشان به امر خدا بر نظام اسباب معلوم است - خواه در حال حیاتشان و خواه پس از ارتحالشان از این دنیا، نه شرك است و نه كفر.

و آیه:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)؛ (1)

«و اگر ایشان، وقتی ظلم به خودشان کردند، آمدند نزد تو، پس از خدا طلب آمرزش کردند، و طلب آمرزش کرد پیامبر برای آنها، هر آینه می یابند خدا را بسیار توبه پذیر و رحیم».

بر رجحان آن صراحت دارد.

و حتی نسبت دادن بعضی کارها که از افعال خاصه الهی است به آنها، مثل شفای امراض - درحالی که نسبت دهنده فقط خدا را شافی و خالق و رازق می داند - كفر نیست؛ زیرا این اعتقاد معلوم او قرینه حالیه است بر اینکه این اطلاقات به نحو مجاز است، که نظایر آن در کلام عرب و عجم زیاد است، مثل «أَنْبَتَ الرَّبِيعُ الْبَقْلَ» که اگر يك فرد مادی

ص: 159

آن را بگویند، بر معنای حقیقی حمل می شود و کفر است و اگر موحد بگوید بر معنای مجازی حمل می شود و چنین کسی، غیر خدا را فاعل این افعال نمی داند، یا فاعل را باذن الله فاعل می داند، مثل:

(أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ): (1)

(به درستی که من از جانب پروردگارتان برای شما معجزه ای آورده ام؛ همانا من از گل، پیکر مرغی را برای شما می سازم و بر آن نفس قدسی می دمم تا به امر خدا مرغی گردد و کور مادرزاد و مبتلای به پستی را به امر خدا شفا داده و مردگان را زنده می کنم).

معلوم است این گونه اطلاقات صحیح است و موحدین در عین حالی که این اطلاقات را جایز می دانند و به انبیا و اوصیا (چه در حال وجودشان در این دنیا و چه پس از رحلتشان به عالم دیگر) متوسل می شوند، انبیا و اولیا را مستقل در تصرف در عرض خدا، و شریک در کار خدا نمی دانند؛ بلکه آنها را عامل ارادة الله و عمال الله می شناسند.

ص: 160

خلاصه سخن اینکه: خواندن انبیا و اولیا برای مقاصد، از شخص موحد (خواه در حیاتشان در این دنیا باشد یا پس از حیات این دنیا باشد) ارتباطی با کفر و شرک ندارد.

در جایی که در قرآن مجید مثل این آیات باشد:

(فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ)؛ (1)

«پس روزی دهید ایشان را از آن».

و (وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ)؛ (2)

«و اگر ایشان می پسندیدند آنچه را خدا و رسول او ایشان را داده اند و می گفتند: بس است خدا ما را، به زودی می آورد ما را خدا از فضل خودش و رسول خدا».

و (وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنِيَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ)؛ (3)

«و انکار نمی کنند مگر اینکه بی نیاز کرده ایشان را خدا و رسول خدا».

چگونه می تواند دعا و بعضی تعبیرات متعارف بین موحدین را نسبت به انبیا و اولیا، کفر و شرک شمرد.

ص: 161

1- . نساء، 8.

2- . توبه، 59.

3- . توبه، 74.

و اما خبر «الدَّعَاءُ مُخَّ الْعِبَادَةِ»⁽¹⁾ دلالت ندارد بر اینکه مطلق افراد دعا و خواندن، عبادت و پرستش و کفر و شرک باشد؛ زیرا اگر مراد از دعا، مطلق انواع آن باشد یقیناً مراد از عبادت در اینجا پرستش خاص نمی باشد؛ زیرا بعضی انواع دعا، مثل دعا و خواندن اشخاص (زید و عمرو و بکر)، پرستش آنها نیست، و ناچار باید در اینجا دعا را به معنای لغوی آن، که ذلّت و خضوع است، گرفت.

و اگر مراد از دعا، مطلق افراد آن نباشد، قدرمتیقن آن، دعا و خواندن مدعو است در نهایت تذلل و خضوع، و درخواست کفایت مهمات و قضای حوایج از او، از این جهت که او فاعل مستقل و قادر مطلق و بالذات، و مالک و قاضی حقیقی حوایج است.

پس هرکس مخلوقی را به این نحو بخواند، عبادت او را کرده و کافر و مشرک است.

اما به غیر این نحو که او را بخواند تا واسطه یا شفیع شود، یا از این جهت او را بخواند که از جانب خدا بر کاری مسلط است، مثل عیسی علیه السلام که بر شفا و ابرای کور مادرزاد و صاحب مرض پیسی باذن الله مسلط بود، عبادت و کفر و شرک نیست.

ص: 162

1- طبرانی، الدعاء، ص 24؛ همو، المعجم الاوسط، ج 3، ص 293؛ ابن فهد حلی، عدةالداعی، ص 24؛ سیوطی، الجامع الصغیر، ج 1، ص 654؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 7، ص 27-28.

و اما اینکه نوشته اید: بهتر این است که دیگران را از گناه خود مطلع نکنید، و خدا ستار العیوب است و هیچ رسول و امامی مانند او مهربان و رحیم نیست، و از جهالت و بدبختی است که خدا بگوید: (أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) (1) و یا بگوید: (وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ) (2) و بنده اعتنا نکند و بگوید: خیر، من باید بنده تو را بخوانم.

پاسخش این است که: گویا این آیه قرآن را نخوانده اید که همان خدایی که می فرماید: (أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)؛ (3)

«و اگر ایشان، وقتی ظلم به خودشان کردند، آمدند نزد تو، پس از خدا طلب آمرزش کردند و طلب آمرزش کرد پیامبر برای آنها، هرآینه می یابند خدا را بسیار توبه پذیر و رحیم».

این آیه ظهور دارد در این معنا که گناه کاران، خواه گناهشان آشکار شده باشد و خواه در پنهان گناهی مرتکب شده باشند، سزاوار است که

ص: 163

1- مؤمن، 60.

2- نساء، 32.

3- نساء، 64.

هم خود استغفار کنند و هم به محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شوند، تا آن حضرت برایشان استغفار کند.

این همان دعا و خواندن خدا و سؤال از فضل خداست، و در نهایت این دعا گاهی بدون واسطه و گاهی با واسطه انجام می گیرد و هر دو بجا و به موقع است.

اگر این سخن شما درست بود و این گونه دعا، کفر و شرک بود، وقتی فرزندان یعقوب علیه السلام او را خواندند که برایشان استغفار کند و گفتند:

(يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ)؛ (1)

در جواب آنها نمی فرمود:

(سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)؛ (2)

«زود باشد که استغفار کنم برای شما از پروردگارم به درستی که اوست آمرزنده و مهربان».

اگر این منطق باطل شما صحیح بود، حضرت یعقوب پیغمبر علیه السلام به آنها می گفت: شما خودتان خدا را بخوانید، این چه جهالت و بدبختی است که خدا خودش فرموده مرا بخوانید و شما مرا می خوانید

ص: 164

1- . یوسف، 97.

2- . یوسف، 98.

و واسطه قرار می دهید و کفر و شرک می گوئید؟ آیا پیغمبر خداصلی الله علیه و آله بهتر می دانست یا شما؟

آقای عزیز! چرا بی جهت افکار را مشوب و اذهان را مشوش و ناراحت می سازید؟

چه بهره و فایده ای از این مغلطه ها و اشتباه کاری ها می برید؟

خوانندگان محترم! این شبهه ها ریشه های غرض آلوده دیرینه دارد که دست استعمار هم همواره پشت آن بوده و به تأییدش برخاسته، مع ذلك در عصر ما دیگر افکار مسلمانان این اشتباه کاری ها را نمی پذیرد و حنای این گونه افراد آب و رنگی ندارد.

بله، گاهی همان حرف ها را به لباس های تازه و در زیر اصطلاحات جدید و به صورت اندیشه های نو عرضه می کنند، ولی به زودی باطن آنها آشکار و مقاصد تخریبی آنان ظاهر می گردد و دعوت هایشان مصداق آیه ذیل می شود:

(كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا)؛ (1)

«مثل سرابی که شخص تشنه آن را در بیابان هموار و بی آب، آب پندارد و به جانب آن شتابد، چون بدانجا رسد هیچ آب نیابد».

ص: 165

مع ذلك اگر بخواهید از سوابق این زمزمه ها و پاسخ به سخنان اینگروه های وهابی یا وهابی مسلک، آگاه شوید به کتاب هایی که به خصوص در این موضوع تألیف شده، مثل کشف الارتیاب علامه مجاهد عالی قدر سیّد محسن امین (قدس سرّه) مراجعه فرمایید.

ص: 166

14- دعای ندبه و رکود فعالیت های اسلامی

پرسش چهاردهم: خواندن این گونه دعاها، سبب رکود فعالیت های اسلامی و خمود و تخدیر افکار و انصراف از مبارزه و تلاش برای پیشبرد مقاصد اصلاحی، و تبلیغ رسالت اسلام می شود و خواننده با خواندن دعای ندبه خود را قانع ساخته و به جای حرکت و اقدام و مبارزه، گریه و ناله تحویل می دهد.

پاسخ این است که: ما هم با شما در این جهت موافقیم که نباید برای این گونه برنامه ها جنبه های سلبی و منفی بسازند، و باید جنبه های حقیقی و ایجابی و مثبت آن را در نظر گرفت. متأسفانه به عللی که مهم تر از همه جهل و دست خائن استعمار است، دین در چهارچوب استفاده های منفی و سلبی سیاسی خاص محبوس شده، و درحالی که جنبه های مثبت، و بسیاری از جنبه های سلبی عمده و حساس آن را می کوبند، بعضی از جنبه های سلبی آن را برای اغراض پلید سیاسی

ص: 167

وارد میدان می سازند و این کار علاوه بر اینکه ارج و ارزش دین را در انظار کم می کند، در برابر آرا و مکتب های دیگر آن را يك مکتب منفی ساده نشان می دهد.

دعا هم منبع رکود و خمود و کناره گیری و رهبانیت نیست، و نباید از آن برای این هدف ها استفاده کرد، بلکه دعا قوت بخش روح و اعصاب، و سرچشمه نشاط و امید و تلاش و فعالیت است.

یکی از حالات خطرناک که در تعالیم دین و علم و اخلاق مورد نکوهش واقع شده، حال وقوف و ماندن در يك مرحله است.

بشر در این جهان، مانند مسافری است که به سوی يك مقصد معین رهسپار است، و منازل و مراحل را طی می کند. چنان که در هر یک از این مراحل بماند و سیر و حرکت را متوقف سازد، به مقصد نمی رسد. در تمام شعبه های کمال، علم، اخلاق، ایمان، صنعت و ... حدی که بشر در آن توقف کند، معین نشده و همواره می تواند قدمی به پیش باشد.

همه تعلیمات و برنامه های اسلام، پیشرفت و کمال بیشتر را پیشنهاد می نماید، و پرستش و عبادت خدا و کار نیک و عمل خیر را در هیچ مرتبه ای متوقف نمی سازد. تا بشر زنده است باید پیش برود، و باید تحصیل کمال کند، و باید ترقی داشته باشد.

وقوف و ماندن در يك مرحله از مراحل ترقی، بالاخره آغاز سیر قهقراپی و ارتجاع و بازگشت به عقب است.

مسلمان نمی تواند بنشیند، و در راه مقاصد اسلام کار و اقدامی نکند، چون اسلام هنوز به هدف هایش نرسیده است.

هنوز انسان ها آزاد نشده اند، هنوز عدالت اجتماعی برقرار نشده، هنوز اختلاف طبقاتی و عنصری و نژادی و کشوری و رژیم، بشر را فشار می دهد. هنوز اقویا و زورمندان، حاکم و صاحب اختیار ضعفا هستند. هنوز افق جهان از ظلم و بیداد تاریک است. هنوز فحشا و منکرات رواج دارد. هنوز زنان بازیچه امیال پست و هوس رانی مردها هستند و در اسارت های تازه و نوظهور افتاده اند، هنوز شرک و بشرپرستی به صورت های گوناگون رواج دارد. هنوز انسان هایی خود نیافته و آزاد نشده و خودباخته، در برابر افرادی چون خودشان یا بی سوادتر و نالایق تر تا حد رکوع، خضوع می نمایند، و آنها را به تکبر و ظلم و استبداد تشویق می کنند. هنوز احکام خدا در جوامع بشری حکومت نیافته است، بلکه این مفسد و معایب روزافزون است.

مسلمان نمی تواند در چنین اوضاع و احوالی، حال وقوف و سکوت به خود گیرد و به خواندن دعا و ندبه و گریه، خود را قانع ساخته و ترك امر به معروف و نهی از منکر نموده، خاموش و بی حرکت بنشیند.

هرگز دین برای این نیست و عبادت ها و پرستش ها و نماز و روزه و دعا و ذکر و مناجات، این نتیجه را ندارد که مسلمان از کارهای اجتماعی و سیاسی و آنچه در حفظ و نگاهبانی عظمت

اسلام و افزایش شوکت مسلمین مؤثر است، دست بکشد.

اسلام دین دنیا و آخرت و سیاست و معنویت است، و جداکردن اسلام از دنیا و سیاست و اجتماع و اداره تمام امور و شئون، امکان پذیر نیست. انجام وظایف اجتماعی و تطبیق احکام دین بر شئون دنیا و برنامه اقتصاد و سیاست و تجارت و تعلیم و تربیت، جزء جوهر دین است و حبس اسلام در محیط عبادت و دعا، خیانت به اسلام و تعلیمات قرآن مجید است.

پس مسلمان در هر پایه ای که باشد و هر برنامه ای را که انجام می دهد، نمی تواند آنجا را نقطه وصول به مقصد و نیل به اهداف اسلامی شناخته و منتهی الیه مسیر خود بداند. باید سیر خود را ادامه دهد و مراحل و منازل بیشتر را طی کند و همواره در سیر و حرکت باشد و با همین تکرار فرایض دینی و دعا و پرستش خدا، از درجه ای به درجه بالاتر صعود کند.

برنامه، برنامه سیر و حرکت و ترقی و مجاهده است.

متأسفانه ما هم تصدیق می کنیم که امروز تحرک در مسلمانان کم شده و آن طور که اسلام از آنها تحرک خواسته، قرن ها است حرکت نشان نمی دهند؛ لذا در میدان حیات این همه عقب مانده، و افتخارات اسلامی خود را از دست داده ایم، و بسیاری از برنامه های دینی مثل جسم بی روح گردیده است.

ص: 170

برنامه های اسلامی و مساجد و نماز جماعت ها و مجالس روضه و موعظه و سخنرانی و دعا، همه باید مراکز تحرک و نهضت و بسیج نیروهای انسانی باشد.

این جنبه سلبی و منفی که در دعای ندبه فرض می کنید، در هر کار و برای هرکس ممکن است پیدا شود که خطرناک است. يك دانشجوی مستعد و موفق که نمره های خوب می گیرد، ممکن است توجهش به وضع ترقی موجودش، مانع از پیشرفت و ترقی بیشتر او شود و او را متوقف سازد. یک جامعه ای که در مسیر رشد و ترقی است، به همین حال خطرناک ممکن است گرفتار شود. این يك خطری است که به هر شخص و هر جامعه و مملکت ممکن است متوجه شود. اختصاص به دعا و عبادت ندارد و محال است اسلام که دین تحرک و جنبش های مرفعی است، با این حال که درحقیقت سرآغاز انقراض و زوال است، مبارزه نکند.

دعای ندبه، دعای کمیل، دعای سمات هم باید نیروهای انسانی ما را بسیج کنند و از تسلط ضعف و ناامیدی و اندیشه های مأیوس کننده و مخرب، مانع شده و توان بخش ارواح شوند.

مجالس این دعاها، مراکز حساس تربیت افراد مبارز و قوی، و وسیله رشد افکار اسلامی مسلمانان خصوصاً جوانان می باشد.

دعای ندبه، علاوه بر ثمرات و آثار عمومی دعا، به مناسبت مطالبی

که در جمله های بلندش مندرج است، خواننده را به يك قسمت و يك سلسله از هدف های تحقق نیافته اسلام که باید تحقق یابد، متوجه می سازد و مفاسد اجتماع را بر می شمارد.

این دعا و ندبه است، ولی درضمن ندبه کسی که بر وضع فاسد اجتماعی، بر روش های ستمگرانه، بر کژی ها و کمبودها، و نابسامانی ها و گمراهی ها، ندبه می کند و غصه می خورد، نمی تواند دست روی دست بگذارد و در برابر این مفاسد سکوت اختیار کند و به سهم خود و برای روی کار آوردن يك روش اجتماعی نسبتاً اسلامی تر، کار و اقدامی نکند.

جمله های دعای ندبه احساسات را به هیجان می آورد و خواننده را تکان می دهد و از کفر و شرک و تجاوز و ظلم و ستم متنفر می سازد، و اینها همه آثار ایجابی و مثبت است.

حال اگر بهره ما از این دعا و از برنامه هایی که داریم آثار سلبی و منفی باشد، مربوط به دعا نیست، مربوط به جهل و غفلت است. هر نعمتی از نعمت های خدا را می شود وسیله اتلاف وقت و گذراندن عمر کرد.

پس دعای ندبه، نه وسیله تخدیر است و نه باعث وقوف و رکود؛ بلکه سبب رشد فکری و بسیج نیروها و حرکت و اقدام است.

این هم خیلی کم است که کسی بگوید این مجالس دعای ندبه فایده اش

این است که جوان‌ها را از رفتن به مراکز فساد اخلاق و اشتغال به تفریحات به اصطلاح سالم، و در واقع بسیار ناسالم، باز می‌دارد.

نه؛ دعای ندبه برای این است که جوانان درهای آن مؤسسات را هم ببندند و افرادی مبارز و آمر به معروف و همفکر و متحد و متشکل و مدافع از اسلام تربیت شوند.

شما اگر گاهی ظواهر بعضی از افراد کم‌اطلاع و کم‌معرفت را می‌بینید همه را به آنها قیاس نکنید، و جهل و غفلت آنها را از وظایف مهمی که دارند، پای حساب دعای ندبه ننویسید. راهنمایی کنید که از این همه وسایل برای تجهیز نیروهای انسانی بهتر استفاده شود و افراد عالم و آگاه به اهداف اسلامی و اوضاع اجتماعی در این مجالس مردم را بیدار کنند و دعا را به غرض‌های شخصی و خصوصی و تجزیه و تفرقه، آلوده ننمایند و همه برای عملی شدن احکام اسلام و مبارزه با معاندین و هدایت منحرفین جداً و دل‌سوزانه بکوشند.

بهترین خدمت و وسیله تقرب به درگاه حضرت ولی عصر علیه السلام احیای سنن اسلامی و میراندن سنت‌های کفر و مبارزه با روش‌های کفار است، که نزدیک است اجتماعات مسلمانان را به کلی مسخ نماید.

1. قرآن کریم.
2. نهج البلاغه، الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، الشریف الرضی، تحقیق و شرح محمد عبده، بیروت، دارالمعرفة، 1412ق.
3. الاتقان فی علوم القرآن، سیوطی، جلال الدین (م. 911ق.)، تحقیق سعید مندوب، بیروت، دارالفکر، 1416ق.
4. احیاء المیت بفضائل اهل البیت علیهم السلام، سیوطی، جلال الدین (م. 911ق.)، تحقیق، محمود شریعت زاده خراسانی، تهران، مؤسسه فرهنگي انصارالحسین علیه السلام، 1369ش.
5. اخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار، ازرقی، محمد بن عبدالله (م. 241ق.)، تحقیق رشدی صالح، قم، الشریف الرضی، 1411ق.
6. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، مفید، محمد بن محمد (م. 413ق.)، تحقیق مؤسسة آل البیت علیهم السلام لتحقیق التراث، بیروت، دارالمفید، 1414ق.
7. اسباب النزول، واحدی، علی بن احمد (م. 468ق.)، القاهرة، مؤسسة الحلبي، 1388ق.
8. اسدالغابة فی معرفة الصحابه، ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م. 630ق.)، تهران، انتشارات اسماعیلیان.

9. اعيان الشيعة، امين عاملى، سيد محسن (م. 1371ق.)، تحقيق سيد حسن امين، بيروت، دارالتعارف، 1403ق.
10. اقبال الاعمال، ابن طاووس، سيد على بن موسى (م. 664ق.)، تحقيق جواد قيومى، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، 1414ق.
11. الامالى، طوسى، محمد بن حسن (م. 460ق.)، تحقيق مؤسسة البعثة، قم، دارالثقافة، 1414ق.
12. انوارالتنزيل و اسرارالتأويل (تفسير بيضاوى)، بيضاوى، عبد الله بن عمر (م. 685ق.)، بيروت، دارالفكر، 1416ق.
13. بحار الانوار، مجلسى، محمدباقر (م. 1111ق.)، تحقيق محمدباقر بهبودى، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1403ق.
14. بيت الاحزان فى ذكر احوالات سيدة نساء العالمين فاطمة الزهراء عليها السلام، محدث قمى، عباس (م. 1359ق.)، قم، دارالحكمة، 1412ق.
15. التبصير فى الدين، اسفراينى، ابوالمظفر شاهپور بن طاهر (م. 471ق.)، تحقيق محمد زاهد كوثرى، القاهرة، المكتبة الازهرية للتراث، 1395ق.
16. التبيان فى تفسيرالقرآن، طوسى، محمد بن حسن (م. 460ق.)، تحقيق احمد قصير عاملى، مكتب الاعلام الاسلامى، 1409ق.
17. تحفة الزائر، مجلسى، محمدباقر (م. 1111ق.)، قم، موسسه پيام امام هادى عليه السلام، 1386ش.

18. الترياق الفاروقى أو ديوان عبدالباقي العمرى، عمرى موصلى، عبدالباقي، النجف الاشرف، دارالنعمان، 1384ش.
19. التسامح فى ادلة السنن، انصارى، مرتضى (م.1281ق.)، كتابفروشى مفيد، 1404ق.
20. تفسير ابى السعود (ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم)، ابى السعود، محمد بن محمد عمادى (م.951ق.)، بيروت، داراحياء التراث العربى.
21. تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن كثير)، ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م.774ق.)، بيروت، دارالمعرفة، 1412ق.
22. تفسير غرائب القرآن ورغائب الفرقان، نيشابورى، حسن بن محمد (م.728ق.)، تحقيق زكريا عميرات، بيروت، دارالكتب العلمية، 1416ق.
23. تفسير فرات الكوفى، فرات كوفى، فرات بن ابراهيم (م.307ق.)، تحقيق محمد كاظم محمودى، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1410ق.
24. تفسير نورالثقلين، حوىزى، عبد على بن جمعه (م.1112ق.)، تحقيق سيد هاشم رسولى محلاتى، قم، انتشارات اسماعيليان، 1412ق.
25. تفسير الصافى، فيض كاشانى، محسن بن مرتضى (م.1091ق.)، تحقيق حسين اعلمى، تهران، مكتبة الصدر، 1416ق.
26. تفسير العياشى، عياشى، محمد بن مسعود (م.320ق.)، تحقيق سيد هاشم رسولى محلاتى، تهران، المكتبة العلمية الاسلاميه.

27. تفسيرالقمي، قمی، علی بن ابراهيم (م. 307ق.)، تحقيق سيد طيب موسوي جزائري، قم، دارالكتاب، 1404ق.
28. التفسيرالكبير، فخر رازی، محمد بن عمر (م. 606ق.)، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، 1413ق.
29. تفسيرالمراغي، مراغي، احمد بن مصطفى (م. 1371ق.)، بيروت، داراحياء التراث العربي.
30. تفسيرالنسفي، نسفي، عبدالله بن احمد (م. 537ق.).
31. التفسيرالواضح، حجازي، محمد محمود، بيروت، دارالجيل، 1413ق.
32. تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، حرعاملي، محمد بن حسن (م. 1104ق.)، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، 1414ق.
33. التوحيد، صدوق، محمد بن علي (م. 381ق.)، تحقيق سيد هاشم حسيني تهراني، قم، نشر اسلامي، 1398ق.
34. تهذيب الاحكام، طوسي، محمد بن حسن (م. 460ق.)، تحقيق سيد حسن موسوي خراسان، تهران، دارالكتب الاسلامية، 1364ش.
35. جامع عباسي، بهائي عاملي، محمد بن حسين (م. 1031ق.)، تبريز، دارالطباعة، 1309ق.
36. الجامع لاحكام القرآن (تفسير قرطبي)، قرطبي، محمد بن احمد (م. 671ق.)، بيروت، داراحياء التراث العربي، 1405ق.

37. جامع البيان عن تاويل آى القرآن، طبرى، محمد بن جرير (م. 310ق.)، تحقيق صدقى جميل عطار، بيروت، دارالفكر، 1415ق..
38. الجامع الصغير فى احاديث البشيرالنذير، سيوطى، جلال الدين (م. 911ق.)، بيروت، دارالفكر، 1401ق.
39. حلية الاولياء و طبقات الاصفياء، ابونعيم اصفهانى، احمد بن عبدالله (م. 430ق.)، بيروت، دارالكتاب العربى، 1407ق.
40. خاتمة مستدرک الوسائل، محدث نوري، ميرزا حسين (م. 1320ق.)، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاهياء التراث، 1417ق.
41. الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، سيوطى، جلال الدين (م. 911ق.)، بيروت، دارالمعرفة.
42. الدعاء، طبرانى، سليمان بن احمد (م. 360ق.)، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية، 1413ق.
43. ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى، طبرى، احمد بن عبدالله (م. 694ق.)، القاهرة، مكتبة القدسى، 1356ق.
44. رجال، كشى، محمد بن عمر (م. قرن 4)، تحقيق حسين مصطفوى، مشهد، انتشارات دانشگاه، 1409ق.
45. زادالمعاد، مجلسى، محمدباقر (م. 1111ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، 1423ق.
46. السيرة النبويه، ابن هشام، عبدالملك حميرى (م. 8 - 213ق.)، تحقيق مصطفى سقا و ديگران، بيروت، دارالمعرفة.

47. شاهنشاهی عضدالدوله، فقیهی، علی اصغر، تهران، انتشارات اسماعیلیان، 1347 ش.1.
48. شرح احقاق الحق، مرعشی نجفی، سید شهاب الدین (م. 1411ق.)، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، 1409ق.
49. شرح الناسخ و المنسوخ لإبن المتوج، قاری، سید عبدالجلیل حسینی، تحقیق محمدجعفر اسلامی، بنیاد علوم اسلامی.
50. شرح دعای نذبه، حسنی طباطبائی، سید صدرالدین محمد.
51. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، عزالدین (م. 656ق.)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء الکتب العربیة، 1378ق.
52. شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، تهرانی، میرزا ابوالفضل، تحقیق علی موحد ابطحی، چاپخانه امیرالمؤمنین علیه السلام، 1370ش.
53. صحیفه سجادیه، الامام علی بن الحسین علیه السلام (م. 94ق.)، قم، مؤسسة الامام المهدي علیه السلام، 1411ق.
54. الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، ابن حجر هیتمی، احمد (م. 947ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیة، 1414ق.
55. عدة الداعی و نجاح الساعی، ابن فهد حلّی، احمد بن محمد (م. 841ق.)، تحقیق احمد موحدی قمی، قم، مكتبة وجدانی.
56. عوالی اللئالی العزیزیة فی الاحادیث الدینیة، ابن ابی جمهور احسائی، محمد بن علی (م. 880ق.)، تحقیق مجتبی عراقی، قم، مطبعة سیدالشهداء، 1403ق.

57. الغدير فى الكتاب و السنة و الاءب، امينى، عبدالءسبن (م. 1392ق.)، بىروء، ءارالءاب العربى، 1397ق.
58. الغببه، طوسى، محمد بن ءسن (م. 460ق.)، ءءقبق عبالءله ءهراى، على اءمء ناصء، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، 1411ق.
59. فءء القءبر، شوءانى، محمدبن على (م. 1250ق.)، عالم الكءب.
60. فرء الشبعه، نوبءى، ءسن بن موسى (م. 310ق.)، بىروء، ءارالاضواء، 1404ق.
61. الفصول المهمه فى معرفه الاءمه، ابن صباغ مالءى، على بن محمد (م. 855ق.)، ءءقبق سامى غربى، قم، ءارالءءبء، 1422ق.
62. فلاء السائل و نءاء المسائل، ابن طاووس، سبء على بن موسى (م. 664ق.)، قم، مكءب الاعلام الاسلامى، 1406ق.
63. فى ظلال القرآن، سبء قطب، قطب بن ابراهبم (م. 1386ق.)، بىروء، ءارالشروق، 1412ق.
64. القاموس المءبء، فىروزآءابءى، محمد بن بعبوب (م. 817ق.)، بىروء، ءارالمعرفه، 1403ق.
65. الكافى، كلبنى، محمد بن بعبوب (م. 329ق.)، ءءقبق على اكبر عفارى، ءهران، ءارالءبء الاسلاميه، 1363ش.
66. كءاب من لاءءضره الفقهه، صءوق، محمد بن على (م. 381ق.)، ءءقبق على اكبر عفارى، قم، نشر اسلامى، 1404ق.
67. الكشاف عن ءقائق ءوامض ءنزل و عبون الاقاول فى

وجوه التأويل، زمخشري، محمود بن عمر (م. 538ق.)، تحقيق محمد عبدالسلام شاهين، بيروت، دارالكتب العلمية، 1407ق.

68. كشف الارتياح في اتباع محمد بن عبد الوهاب، امين عاملي، سيد محسن، (م. 1371 ق.). بيروت، دارالغدير.

68. كشف الارتياح في اتباع محمد بن عبد الوهاب، امين عاملي، سيد محسن، (م. 1371 ق.). بيروت، دارالغدير.

69. كمال الدين و تمام النعمه، صدوق، محمد بن علي (م. 381ق.)، تحقيق علي اكبر غفاري، قم، نشر اسلامي، 1405ق.

70. كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال، متقى هندی، علي (م. 975ق.)، تحقيق بكرى حيانى، صفوة السقا، بيروت، مؤسسة الرسالة، 1409ق.

71. لباب التأويل في معاني التنزيل (تفسير الخازن)، بغدادى، علي بن محمد (م. 741ق.)، تحقيق محمد علي شاهين، بيروت، دارالكتب العلمية، 1415ق.

72. ماضى النجف و حاضرها، آل محبوبه نجفى، جعفر بن باقر، صيدا، مطبعة العرفان، 1353ق.

73. مجمع البحرين، طريحي، فخرالدين (م. 1085ق.)، تحقيق سيداحمد حسيني، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، 1408ق.

74. مجمع البيان في تفسير القرآن، طبرسي، فضل بن حسن (م. 548ق.)، تحقيق عده اي از محققين، بيروت، مؤسسة الاعلمي، 1415ق.

75. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، هيثمي، علي بن ابي بكر (م. 807ق.)، بيروت، دارالكتب العلمية، 1408ق.

76. المزار الكبير، مشهدي، محمد بن جعفر (م. 610ق.)، تحقيق جواد قيومي، قم، نشر اسلامي، 1419ق.
77. المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابوري، محمد بن عبدالله (م. 405ق.)، تحقيق يوسف مرعشلي، بيروت، دارالمعرفة.
78. مصابيح الانوار في حل مشكلات اخبار، شبر، سيد عبدالله (م. 1242 ق.)، مطبعة الزهراء.
79. مصباح الزائر، ابن طاووس، سيد على بن موسى (م. 664ق.)، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، 1417ق.
80. مطالب السؤل في مناقب آل الرسول صلى الله عليه وآله، ابن طلحه شافعي، محمد بن طلحه (م. 652ق.)، تحقيق ماجد عطيه.
81. المعجم الاوسط، طبراني، سليمان بن احمد (م. 360ق.)، دارالحرمين، 1415ق.
82. معجم البلدان، ياقوت حموي، ياقوت بن عبدالله (م. 626ق.)، بيروت، داراحياء التراث العربي، 1399ق.
83. المعجم الكبير، طبراني، سليمان بن احمد (م. 360ق.)، تحقيق حمدي سلفي، بيروت، داراحياء التراث العربي، 1404ق.
84. مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهاني، على بن حسين (م. 356ق.)، تحقيق كاظم مظفر، قم، دارالكتاب، 1385ق.
85. مكارم الاخلاق، طبرسي، حسن بن فضل (م. 554ق.)، الشريف الرضي، 1392ق.

86. ملتقى الاصفياء فى مناقب الامام على و السبطين و الزهراء، مكى، عبدالفتاح.
87. منتخب الاثر فى الامام الثانى عشر عليه السلام، صافى گلپايگانى، لطف الله، تهران، مكتبة الصدر.
88. الناسخ و المنسوخ، ابن سلامة، هبة الله (م. 410ق.)، تحقيق موسى بنى علوان علىلى، بيروت، الدار العربية للموسوعات، 1989 م.
89. نشر الاعطار المحمدية فى الديار الاسلاميه، كردى، محمد سعيد.
90. نور البراهين او انيس الوحيد فى شرح التوحيد، جزائرى، سيد نعمت الله موسى (م. 1112ق.)، قم، نشر اسلامى، 1417ق.
91. نويد امن و امان، صافى گلپايگانى، لطف الله، قم، انتشارات مسجد مقدس جمكران، 1390ش.
92. الوافى، فيض كاشانى، محسن بن مرتضى (م. 1091ق.)، تحقيق سيد ضياء الدين حسينى، اصفهان، كتابخانه امام امير المؤمنين على عليه السلام، 1406ق.
93. وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفى صلى الله عليه و آله، سمهودى، على بن احمد (م. 911ق.)، بيروت، دارالكتب العلمية، 2006م.
94. هدية الزائرين و بهجة الناظرين، محدث قمى (م. 1359 ق.)، قم، مؤسسه جهانى سبطين (عليها السلام)، 1383ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

